



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۹۰۲۴۲
کتاب مجموعه ۲ رساله در اصول عقاید ۱ تحفة الابرار
مؤلف آخوند ملا طاهر قمی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۷۴۳
۱۱۶۹۱

[illegible] بر محمد و آله سادات البشر و این حدایق منظومست بر پنج حدیقه

[illegible] از پنج اصول دین ائمه طاهرین است و هر حدیقه مشتملست بر چند

ثمره و حدیقه رابعه که در امامت است معجزات ائمه هادیه مهدیه در باب

هر یک از ائمه سه معجزه تیمناً و تبرکاً مذکور میشود جعلها الله الرب المذکورة

لیوم الدین ذخیرة و لغفرانه و رضوانه وسیلة بحق محمد و آله الشفعاء النجباء

و الاحرزی **حدیقة الاولی فی الایمان و التوحید ثمرة**

در بیان ذی شان عالیشان توحید و ایمان اعتقاد این اقل الاقلین

و اذل الاذلین حقیر کثیر التقصیر [illegible] اعصی العاصین

در توحید مجید که مشتملست بر چند اعتقاد اول آنکه اعتقاد [illegible] صانع عالم

است که هر کس که بحد تکلیف رسید [illegible] میداند و هیچ شک و شبهه او را نیست

در آنکه بنای بانی و اثری مؤثر نمیتواند بود پس بنای آسمان و زمین و آنچه

از مخلوقات و مصنوعات خدا در آسمان و زمین است هر یک دلیل واضح

و برهان قاطعیست بر وجود پروردگار عالم قادر حی سمیع بصیر ازلی ابدی

مریدی مرید کاره چنانچه در عهد افضل مخلوقات و سید کائنات صلی الله علیه و آله

از پیره زنی پرسیدند که خدای خود را بچه دلیل شناخته گفت بدلیل حرکت

چرخ خود تا من چرخ خود را نگردانم نمیگردد پس هرگاه چرخ من در گردیدن

احتیاج بمن باشد البته که چرخ فلک هم محتاج بگرداننده خواهد بود و بیشک

آن دارنده رب العالمین و مبدع سموات و ارضین است چون این خبر را بحضرت

رسول صلعم رسانیدند آنحضرت فرمودند که علیکم بدین العجایز یعنی خدا را

چنانچه بشناسید که این عجوزه شناخته و همچنین خاصه و عامه روایت کرده اند

و در آن اندکی ترحم میکرده

که در عهد رسول خدا ص از اعرابی پرسیدند که خدای خود را بچه دلیل شناخته گفت
البعرة تدل على البعير والروثة تدل على الحمير وآثار القدم تدل على
المسير فهيكل علوي بهذه اللطافة ومركز سفلي بهذه الكثافة كيف
لا يدلان على اللطيف الخبير معنی این کلام اینکه ما پشکل شتر را که میبینیم ما را یقین
حاصل میشود که پشکل از شتر بهم رسیده یعنی اگر شتر نمیبود پشکل نمیبود و سرگین از
الاغ بهم رسیده اگر الاغ نمیبود این هم نمیبود و پی را که میبینیم ما را علم جزم بهم رسد
که این پی از پا بهم رسیده اگر پا نمیبود پی بهم نمیرسید پس آسمان با این لطافت و زمین
با این ضخامت چگونه دلالت نکند بر خالق و صانع بسیار دانای لطیف خبیر و حق
سبحانه و تعالی در آیات قرآنی بر وجود خود استدلال بر حکمتها نظم و نسق زمین
و آسمان نموده و فرموده افي الله شك فاطر السموات والارض یعنی آیا شک در
خدائی دارید که خالق آسمان و زمین است و شیخ بزرگوار شیخ کلینی در کتاب
کافی که یکی از چهار رکن مذهب شیعه است روایت کرده که جماعتی از زندیقان
نزد امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع حاضر بودند آنحضرت پرسید که می
تواند بود که کشتی پر بار در میان دریا بی کشتیبان درست برود زندیقان همه
گفتند این محال عقلست نمیتواند بود که کشتی در روی دریا بی کشتیبان بتواند
رفت پس چون در عقل رواست که گردش آسمان و ستارگان و نظام افلاک
و عالم خاک بی مدبر و حافظ بعمل باشد زندیقان این کلام را چون از آنحضرت شنیدند
تصدیق نموده فی الحال مسلمان شدند و حق تعالی در کلام معجز نظام در بسیاری
از آیات بینات استدلال باین ادله تامه نموده و فرموده که ان في خلق
السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر
بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها

وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء و
الارض لآيات لقوم يعقلون ترجمه حاصل معنی این آیت کافی
الهدایت اینست که بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب
و روز و کشتیها که در دریاها روان میشوند و آبی که انزل الله تعالی از آسمان
میفرستد و زمین مرده را بآن زنده میسازد و انواع حیوانات که آنها را در
زمین پراکنده ساخته و تغییر بادها و اختلاف آنها و ابری که مسخر کرده
در میان زمین و آسمان دلیلها و نشانها و علامتهاست از برای قومی که
چیزی میفهمند و عقل و فهمی دارند هر یک از این دلیلیست ظاهر و لایح و
برهانیست قاطع بر وجود پروردگار توانای دانای حی سمیع بصیر
مرید و کاره استادی عظیم الشان عالم فاضل محقق کامل عادل نحریر
ماهر آخوند ملا محمد طاهر بعض از حکمتهائی که در این آیه از خلق آسمان و زمین
و شب و روز و تغییر و اختلاف بادها و تسخیر ابرها را در کتاب تحفه عباسی
بیان نموده هر که خواهد بآن رجوع نماید و دیگر از ادله کامله بر وجود صانع
عالم اینست که هر که از بی اعتقادان و خدا ناشناسان که کارش بجای اضطرار
میرسد و دست امیدش از همه چیز و همه کس بریده میشود و از همه کس نا امید میگردد
در آنحال البته بکسی متوسل میشود که او را از آن مهلکه و ورطه نجات دهد و آن کس
خدای جهانیان و مدبر عالمیانست و نعم ما قال مولوی بورطه که شوی نا امید از همه کس
به یقین بکیست امیدت بدانکه اوست خدا و شیخ بزرگوار عالیمقدار ابوجعفر محمد بن
یعقوب کلینی در کتاب مستطاب کلینی روایت کرده که یکی از زندیقان که انکار

صانع عالم میمنودند در پیش حضرت امام صادقان ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق حاضر
بود حضرت باو گفت ایا بدریا نشسته زندیق گفت آری حضرت فرمود احوال دریا
دیده گفت بلی روزی بادهای هولناک وزید وکشتی را شکست ومن در تخته پاره
کشتی چسپیدم ناگاه ان تخته نیز از من جدا گشت ودر تلاطم امواج گرفتار گردیدم
تا انکه از دریا بکنار افتادم حضرت فرمود پیش از انکه کشتی بشکند اعتماد بر کشتی
وکشتیبان بود چون کشتی شکست اعتماد بران لوح وتخته بود چون همه اینها
از دست بیرون رفت امید بکسی داشتی که ترا نجات دهد زندیق ساکت
شد پس حضرت فرمود بدرستیکه صانع انکسیست که در انوقت باو امیدوار بودی
واوست انکه ترا نجات داد از غرق پس زندیق در دست امام همام علیه السلم
ایمان آورد وهمچنین از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق ع روایت شده
که از انحضرت پرسیدند از هستی دلیل بر خالق عالمیان حضرت فرمود که بزرگترین
دلایل وبراهین بر هستی رب العالمین هستی منست زیرا که من در هستی خود
شک ندارم ایا اگر خود را هست کرده ام در وقتیکه هست بوده ام یا در وقتی
که نیست بوده ام اگر خود را هست کرده ام در وقتیکه هست بوده ام این
در نظر عقل محالست زیرا که تحصیل حاصل وایجاد موجود در نظر همه
عاقلان محالست واگر هست کرده ام خود را در وقتیکه نیست بوده ام این هم
محالست چیزیکه نیست بس چون منشأ هستی میتواند شد چنانکه فرموده اند
ذات نایافته از هستی بخش ٭ کی تواند که شود هستی بخش ٭ پس رسید که من
هست کرده غیر خودم وفرض در غیر همان فرضیست که من در خود کرده ام

پس

پس یقین شد که من هست کرده انکسی هستم که نیستی بر ذات او محالست واو
رب العالمینست وپدید آورنده اسمانها وزمین است وانحضرت
کلام را باین عبارت ادا فرمودند که اِنَّكَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَقَدْ عَلِمْتَ
اَنَّكَ لَمْ تُكَوِّنْ نَفْسَكَ وَلَا كَوَّنَكَ مَنْ هُوَ مِثْلُكَ وفی الواقع
کسیکه بصیرت داشته باشد میداند که همه ادله که اهل کفته اند در پیش کلام معجز
نظام نمودی بودی مثل سراب نسبت باب است ثمره اعتقاد
این اذل عباد در قدرت خدا اینست که خدا عاجز از کردن ونکردن چیزی
نیست وجمعیکه میگویند که چون خدا واحد جمیع الجهات است قادر بر خلق غیر
واحد من جمیع الجهات نیست من انها را کافر میدانم اما همچنانکه ذات مقدس
الهی را چگونگی عیان شد قدرت او را هم چگونگی نیست چنانکه گفته اند
~~سازنده طاق زر ... علمش بود از حساب واندازه بیرون~~
~~دانند ...~~ ٭ ایزد که زصنعتش یکی گردون است ٭ از فهم
وخیال قدرتش بیرون است ٭ بی نطق بامر کن بنا کرده جهان ٭
کردار خدا چو ذات او بیچون است ٭ ودلیل بر قدرت او مصنوعات
محکم متقنه اوست اعتقاد این احقر عباد در علم خدا اینست که حق تعالی علم
بهمه اشیا از کلیات وجزئیات دارد وچیزی از علم او بیرون نیست وعلم او را
چگونگی عیان شد وجمعیکه میگویند حق تعالی علم بجزئیات ندارد من انها را کافر
میدانم زیرا که مخالف قران کافر میباشد وحق تعالی فرموده که اِنَّ اللّٰهَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ وَلَا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ ثمره اعتقاد
این اقل عباد در حیات خدا اینست که کسیکه همه چیز را بتواند کرد وهمه چیز را

فصل ص
اخوند مرحوم
[illegible]

بداند او البته حی خواهد بود و دلیل برین اینست که چون بدلیل ثابت است که
پروردگار عالم و قادر است البته حی خواهد بود ثمرهٔ اعتقاد بنده در سمیع
و بصیر خدا اینست که بر خدای تعالی هیچ مسموعی و مبصری پوشیده نیست ان
نوع معرفتی که مخلوق بالات مسموعات و مبصرات دارد الله تعالی بی
احتیاج بالات میدارد بدون چگونگی ثمرهٔ اعتقاد بنده مخلص بندگان
درست اعتقاد در ارادت و کراهت خالق سبحانه اینست که پروردگار
بعضی چیزها را میخواهد و بعضی چیزها را نمیخواهد و بعضی چیزها را امر میکند و بعضی را
نهی میکند و او عالمست بخیر و شر چیزها و این مخلص درست اعتقاد این
دو صفت را از صفات افعال میدانم چنانچه احادیث بسیار وارد شده
که اراده و کراهت از صفات فعل اوست و فرق میان صفات ذات
و فعل را از آنجا میدانم که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی کرده و بسیار بسیار
درست فهمیده و درست تحقیق نموده که فرق میان صفات ذات و صفات
افعال آنست که هر صفتی که اطلاق بذات مقدس غنی علی الاطلاق
توان کرد و ضد آن را اطلاق نتوان کرد آن صفات ذات است
مثل قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و ازلی و ابدی و صادق و باقی پس قادر است
یعنی عاجز نیست و عالم است یعنی جاهل نیست حی است یعنی میت نیست سمیع
است یعنی اصم نیست بصیر است یعنی اعمی نیست و صادق است یعنی کاذب
نیست باقیست یعنی فانی نیست و همچنین هر صفتی که نسبت بذات مقدس او توان
کرد و ضد آن نیز جایز باشد از صفت فعل میگویند مثل اراده و کراهت و خلق
کردن و مکر دن و تکلم کردن و نکردن و رزق دادن و رزق ندادن و امثال آن

ونعم ما قال

ونعم ما قال شیخ المحقق المدقق التحریر حشره الله مع الائمة المعصومین بل از صفات
افعال خدا این است مرید و کاره و متکلم خالق و رازق و معطی و مانع ضار و نافع
و دیگر صفاتی که ازین نوع باشد ثمرهٔ دیگر اعتقاد این محب اهل البیت مؤمنان
درست اعتقاد آنست که پروردگار عالم ازلی و ابدیست یعنی همیشه بوده و همیشه
خواهد بود دلیل برین آنکه ثابت کردیم که پروردگار از غیر وجود نیافته کسیکه از غیر
وجود نیافته البته ازلی و ابدی خواهد بود و نعم ما قال استادی الفاضل الماهر
حق را ز وجود خود جدائی نبود پیوسته زهستش رهائی نبود آنکس که روا بود و اوصاف عدم
شایستهٔ منصب خدائی نبود ثمرهٔ اعتقاد این اضعف اینست که حضرت زین عباد
و فخر زهاد حضرت امیر الموحدین و سید العارفین امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که بچه دلیل
بدانیم که خدا یکیست و شریک ندارد آنحضرت با یکلام معجز نظام فرمودند که اتصال التدبیر
و تمام الصنع یعنی هر کس بنظر بصیرت تدبیرهای بهم و البستهٔ خدا را ملاحظه کند و محکمات
مصنوعات الهی را به بیند یقین او را حاصل میشود که صانع اینها یکیست و نعم ما قال الشاعر
فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد یعنی صاحب فهم در هر چه نظر کند از مصنوعات
عجیبهٔ الهی او دلیلست بر یکتائی خدای و ایضا نعم ما قال الشاعر عیون جفون فی [illegible]
بدت واجاد صنعها الملیک علی قصب الزمرد شاخصات بان الله لیس له شریک
معنی این ابیات آنکه چشمها و پلکهائی که در نما زند یعنی گل نرگس ظاهر شده و خوب ساخته
آنرا پادشاه عالمیان که بر سر نیهای زمرد قرار دارند و خبر دهندگانند بانکه خالق آنرا
شریک نباشد دیگر آیات بر توحید بسیار است و برای عاقل سورهٔ مبارکه توحید کافیست
چنانچه از سید موحدان و امیر مؤمنان از توحید پرسیدند فرمود که هر کس اعتقاد بسورهٔ
قل هو الله احد داشته باشد او موحد است و محمد بن الحنفیه رضی الله عنه از پدر بزرگوار

خود حضرت کرار غیر فرار دلیل بر توحید سید الحضرت فرموده اند که یکصد و بیست و چهار
هزار پیغمبر آمده اند همه گفتند ما از پیش خدای واحد آمده ایم اجماع ایشان برهان
و دلیلست بر وحدانیت خدای واحد لا شریک له ثمرهٔ اعتقاد بنده اینست
که خدای تعالی لیس کمثله شیء است مثل و مانند ندارد و همچنین که خود را در کتاب
مبین وصف نموده فرموده لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم البصیر و او شیء است
بحقیقت شیء است الا او را شبه و مثل نیست و احادیث بسیار متواتره برین
دلالت میکند پس بنابرین جسم و عرض نیست و جسم چیزی را گویند که از طول
و عرض و عمق باشد و عرض اینست که قایم بجسم باشد مثل رنگ و بوی و طعم
و امثال آن نعم ما قال استادی مانند خدا هرانچه دانی نبود ۰ هرگز باقی مثال
مثال فانی نبود ۰ در ذات خدا چون و چه گفتن جهلست ۰ زانرو که ز جنس آنچه دانی نبود ۰
ثمرهٔ اعتقاد این آنکه عباد آنست که ذات مقدس الهی را کسی ادراک
نمیتواند نمود از انبیا و اوصیا و ملائکه ارض و سما پس بنابرین هرچه بخاطر گذرد
و ذهن او را ادراک کند او غیر خداست نعم ما قال استادی در ذات خدا اگر بود
عین خطا ۰ بشناس صفاتش ز ره صدق صفا ۰ مخلوق بود هرچه بخاطر گذرد ۰
آلوده خاطر نشود ذات خدا ۰ وله در ذات خدا فکر خطیرست خطیر ۰ گر فکر کنی بکن در
آثار قدیر ۰ دانستن کنه ذات حق ممکن نیست ۰ زیرا که نه مثل باشد او را نه نظیر ۰
و اعتقاد دارم که هر صفت که در مخلوقات است از اعضا و جوارح و غیرهم از آن
منزه و مبرا است و فکر در کنه ذات او الحاد و زندقه است چنانچه سید الموحدین
و اعرف العارفین حضرت امیر المؤمنین ع فرموده من تفکر فی ذات الله
تزندق و من تفکر فی آلاء الله وفق یعنی هرکه در ذات خدا فکر کند زندیق
میشود و کسیکه در آثار خدا فکر کند موفق و صدیق میگردد ثمرهٔ اعتقاد

این

این اضعف آنست که هرچه مخلوق بدست و پا و سر اعضا و آلات
و ادوات میکند پروردگار بدون احتیاج بآن میکند اما بچون بس
نمیتوان گفت که فعل خدا چون رفت نعم ما قال استادی العارف الفاضل
ایزد که ز صنعتش یکی گردون است ۰ از فهم و خیال قدرتش بیرون است ۰
بی نطق بامر کن بنا کرده جهان ۰ کردار خدا چو ذات او بیچون است ۰
ثمرهٔ اعتقاد این اضعف عباد در علم و قدرت خدا آنست که پروردگار بهمه
چیز از کلیات و جزئیات علم دارد لا یعزب عن علمه شیء فی الارضین
والسموات و جمعی که اعتقاد فاسد ایشان اینست که خدا علم بجزئیات
ندارد من ایشان را کافر میدانم زیرا که کلام مجید فرموده که ان الله بکل
شیء علیم و مخالف قول خدا البته کافر است نعم ما قال کما قال نظم
سازنده طاق زرنگار گردون ۰ علمش بود از حساب و اندازه برون ۰
هر ذره که هست و بود و خواهد بودن ۰ داند همه را همیشه اما بیچون ۰
ثمرهٔ اعتقاد دارم که پروردگار جسم و جسمان و عرض نیست و مثل
و مانند است در مکان و جهت نمیباشد پس آنها که پنداشته اند که خدا
در چیزی حلول میکند مثل نصاری و بعضی صوفیه من ایشان را کافر میدانم
و با آنکه مکان و جا او را نمیباشد در همه جا حاضر و ناظر است باعتبار علم
و قدرت و همه امکنه پیش قدرت و علم او مساویست و از جهت بجنب ذات
نزدیک و دور نمیباشد نعم ما قال استادی العلامه الفهامه [illegible] رضوان الله علیه
نشناخته کس ذات خدای متعال ۰ زیرا که نه مثل باشد او را نه مثال ۰
با آنکه مکان و جا نباشد او را ۰ باشد همه جا با همه کس در همه حال ۰

ثمرهٔ اعتقاد این ذرهٔ کمینه اینست که پروردگار زمانی نیست زیرا
که زمانی چیزی را گویند که در زمان بهم رسیده و او چون زمانی باشد حال
انکه زمان وجود از وی یافته نعم ما قال استادی الماهر العارف الفاضل

سازنده روز و شب زمانی نبود ✻ هستی ده هر مکان مکانی نبود ✻
در ذات خدا کجی و یکی ممکن نیست ✻ زیرا که زمانی و مکانی نبود ✻

ثمرهٔ دیگر آنست که دیدن خدا در دنیا و آخرت محالست زیرا که
شرط دیدن آنست که چیزی در مکان و جهت باشد تا دیده شود و چون
او را مکان و جهت نباشد دیدن او محالست و اگر کسی دیدن
او را بچشم جایز داند من او را کافر میدانم ثمرهٔ دیگر اعتقاد دارم که پروردگار
مطلق احتیاج بچیزی ندارد و او غنی علی الاطلاق است و احتیاج
از صفت ممکنات و ناقصات است و دیگر اعتقاد مخلص پیروان
ائمه اطهار ص اینست که صفات ثبوتیهٔ الهی همه سلب نقیض است یعنی
قادر است عاجز نیست عالمست جاهل نیست حیست میت نیست
سمیعست اصم نیست بصیر است اعمی نیست باقیست فانی نیست
و هکذا قس علیه سایر الصفات الذاتیه و این از ائمهٔ اطهار رضوان (?) روایت
شده چنانکه از رئیس العارفین علی ابن ابی طالب ع مرویست که
من وصفه فقد قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه
و من جزاه فقد جهله یعنی هرکس او را وصف کرد بصفات
زایده پس او را قرین ساخت بچیزی دیگر و هرکس او را قرین ساخت
بغیر پس دوئی در او قرار داد و هرکه دوئی در او قرار داد پس جزو

برای او

ظاهر (?) — و من قرنه فقد (?)

برای او اثبات نمود پس هرکه جزوی برای او قرار داد پس او نشناخته
است او را نعم ما قال

پنهان بود از فهم و خرد ذات خدا ✻ باشد پنهان
و عالم از وی پیدا ✻ ذاتش ز صفت بری ولی عین صفات ✻ عارف
نکند صفاتش از ذات جدا

ثمرهٔ دیگر داعی مؤمنان خدا را قدیم
میدانم و غیر خدا را قدیم نمیدانم یعنی هرچه غیر خدا است اولی دارد
و مسبوق بعدم است و زمان وجودش از طرف ازل متناهیست
بغیر از جناب احدیت که او را اول و نهایتی نیست و جمعیکه بغیر خدا
چیزی را قدیم میدانند انها را من کافر میدانم نعم ما قال استادی الماهر

دارم عجب از فهم ارسطوی حکیم ✻ گفته که مخلوق بود عقل و قدیم
مخلوق قدیم کی تواند بودن ✻ روشن است این مسئله بر طبع سلیم

ثمرهٔ دیگر اعتقاد این ذره بمقدار خاک پای کلاب ائمهٔ اطهار
علیهم السلم عالم را حادث میدانم یعنی که نبوده پس از نیستی بهم رسیده
و این اجماع ملیین است و دیگر هر طایفه که دینی داشته اند و بپیغمبری
قایل بوده اند این اعتقاد داشته اند و جمعی که از فلاسفه و حکما که بپیغمبری
قایل نبوده اند و مدار امور را بعقل ناقص خود گذاشته اند بقدم عالم
قایل شده اند و بعقول قدیمه افلاک را قدیم میدانند و هؤلای
عناصر را قدیم میدانند و هر جسم را مسبوق بماده میدانند من انها را
کافر میدانم ثمره این مخلص موحدان خدا را واحد من جمیع الجهات
میدانم و غیر او را واحد من جمیع الجهات نمیدانم یعنی مجردی بغیر از خدا
قایل نیستم و هرچه غیر خدا است جزو دارد و خدا را جزو نمیباشد

وجزو بر دو قسم است خارجی و ذهنی خارجی آنست که داخل در ماهیت شیئی باشد
و وجودش در خارج ممیز و جدا باشد از وجود کل مثل دست و پا برای
انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و این جزو بر کل محمول نمیشود و نمیتوان
گفت که انسان دست اوست و سکنجبین عسل است یا سرکه و جزو
ذهنی آنست که داخل ماهیت شیئی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز
نباشد و بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن عقل تحلیل آن کند مثل حیوان
ناطق نظر بانسان و اینچنین جزو بر کل محمول میشود و میتوان گفت
انسان حیوانست و انسان ناطقست و بدلیل عقلی و نقلی ثابت است
که خدا را جزو نمیباشد زیرا که جزو مستلزم احتیاج است و احادیث
متواتره روایت شده که مجردی بغیر از خدا نمیباشد و سورهٔ مبارکه
توحید دلالت میکند که احدیت مختص خداست یعنی احد الذاتی بغیر
خدا نمیباشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده هُوَ واحِدٌ
لا واحِدَ غَیرُهُ و در صحیفهٔ کامله که متواتر است بعد از قران کلام معصوم است
دلیلست برانکه مجردی بغیر از خدا نیست و حضرت سید العارفین میفرماید
لَکَ وَحدانیَّةُ العَدَدِ وَ مَلَکَةُ القُدرَةِ الصَّمَدُ وَ مَن سِواکَ
مَرحُومٌ فی عُمرِهِ مَغلُوبٌ عَلی اَمرِهِ مُختَلِفُ الحالاتِ مُتَنَقِّلٌ فِی الصِّفاتِ
و نهم اعتقاد این حقیر آنست که خدا بود و هیچ چیز نبود و همچنین که حدیث
مشهور میان عامه و خاصه بران دلالت میکند که حضرت رسول رب
العالمین صلی الله علیه و آله فرموده که کانَ اللهُ وَ لا شَیءَ مَعَهُ
و دیگر احادیث متواتره برین دلالت میکند و در کتاب مستطاب احتجاج

از حضرت

از حضرت ابو جعفر ثانی امام محمد تقی ع روایت کرده که مَعاذَ اللهِ اَن
یَکُونَ مَعَهُ شَیءٌ غَیرُهُ بَل کانَ اللهُ تَعالی ذِکرُهُ وَ لا خَلقَ ثُمَّ خَلَقَ
و فی التوحید لَم یَزَلِ اللهُ وَحدَهُ وَ لا شَیءَ مَعَهُ ثُمَّ خَلَقَ و باز در این
کتاب مستطاب از حضرت صادق ع مرویست که لَم یَزَلِ اللهُ مَوجُوداً اَوَّلاً
غَیرُهُ ثُمَّ کَوَّنَ الاَشیاءَ پس جمعی که میگویند قدیمی غیر خدا میباشد من انها را
کافر میدانم دهم اعتقاد دارم که خدا از جنس نمیباشد پس جمعی که میگویند
که مجردات بغیر از خدا میباشد پس خدا را از جنس مجردات دانسته باشند
و خدا منزه است که من درک غیر باشد در جنسیت زیرا که ما به الاشتراک ذاتی
لازم دارد ما به الامتیاز ذاتی را که فصل است پس اگر چیزی با خدا در جنسیت
شریک باشد لازم آید ترکیب و هر مرکبی محتاج بغیر لایق خدائی نیست یازدهم اعتقاد
بندهٔ مخلص موحدین آنست که اتحاد کفر و زندقه و الحاد است و اتحاد را
مدعیان چنین تفسیر کرده اند که خدا وجود بحت محض است و خلایق همگی
ماهیت خالق است و ماهیات خلایق موجودند بوجود خدا و این کفر صریح و الحاد
صریح و قایل اینقول بیشک کافر است نعوذ بالله من هذه العقیدة الشنیعة
و آخوند ملا محمد باقر گفته که وحدة الوجودیه ماهیات ممکنه را امور
اعتباریه میدانند که عارض ذات واجب الوجود شده و میگویند همه چیز اوست
و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف بر می آید گاه
بصورت زید و گاه بصورت عمرو و این ملاعین خود گفته اند بقول باطل
این جهان موجهای آن دریاست موج و دریا یکیست غیر کجاست
و محمود شبستری ملحد گفته چو ممکن گرد امکان برفشاند بجز واجب دیگر نماند
و زندیق دیگر گفته ایقوم بحج رفته کجائید کجائید معشوق همین جاست بیائید بیائید

اینها که طلبکار خدایند ۵ حاجت بطلب بهشت شما نیاید ۵ و دیگر گفته اند

خذلهم الله ار صفای می لطافت جام ۵ بهم امیخته رنگ جام و مدام ایضا

اجزای وجودم همگی دارد دوست ۵ نامیست ز من بر من و باقی همه اوست ۵

ایضا منهم لاعفرالله لهم البحر بحر علی ما کان فی القدم و انما الحوادث

الامواج و الانهار ایضا منهم بعداً لهم وسحقاً فانهم الکافرون حقا

جمله تصویرات عکس آب جوست ۵ گر بمالی چشم خود خود جمله اوست و ایضا

زندیق مجود که در کلش بازر گفت گرد و خطر بصیرت کند بیده نراست ار مزاح گفته

مسلمان گر بدانستی که دین چیست ۵ بدانستیکه دین در بت پرستیست ۵ واز

یمقوله مز خرفات و مموهات این جماعت اعمی البصره خبث السریره ضالة

مضلة دارند اعاذنا الله من شرورهم وسایر البریة خصوصاً جلال الدین

رومی و پیرش شمس تبریزی و ملا جامی عامی و فرید الدین عطار نیشابوری

و محی الدین اعرابی و سفیان ثوری و ابو بکر شبلی و جنید بغدادی و عبد الله

ابن احمد و بشر حافی و حسین ابن منصور حلاج و حسن بصری و ابو هاشم

کوفی و شقیق بلخی و شجاع کرمانی که او را جاهلان شاه چراغ میخوانند بلکه

بحر دان او را فرزند امام موسی کاظم ع میدانند و معروف کرخی و داود

طائی و ابو الخیر اقطع سیجانی که در حقیقت ابو الشر بوده و محی الدین اعرابی

که در حقیقت ممیت الدین بوده و سری سقطی و فضل بن عباس و بایزید

حشره الله مع یزید و فتح موصلی و یحیی بن معاذ رازی و عبد الله بن

مبارک و حمدون قصار و ذو النون مصری و عتبة الغلام و ابراهیم بن

ادهم بلخی و مالک دینار و محمد بن الحسن شیبانی و ابو حنیفه نعمان بن ثابت

کوفی و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس شافعی که از اکابر و مشایخ صوفیه

لعنهم الله بیزارم و دکارات هدیه میکنم و جمیع انبیا و مرسلین و اوصیاء مرضیین

را و ملائکه مکرمین را و جمیع عباد صالحین را که من ازین جماعت بری و این

جماعت را لعنت میکنم و مراد از حرف در موقع مکانی که این جماعت در انند داخل

مکون بجهت نحو والله و دیگر اعتقاد دارم که حلول هم باطلست که بعضی از

نصاری و مجوس این امت در جماعت متصوفه اند بان قایل گردیده اند

زعم باطل ایشان اینست که خدا در کاملها حلول میکند همچنین که اهل این مذهب

در نظم و نثر اشاره بان کرده گفته اند لعنهم الله در دل و جان خانه کردی عاقبت ۵

هر دو را دیوانه کردی عاقبت ۵ این مذهب را هم باطل و قایل این

کلام را کافر میدانم نهم اعتقاد دارم که هر کس مخالفت با خدا و رسول

و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کند کافر است مثلا که جمعی گفته اند

نحن مجبورون فی عین الاختیار زیرا که بتواتر رسیده و روایت

شده از ائمه معصومین مرویست که من قال بای نحو من التشبیه

فهو کافر و کسیکه که منکر معراج جسمانی و منکر عذاب قبر جسمانی و مثل

اینها باشد من انها را کافر میدانم نهم دیگر اعتقاد دارم این ضعیف

که جمعیکه اعتقاد دارند که از واحد من جمیع الجهات صادر نمیشود مگر واحد من جمیع

الصفات و هر حادثی مسبوقست بماده و هر چه قدمش ثابت شده عدمش

محالست و عقول و افلاک را و هیولای عناصر قدیم اند و انواع متوا

لده قدیم اند و اعاده معدوم محالست و افلاک متصل بهم بیکدیگر بند و فاصله

ندارند و خرق و التیام در فلکیات محالست بنده این جماعت را کافر

میدانم زیرا که ایات بینات و احادیث متواتره وارد شده که

خدا فاعل مختار و قادر بر همه چیز است و عالم حادث است و قدیمی بغیر از خدا
نیست و بهشت در آسمان است و مابین هر آسمانی پانصد ساله فاصله است
و بهشت مشتملست بر قصور و انهار و حور و غلمان جسمانی و آسمان در
قیامت شق میشود و پیچیده میشود و کواکب بی‌نور میشوند و میمیرند بلکه
همه چیز بجز ذات باقی فانی میشوند و ملائکه اجسامند و آسمانها از ملائکه
پرند و ملائکه بالها دارند و بزیر می‌آیند و بالا میروند و حضرت رسول صلعم
معراج جسمانی کرد و عیسی ع را با جسم بآسمان بردند و ادریس ع را با جسم بآسمان
بردند و رد شمس و شق قمر واقع شد و هر کس که مخالف اینها باشد با قرآن و احادیث
بنده او را کافر میدانم

الحدیقة الثانیة فی عدل رب العالمین

اعتقاد این دلیل مهین آنست که خدا تعالی هرچه قبیح و ناخوشست
نمیکند بلکه ذره از فعل قبیح و ناخوش روا نمیدارد که کسی بکسی بکند بلکه روا
نمیدارد که حیوانات غیر مکلف نیز بهم ظلم و جور کنند بلکه در روز قیامت
حیوانات غیر مکلف را هم حشر میکند تا داد هم از هم بخواهند و تلافی کنند چنانکه
در احادیث بسیار وارد شده که اگر حیوان شاخداری شاخی بر بی‌شاخی
زده باشد در قیامت بی‌شاخ را شاخ میدهد که تلافی کند وای بر مکلفین
عدل کردگار
شاخدار از روز جزا و دلیل بر آنکه خدا تعالی ظلم نمیکند اینست که
بد بهیمت که بد نمیکند مگر کسیکه قباحت بد را نداند یا کسیکه محتاج ببدی
باشد و بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که حق تعالی محتاج و
نادان نیست پس البته که ظلم نمیکند و از وی ذره ظلم و جور صادر
نمیشود چنانکه فرموده لا یظلم ربک احدا و نعم قال استادی

کردار

کردار خدا اتمام احسانست ○ ناخوش نکند کسیکه رحمانست ○ بیک نکند هر
آنچه ناخوش باشد ○ آنکس که نه محتاج و نه نادان باشد ○ و در حدیقه چند ثمره در کار است
ثمره در آنکه حسن و قبح را بخصوص عقل میدانم و حدیث شریف جعفر طیار ع
نوزدهم
شاهدیست بر مدعا روایت معتبره وارد شده که حضرت جبرئیل از پروردگار
قهار آمده بخدمت حضرت رسول مختار و فرمود که پروردگارت اسلام میرساند
و میفرماید که من چهار چیز از جعفر طیار پسندیده ام آنها را از وی بپرس چون
جعفر بخدمت حضرت سید البشر آمد حضرت فرمود که ای جعفر این چهار چیز
که در تو هست و حق تعالی آنها را پسندیده است کدامست حضرت جعفر رضوان
الله علیه فرمود که یا رسول الله اگر خداوند عالم نمیفرمود که من این چهار چیز را
بگویم نمیگفتم زیرا که برای خداست این اوصاف من لیکن فرموده لازم
الامتثال خدا تعالی را امتثال لازم است این چهار صفت من یکی آنست
که من هرگز بت نپرستیده ام زیرا که بعقل خود رجوع نمودم که جماد لا یضر
ولا ینفع است لا یضر ولا ینفع را عاقل چرا پرستش کند و دیگر من هرگز زنا
نکرده ام زیرا که راضی نبودم که کسی به خویش من زنا کند من هم با خویش
کسی زنا نکرده ام و دیگر من هرگز خمر نخورده ام زیرا که بعقل خود رجوع کردم
که خمر عقل را زایل میکند عاقل کی راضی میشود که سبب زوال عقل خود شود
و دیگر هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ خلاف واقعست و هر که عاقل باشد
کجا بگوی خلاف واقع راضی شود پس حضرت رسول دست مبارک بر دوش
او زد و گفت حقست بر خدا تعالی که دو بال بتو دهد که تو با ملائکه پرواز
کنی زیرا که این صفات ملکیت که تو داری **ثمره** اعتقاد بنده آنست
که جبر نیست و تفویض نیست زیرا که پیغمبر بتواتر فرموده که لا جبر و لا تفویض

یعنی مطلق جبر و تفویض نیست و جبر اینمعنی دارد که خدا تعالی در دست بنده کار
بکند و بسبب آن بنده را عذاب کند و این کار را بالظلم ظالمین نسبت نتوان
کرد همچنانکه ملحدان گفته اند که این دست تو آستین دست دیگر است و جلال
الدین رومی گفته است که حضرت امیر المؤمنین ع با ابن ملجم ملعون گفت که غم مخور
فردا شفیع تو منم مالک جانم نه مملوک تنم آلت حقی تو فاعل دست حق
چون زنم بر آلت حق طعن و دق وانجماعت که این مذهب الحاد دارند
مجوس و گبر این امت اند که حضرت پیغمبر ایشان را القدریة مجوس هذه
الامة فرموده اگرچه در احادیث قدریه را بر مفوضه هم اطلاق میکنند و این
هر دو مذهب باطلند و در روایت معتبر وارد شده است که حضرت
امام موسی کاظم ع روزی از مکتب می آمد و لوحی را که اطفال بمکتب میبرند
در دست داشت ابو حنیفه رئیس سعید دل سیاه با و برخورد و گفت ای
بچه معصیت از که صادر میشود الطفل بزرگوار گفت از سه حال بیرون
نیست یا از خدا صادر میشود در دست بنده اگر چنانچه چنین باشد نه
میسزد که خدا عقاب کند بکاری که خود کرده و بنده نکرده باشد یا اکه بشراکت
خدا و بنده صادر میشود اینهم جایز نیست که شریک قوی شریک ضعیف را
عذاب کند و یا اکه از بنده به تنهائی صادر میشود والبته چنین است پس
اگر بنده را عذاب کند بعدل باشد و اگر بنده را به بخشد بکرم و فضل باشد
جانم فدای قائل اینقول و بنده قائل جبر و ایجاب را کافر میدانم جناب
ابن بابویه در کتاب مستطاب توحید فرموده که القدریة مجوس
هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم و ان ماتوا فلا تصلوا
علیهم و ان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول الله

بن جعفر

قال الذین یعملون المعاصی ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم و دیگر
اعتقاد دارم که مفوضه هم کافرند و مفوضه جمعی هستند که اعتقاد باطل ایشان
اینست که خدا قادر نیست که بنده را مانع شود از بد کردن و هر دو مذهب باطل
و حق امر بین امرین است و امر بین امرین آنست که خدا تعالی بنده را اختیار کردن
خیر و شر میدهد و اگر خواهد مانع او میتواند شد و این مذهب زیبای ائمه اطهار است
صلوات الله علیهم و این حقست و مراد برین شک نیست و ریبی و نعم قال معلمی
الفاضل الماهر مولانا محمد طاهر حشره الله مع الائمة الطاهرین و جعلنی فی
تراب قدمه یوم یقوم الناس لرب العالمین ابدل طلب اگر نجات وارهی
مگذار قدم بیرون ز راه ثقلین پرهیز کن از مذهب جبر و تفویض
امری بگزین بود میان امرین هر بیخردی که مذهب او جبر است
بی شبهه بقول مصطفی چون گبر است مختار من اختیار باشد نه قدر
قول قدری به نزد من بیقدر است ای آنکه مرا تو رافضی میخوانی
کردار بد و نیک من از حق دانی گر فاعل فعل خود نباشد بنده
دیگر این تابع ائمه هدی اعتقاد دارم و منکر بدا را کافر میدانم زیرا که
مخالفت با کتاب خدا کرده است و مخالف کتاب خدا و رسول و ائمه
هدی کافر و زندیق و ملحد و بیدین است و بدا در افعال و احکام
هر دو میباشد و بدا در افعال محو و اثبات است حق تعالی در کلام
مطاع لازم الاتباع فرموده که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام
الکتاب یعنی خدا چیز ثابت را محو کند و چیز غیر ثابت را ثابت میکند
و هم نزد او مفصلا در ام الکتاب که لوح محفوظ است ثابت و مکتوب

در بعضی نسخ [illegible]

مثل انکه حضرت عیسی با حواریون از در خانه میگذشت در ان خانه سازها میزدند
حضرت فرمود که اینها امروز مشغول شادیند وصباح عزا خواهند داشت
حواریون گفتند چرا یا روح الله حضرت فرمود باینجهت که عروس این خانه هلاک
خواهد شد مؤمنان گفتند صدق الله ورسوله ومنافقان گفتند کجا باشد اگر
صباح شود واین عروس نمرده باشد وقول انحضرت حاشا غلط بر امده
باشد صباح چون شد تحقیق کردند عروس نمرده بود این خبر را بحضرت
روح الله رسانیدند انحضرت فرمود یفعل الله ما یشاء یعنی خدا میکند هر چه
خواهد وتغییر میدهد تقدیرات خود را برخیزید برویم وتحقیق این امر
کنیم برخواستند وامدند در خانه داماد را گویند داماد بیرون امد حضرت
روح الله علی نبینا واله وعلیه السلام گفت میخواهیم که با عروس تو چند کلمه سخن
بگوییم مرخص هستیم گفت خوبست بگوییم او حفاظ حاصل نماید بعد از حفاظ
حفظ حضرت روح الله با حواریون وغیر ایشان داخل شد وفرمود ای
عروس وای عورت امشب چه کار خیر کرده گفت یا روح الله هر شب
جمعه سایلی بدر این خانه می امد وسؤال میکرد واهل این خانه او را چیزی میدادند
امشب نیز امد ومکرر سوال کرد چون یاران من بشغل عروسی من مشغول
بودند کسی متوجه او نشد با خود گفتم ای فلانه امشب بسبب عروسی تو این
سایل محروم شود من برخواستم وطعامی که بخصوص از برای من بخش گذاشته
بودند پنهان برداشته برده باو دادم حضرت فرمود که از جای خود
برخیز دیگرا فرمود که دو سنگ او را برچینید چون برچیدند ماری افعی در زیر

وخدای

وخدای قادر بر همه چیز سنگ را در دهن او گذاشته که نه بیرون میتوانست انداخت
ونه باندرون میتوانست برد حضرت فرمود علی ما صنعت صرف عنک
هذا یعنی بجهت این کار خیر این بلا مقدر شده از تو محو شد وبدا در احکام
الهی میباشد واثر انسخ میگویند ثمره اعتقاد دیگر انست که خدای تعالی
هر چه خیر است میکند وترک ان نمیکند با انکه میتواند نکند وهر چه شر است
نمیکند وحال انکه میتواند کرد وجمعیکه میگویند که هر چه خیر است نمیتواند که
نکند وهر چه شر است نمیتواند کرد این اعتقاد را بنده کفر میدانم زیرا که عجز
لازم می اید ودر کلام مجید فرموده که ان الله علی کل شیء قدیر
ثمره دیگر اعتقاد دارم که افعال الهی معلل باغراض صحیح مفیده است
اما نفع وفایده ان راجع به بندگان است واو غنی علی الاطلاق است
وجمعی بیعقل که اعتقاد دارند که افعال الهی را غرضی در ضمن نیست انها را
کافر میدانم زیرا که لازم می اید که خدا عبث کار باشد وخود در کلام حکمت
نظام فرموده که ما خلقنا السموات والارض باطلا ذلک
ظن الذین کفروا وجای دیگر فرموده که ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون الحدیقة الثالثة فی النبوة واین حدیقه نیز
مشتملست بر ثمرات ثمره در بیان نبوت انبیاست خصوصا نبوت
خاتم انبیا شک نیست که افعال الهی معلل بغرض است وغرض از وجود
عالم وبنی ادم تحصیل معرفت وشناخت خداوند عالم وطاعتست
واین بدون هادی ومعلمی که معصوم باشد از خطا ومنزه باشد از
فراموشی وسهو در تبلیغ رسالت واداء صورت نمیپذیرد ودر هر عصری

خدای تعالی شرعی که مناسب اهل آن زمان میداند شخصی معصومی که مؤید
و مسدد باشد از غلط کردن و غلط گفتن تا خاطر مکلفین از و جمع باشد
از جناب سبحانی برسالت سرافراز میگرداند که لایق آن باشد که آنچه
مراد رب العالمین العباد باشد از جناب سبحانی گرفته بمکلفین برساند
و این شخص عظیم المقدار باید که صاحب دلایل و معجزات باهرات باشد
که دلالت بر صدق قول او بکند و خاطر مکلفین جمع باشد که او کاذب
در دعوی نبوت نیست و معجزه عبارت است از خارق عادت که
خلق از اتیان مثل او عاجز باشند مثل مرده را زنده کردن و کور مادر
زاد را بینا کردن و چوب را اژدها کردن و ماه را شق کردن زیرا که
هرکس ادعای پیغمبری کند و معجزه ظاهر کند یقین حاصل میشود و شک
و ریب نمیماند که او در ادعای خود صادق است زیرا که محالست که حق تعالی
معجزه در دست کاذب ظاهر کند و از معجزات باهرات آن اشرف
مکونات قریب سه هزار معجزه علما در کتابهای خود ذکر کرده اند بغیر از
معجزاتی که از اوصیای آنحضرت در حقیقت صادر شده و معجزات او
صیای آنحضرت در حقیقت معجزه آنحضرت است و اعظم معجزات آن
حضرت قرآن مجید است که عربانی که زبان ایشان عربی بود نتوانستند
که یک سوره بلکه یک آیه مثل آن بیارند و حضرت هر چند گفت که مثل آن
بیارید نتوانستند آورد و این حقیر سه معجزه از معجزات آنحضرت از برای
تیمنا و تبرکا نقل میکنم از جمله آن شق قمر است که حق تعالی میفرماید
اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و قمر

شکافته

شکافته شد چون در کتابهای خدا از جمله علامات قیامت خبر داده که نزدیک
قیامت قمر شکافته خواهد شد حکایت شق قمر برای اختصار نوشته نشد بسیار طولا
نیست اما مجمل آن اینست که در شب چهاردهم ماه قریش از حضرت
معجزه خواستند حضرت فرمود که هر معجزه که خواهید بخواهید ایشان را
بخاطر رسید که ماه را از برای انشقاق آنحضرت ایشان رد کردند
بقدرت باهره ظاهره قاهره الهی ماه دو نیم شد نصفی بجانب
مغرب و نصفی بجانب مشرق قرار گرفت که همه کس دیدند حتی مردمان
که در شهرهای دیگر بودند دیدند دیگر معجزات آن حضرت تسبیح سنگ ریزه
در کف آن حضرت چنانست که آنحضرت مشتی سنگ ریزه در کف گرفت
و دعا کرد هر یک بقدرت کامله شامله الهی تسبیح خدای عالمیان نمودند
و دیگر از معجزات آن برگزیده الهی آنکه آنحضرت هفتصد نفر را از یکمن
جو و یک بزغاله سیر کردند این هر سه معجزه بتواتر منقول است پنجم
اعتقاد دارم که آنحضرت و همه پیغمبران معصومند از گناهان کبیره و صغیره
پیش از بعثت و بعد از آن از سهو و نسیان زیرا که محالست که حق تعالی
مبعوث کند به پیغمبری کسی را که قول و فعل او حجت نباشد و قول و فعل
غیر معصوم حجت نمیتواند بود زیرا که از خطاها یکی دروغست پس کسی را که تجویز
دروغ باو توان کرد چگونه بقول او عمل میتوان نمود ششم اعتقاد دارم
که آنحضرت هرچه محتاج الیه مکلفین بوده از کلیات و جزئیات بیان نموده
و از جمله محتاج الیه مکلفین تعیین وصیست و آنحضرت تعیین خلیفه
و ولی و نایب و جانشین برای خود کرده است و جمعی که میگویند
که آنحضرت تعیین جانشین نکرده ضال و مضل اند هفتم اعتقاد

معصوم صح

دارم که حق تعالی اورا در یکشب باسمان برده اند و سیر اسمانها فرموده و
بهشت را داخل شده و تماشا نموده و جهنم را ملاحظه فرموده و این مختص
انحضرت است و هیچیک از انبیا و اوصیا را این مرتبه حاصل نشد و این
با بدن و جسم بود نه بروح و جمعیکه منکر معراج جسمانی اند و خرق و التیام
سموات را جایز نمیدانند من انها را کافر میدانم و در احادیث معتبره
وارد شده که مَنْ اَنکَر ثَلٰثَةَ اَشیاءَ لَیسَ مِنْ شِیعَتِنا المعراج
وَ مَسائلَةَ القَبرِ وَ الشَّفاعَةَ و در بعضی روایات بجای شفاعت حوض
وارد شده **ثمره دیگر** اعتقاد دارم که حضرت محمد صلعم بهترین خلق خدا و
خدا را خلقی بهتر و فاضلتر از وینیست و او بهترین انبیا و مرسلین و او
سبب و علت غائی خلق سموات و ارضین است چنانچه در احادیث
متواتره وارد شده که لَولاکَ لَما خَلَقتُ الاَفلاکَ **ثمره** اعتقاد دارم
که پیغمبری انحضرت احتیاج برهان و دلیل ندارد هرکس که اندک بنظر
بصیرت بدین و شریعت شریف انحضرت نظر کند یقین میداند که او
پیغمبر بر حق و شرع او شرع خدا است ختم رسل انکه انبیا داناست
هرکس که در وی شک آرد گمراهست بادیده دل هرکه بدیش نکرد
داند به یقین که او رسول الله است بلکه دل پاکان چشم دل روشن هرکه
روی انحضرت را میدید یقین میکرد که انحضرت پیغمبر بر حقست همچنین
که شخصی در مکه چون شنید که انحضرت دعوی رسالت میکند آمد که انحضرت را
به بیند انحضرت را طلب کرد قریش گفتند چکار با او داری گفت میخواهم
اورا به بینم ان کوردلان گفتند زنهار پیش او مرو که او مرد شیرین گفتار
است زود ادمیرا فریب میدهد و اگر لابد خواهی اورا به بینی گوش خود را
پنبه

پنبه بگذار که کلام اورا نشنوی انمرد ساده لوح باور کرده پنبه (?) در گوش
گرفت که انحضرت در کجاست گفتند در مسجد الحرام است چون داخل
مسجد الحرام شد انحضرت پشت مبارک بکعبه مابین باب و رکن حجر الاسود
نشسته بود چون جمال با کمال انحضرت حبیب رب متعال را دیده
باخود گفت که والله که این روی کاذب و دروغگوی نیست پیش
آمده کلام معجز نظام آن رسول ملک علام شنیده مسلمان شد **ثمره**
اعتقاد این داعی آنست که خدا تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
و صد و چهار کتاب فرستاده بهترین پیغمبران محمد است صلعم و بهترین کتابها
قرآنست و هر پیغمبری وصی و خلیفه برای خود تعیین نموده‌اند و بعضی احمقان
میگویند بهترین پیغمبران تعیین وصی برای خود نه نموده دروغ میگویند

و وصی انحضرت هم بهترین اوصیا است ۱۲

الحدیقة الرابعة فی الامامة ثمره اعتقادم در امامت آنست
که نیابت پیغمبر است و پیغمبر اورنده شرع است و امام حافظ شریعت
بعد از پیغمبر و شرطست در امام که بعد از پیغمبر بهترین همه امت باشد
همچنین که گفتیم که پیغمبر باید معصوم باشد باید خلیفه و وصی او نیز معصوم
که خاطر مردم جمع باشد که او در شرع پیغمبر کم و زیاد نمیکند و بغیر حضرت
مرتضی علی کسی باتفاق موافق و مخالف معصوم نبود پس باید
او امام باشد دیگر هم شیعیان اتفاق کرده اند که حضرت رسول حضرت
امیرالمؤمنین ع را بعد از خود خلیفه نمود و شیعه و سنی هم اتفاق کرده اند
که حضرت رسول صلعم در وقتیکه بجنگ تبوک میرفت حضرت علی را خلیفه
خود کرد پس خلافت ثابت و عزل او غیر ثابت پس بنا بر اعتقاد

سنیان که استصحاب را حجت میدانند الحضرت همیشه خلیفه او باشد و استصحاب
بقای شیء است علی ما کان پس خلافت الحضرت ثابت شد و هیچ
سنی قایل نشده که حضرت رسول ابو بکر را خلیفه کرده باشد بلکه آن
جاهلان میگویند که حضرت رسول بی تعیین خلیفه از دنیا رحلت نمود
چون مردم را رئیسی در کار بود اتفاق کرده ابو بکر را چون کاری
نداشت و مردم با و رشک و حسدی نمیبردند او را رئیس و سر کرده کردند
و این کلام بی انتظام در نهایت سستی و وهنست زیرا که پیغمبر برای
این آمده بود که هر چه ما یحتاج امت باشد محصل کند و امامت که اعظم
ما یحتاج ایشان باشد چون مُهمَل و مُعطّل واگذارد و در واقع
کسیکه بصیرت داشته باشد یقین میداند که این حرف واهیست بلکه
سست تر از بیت عنکبوت است و سنیان خود قایلند که پیغمبر در غدیر
خم در مجمعیکه قریب هشتاد هزار کس حاضر بودند مرتضی علی را بمنبر
برده الحضرت را بر روی دست گرفت و فرمود که ایها الناس
الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای گروه مردم آیا من اولی تر و صاحب
اختیار تر نیستم بر شما از شما هم گفتند بلی پس الحضرت فرمود که من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و این برهانیست ظاهر بر امامت الحضرت
اما سنیان کور باطن نفهمیده اند میگویند که پیغمبر در گرمای بسیار عظیم خصوصا
میان روز نیم ساعت بظهر مانده خلق عظیمی را که روایت شده
قریب هشتاد هزار کس بودند در بیابان فرود آورد و گوید برای

منبری

منبری از قطاب شتران ترتیب داده بر آمده زیر بغل مرتضی علی را
گرفته بگوید من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر که ربط بکلام عرب داشته باشد میداند
که چیزی که در روی دست باشد ظاهر هست پس این ابهام بهذا اشاره
کند نهایت مبالغه در آن خواهد بود و سنیان جاهل نادان این را نفهمیدند
بلکه سنیان اندک بصیرت داشته باشند آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ترجمه آیه آنکه ای پیغمبر برسان بمردمان آنچه فرو فرستاده شده بسوی
تو از جانب آقا و فرمان ده تو و اگر تو نرسانی چنانست که مطلقا
پیغامهای خدا را نرسانیده باشی و خدا ترا از شر آنها که میخواهند که
اینمطلب را نرسانی نگاه میدارد و هر که اندک شعوری داشته باشد
میداند که مطلبی را که حق تعالی این قدر مبالغه در رسانیدن آن کند بغیر از
خلافت الحضرت چیز دیگر نخواهد بود و اگر کسی از سنی بپرسد که این مطلب
کدام نیست که از عهده جواب بدر توانند آمد و شان نزول این آیه
چنانست که جبرئیل علیه السلام در سال دهم هجرت بحضرت پیغمبر نازل شد و
فرمود که رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که آنچه ما فرموده
بودیم که بمردمان برسانی تمام را رسانیده رسانیدن کامل لیکن
دو چیز مانده که خوف حجت بر امت تمام باشد بر ایشان تمام نشده
مناسک حج را از توشت هم نکرده اند و دیگر نیابت و خلافت مرتضی علی
را اگر چه در مجالس و محافل بنص جلی شده اما علی را رئوس الاشهاد
از جمیع عباد و بلاد نشده پس حضرت مقرر فرمودند که منادیان بقبایل

عرب بروند و جار کنند که درین سال حضرت رسول رب العالمین بحج میرود
که مناسک حج را تعلیم امت کند جمع کثیر جمعیت نمودند قریب هشتاد هزار
کس پس آنحضرت چون از مناسک حج فارغ شد و در منی بود که حضرت
جبرئیل از پیش حضرت ملک جلیل نزول نمود و این قدر از آیه آورد که یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ای رسول برسان آنچه خدا بر تو نازل
کرده است آنحضرت چون انتظار آیه عصمت میکشید صبر نمود چون بجحفه رسید
جبرئیل تتمه آیه را آورد که ان لم تفعل فما بلغت رسالته یعنی اگر نرسانی جناب
که مطلقا رسالت ما را نرسانیده باشی باز حضرت صبر نمود چون بغدیر
خم رسید نیم ساعت بظهر مانده که جبرئیل رسید و بر مهار شتر حضرت چسبید
و فرمود که رب العالمین امر فرموده است که نگذارم شتر یک قدم پیش گذارد
و تتمه آیه را خواند که والله یعصمک من الناس یعنی خدا ترا از شر جمعیکه میخواهند
که اینقدر عار ابر تو بی نگاه میدارد آنحضرت فرمود که دیگر برای من
عذری باقی نماند پس همانجا فرود آمده مقرر فرمود که پیش رفتگان را
برگردانند و از عقب آیندگان را انتظار بکشند تا ملحق شوند همچنین
که مذکور شد و این دلیل چون دلیلیست که همه عوام خوب میفهمند
بان اکتفا شد والا ادله بر امامت و خلافت و نیابت آنحضرت بسیار است
افضل الفضلاء فخر العلماء استادی البحر الزاخر النحریر الماهر در کتاب مستطاب
اربعین چهل دلیل قوی بر امامت حضرت امیر المؤمنین و امام العارفین
و سید الوصیین و خلیفه رب العالمین بیان کرده و الحق آن کتابیست
که در امامت مثل آن نوشته نشده تتمه در بیان معجزاتیست که از آن

حضرت و یازده امام از ذریت آنحضرت ظاهر شده و معجزات ایشان
بحدیست که احصای آن حد بشر نیست اما برای تیمنا اولا معجزات
امام اول از همه افضل حضرت امیر المؤمنین است و از معجزات هر یک
سه معجزه ذکر میشود معجزه اولی بسند صحیح از میثم تمار که اهل محرم اسرار
حیدر کرار است نقل شده که او گفت در جامع کوفه در خدمت حضرت
امیر المؤمنین ع بودم جمع کثیر در خدمت آنحضرت بودیم که از در مسجد مردی
بلند قوی مقطع در آمد و شمشیر حمایل کرده بود و خدم و حشم و عبید
بسیار با او بودند و مردم از هر طرف گردنها بلند کرده چشمها بر او
دوخته منتظر بودند که معلوم شود که این مرد کیست و بچه کار آمده این مرد
بزبان فصیح گفت کدام است از شما که متولد شده در حرم و مشهور است
بکرم و اوست خلیفه رسول و زوج بتول او غالب هر غالبست و او فرزند
ابو طالبست و قاتل ابطال عرب است و مفرج هموم و کرب است
و معدن علم و فتوتست و حجة الله و وصی رسول الله است و همچنین تعداد
صفات و کمال آن خلیفه ذو الجلال کما ینبغی و یلیق و شاید و باید نمود
حضرت امیر المؤمنین ع سر بر او آورد و گفت چیست ترا ای ابا سعید بن فضل
بن ربیع بن مدرکة بن بخیته بن صلت بن حارث بن شعیب بن سمیع
و نجی هر مطلبی که داری بگو و هر چه میخواهی بخواه پس آن مرد گفت من آمده ام
بمن رسیده که تو جانشین رسول خدایی و تو حلال مشکلات دین رسولی
از جانب قبیله عقیمه که شصت هزار خانه دارند و فرستاده اند با من
جوانی را که کشته شده است در میان قوم اختلاف بهم رسیده در قاتل آن

واینک آن جوان در تابوت است در در مسجد اگر تو او را زنده کنی و کشنده خود را
نشان دهد و آن قوم بصلاح بدل شود و من با این گروه اسلام می اوریم
والا برا اینکه از ان آمده برمیگردیم و هرگز خود ثابت خواهیم بود و ایمنست که
ان قوم تیغ در یکدیگر نهند تا کار تا بجای رسد میثم گوید پس آنحضرت بمن
امر نمود که یا میثم بر شتر اسپ خود سوار شو و در میان شهر منادی کن که هر که را
خواهش آن هست که نظر کند بانچه حق تعالی بعلی بن ابی طالب که برادر
رسول و وصی او عطا نموده در ظهر نجف حاضر شود پس میثم گفت بفرموده
آنحضرت بر شتر ان مرد سوار شدم و در کوچهای کوفه ندا کردم خلق کثیری
حاضر شدند و حضرت امیر المومنین با نمر دخطاب نمود که تو نیز با همراهان
خود ان تابوت را در ان محل حاضر کنید و آنحضرت با عمامه و جامه رسول الله
حاضر شد و فرمود سر تابوت را گشودند جوانی را دیدم مخطط و خوش
روی و خوش موی حضرت امیر المومنین فرمود که از قتل این جوان چند
روز گذشته گفت چهل روز و یکروز نشده که شب در بستر خوابیده و صبح
او را کشته یافتند که سرش را از بدن گوش تا گوش بریده بودند و پنجاه
کس طالب خون او یند امیدوارند که با عجاز شما او زنده شود و قاتل
خود را نشان دهد تا شک و ریب از خاطرها برود پس حضرت
فرمود که قاتل او عم او ست چرا که دختر او را خواسته بود او را کذا نکرده
دیگری را خواسته بوده و عم او از ین کینه او را کشته است انشخص گفت
یا ولی الله تا مردم این پسر از خود نشنوند فتنه از میان ایشان
برطرف نشود پس از ان حضرت امیر المومنین برخواسته و ثنای الهی

بجا اورده

بجا اورد و صلوات بر رسول صلعم فرستاد و فرمود که ای مردمان بقره بنی
اسرائیل نزد حق تعالی عزیز تر از علی بن ابی طالب نبود که پاره او را
بر مرده زدند که هفت روز از قتل او گذشته بود بحکم الهی
آن مرده زنده شد من هم پاره اعضای خود را بر ین مرده میزنم بتحقیق
که عضوی از من نزد خدا تعالی عزیز تر جمیع اعضای آن بقره است
پس آن شیر خدا پیش رفته سر پای مبارک خود را با نجوان زده گفت
قم یا مدرکة بن حنظلة بن یحیی میثم میگوید که فی الحال دیدم که جوانی از
از آفتاب خوبتر برخواسته گفت لبیک یا حجة الله علی الانام و المتفرد
بالفضل و الانعام آنحضرت ازو پرسید که من قتلک یا غلام یعنی
ای پسر ترا که کشته پسر در جواب گفت قتلنی عمی حارث بن غسان
یعنی مرا عم من حارث بن غسان کشته است پس امیر المومنین با ان پسر
گفت و بسوی قوم خود و ایشان را خبر ده که ترا که کشته است ان
پسر عاقبت سعادت گفت مرا با قوم و قبیله خود کاری و رجوعی
نیست میترسم مرا دیگر بار بکشند و دیگر کسی نباشد که مرا زنده کند
پس حضرت روی بجانب انمرد کرده گفت تو برو و بجانب قوم خود
و اخبار کن ایشان را بانچه دیدی و شنیدی ان مرد با جزو گفت
لا و الله لا افارقک یعنی بخدا قسم بجز دوم ای آقای من و هرگز از شما
جدائی نمیکنم بلکه در خدمت شما میباشم تا وقتیکه اجل موعود برسد
و ان هر دو عاقبت بخیر با خدام و عبید که همراه داشتند در خدمت ان
حضرت ماندند تا در جنگ صفین بمرتبه بلند رتبه شهادت فایز گردیدند

هژدهم

وسعادت ابدی حاصل کردند و باز درین کتاب مستطاب مذکور است بسند
صحیح از عمار بن یاسر و زید بن ارقم رحمهما الله که هر دو گفتند که در روز دوشنبه
هفدهم ماه صفر در مسجد کوفه در خدمت مولای مومنان امیر المومنین بودیم
که از در مسجد غوغای عظیمی برخواست و خبر آوردند که هزار مرد با شمشیرهای
کشیده منتظر فرمان اند آنحضرت عمار را فرمود که اگر ده را رخصت دخول
ده و ذو الفقار مرا از خانه گرفته بیاور که وزن او هفت من و ثلث من بود
بسنگ مکه عمار گوید آنرا آوردم و آنحضرت آنرا از غلاف کشیده بر روی
ران مبارک گذاشت و فرمود ای عمار برو و در کوچهای کوفه ندا کن
تا مردم جمع شوند پس من رفتم و ندا کردم خلق در مسجد جامع جمع شدند
چنانکه جای چندین کس نبود با آن گروه هودجی بود و زنی را در آن
میان هودج کرده و آن زن میگریست و میزارید و مینالید و میگفت
یا غیاث المستغیثین و یا کنز الراغبین یا ذا القوة المتین یا رازق
الیتیم یا محیی العظام وهی رمیم یا عون من لا عون له یا طود من لا
طود له الیک توجهت و بنبیک توسلت و خلیفة الرسول قصدت
فبیض وجهی و فرج غمی یعنی ای فریادرس فریاد طلب کنندگان و ای
گنج رغبتداران و ای صاحب قوت کامل و تمام و ای روزی دهنده یتیمان
بی پدر و ای زنده کننده استخوانهای پوسیده در محشر ای مددکار
کسیکه مددکاری ندارد ای پناه کسیکه پناهی ندارد من بسوی تو رو کرده ام
و بپیغمبر تو را وسیله ساختم و خلیفه رسول ترا قصد کرده ام پس روی مرا
سفید ساز و غم مرا و اندوه مرا برطرف کن پس چون بخدمت خلیفه

رسول مشرف شد بهایهای تمام گریست و گفت یا امام المتقین الیک اتیت
وایاک قصدت فاکشف ما بی فانک عالم بما کان وما یکون الی یوم المعلوم
یعنی ای پیشوای متقیان و ای حلال مشکلات درماندگان بدرگاه
جهان پناه تو آمده ام و ترا گرفته ام و قصد نمودم حل مشکل من بکن و غم
مرا ببر زدای که تو میدانی باذن خدا گذشته و آینده را بعد از آن مرد
پیری پیش آمده گفت السلام علیک یا امیر المومنین و یا کنز الطا
لبین هذه الجاریة ابنتی قد خطبوا بها ملوک العرب منی وقد
نکست راسی بین عشیرتی وانا موصوف بین العرب فقد فضحتنی
رجالی لانها عاتق حامل وقد بقیت حائرا فی امری فاکشف
عنی هذه الغمة فانک الامام الذی ترتجیه الامة وهذه
غمة عظیمة لم ار مثلها یعنی ای امیر المومنین و ای ذخیره طلب
این دختر منست و او را پادشاهان عرب خطبه نمودند و من مضایقه کردم
الحال این دختر مرا سر در پیش کرده است در میان قوم و قبیله من
مرا رسوا نموده است زیرا که باکره آبستن مینماید و من حیران مانده
در کار خویش پس کشف کن این غم و اندوه عظیم مرا که تو امام هستی
که امت همه امیدوارند بلطف تو و این اندوه عظیمست که من هرگز از این
عظیمتر اندوهی ندیده ام پس حضرت امیر المومنین بآن دختر خطاب
کرد که در آنچه پدرت گفت چه میگویی دختر گفت ای مولای من
و آقای من آنچه پدرم میگوید که باکره ام راست و صدق است
و آنچه میگوید که من حامله ام بحق تو ای مولای من که از من خیانتی سر نزده

و دست کسی بدامنم نرسیده و من میدانم که تو حال مرا به از من میدانی مرا ازین
شرمندگی نجات ده و خلاص کن عمار رضی الله عنه میگوید که درین وقت ان
خلیفه کردگار و امام نامدار و وصی سید ابرار ذو الفقار را بدست گرفته
بر منبر بر آمد و گفت الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا پس گفت قابله کوفه را بطلبند قابله که نام او لبنا بود آمد
و حضرت فرمودند ای لبنا در گوشه حائلی ترتیب کن و احوال این دختر
را مطلع شده بیان کن بعد از لمحه قابله آمد و گفت بلی یا امیر المؤمنین این
دختر باکره و حامله است حضرت روی مبارک بجانب ان پیر مرد که
پدر ان دختر بود کرده فرمود که تو از فلان ده هستی که از توابع دمشق
است گفت بلی فرمود که در کوههای شما برف بسیار است گفت بلی
یا ولی الله گفت از شما کیست که پاره برف بیاورد او گفت یا مولا
از اینجا تا محل برف راه و مسافت بسیار است حضرت فرمود که دو بیست
و پنجاه فرسخ گفت صحبت حضرت فرمود که نظر کنید بانچه حق تعالی
به بنده خود علی بن ابی طالب شفقت فرموده پس دست خیبر کشای
خود را دراز کرده و لب مبارک را حرکت داد و دست را بجانب خود
کشید دیدیم که قطعه برف در دست دارد و اب از ان میچکد غریو
فریاد از اهل مسجد بر آمد حضرت فرمود که ساکت و خاموش شوید
اگر علی خواهد کوه برف را امر خدا حاضر میتواند نمود پس قابله را امر نمود
که این دختر را از مسجد بیرون برد بر روی طشتی بنشاند و این برف را
در حوالی فرج او بگذارد که زالوی از فرج او بیرون خواهد آمد که پنجاه

هفت

و هفت درهم دو دانگ باشد قابله گفت سمعا و طاعة و او را با برف برده
بو[؟] نموده عمل نمود و چون زالو افتاد وزن کردند بقدر ذره از انچه
حضرت فرموده بود زیاد و کم نبود پس آنحضرت بان پیر مرد خطاب
نمود که دست دختر خود را گرفته ببر که او خیانت نکرده است و دست
نامحرم باو نرسیده حکایت او بدین منوال است که روزی در جوی
اب در امده در حالتی که ده ساله بود این زالو از راه حیض داخل
شکم او شده و در مدت بالیده شده تا اینقدر گردیده و ان پیر
گفت شهادت میدهم که بعلمی که خدا ترا داده است میدانی انچه
در ارحام است و انچه در ضمایر مردمان پنهان است مردمان درین
وقت هم یکبار فریاد بر اوردند که ای مولای و اقای ما قحط تنگ
باندک بر طرف شده و خلق از کم رحمتی زحمت میکشند و تو وارث
علم نبوتی از حق تعالی درخواه که بر ما کند باران ببخشد پس آنحضرت
دست نیاز بدرگاه قادر بی نیاز بدعا دراز کرده و اشاره باسمان
نمود فی الحال بقدرت کامله الهی ابری پیدا شده بهم گردید و چندان
بارید که صحرای کوفه چون دریا شد و خلق بالتماس گفتند که یا ولی الله
سیراب شدیم و انقدر باران که میخواستیم امد بعد از این خرابیها میترسیم
پس حضرت لب مبارک جنبانید باران بر طرف شد پس الجماعت
شکر الهی بتقدیم رسانیدند و دشمنان و منافقان ذلیل و خوار
گردیدند معجزه دیگر ۳ از معجزات مظهر العجایب و منبع الغرایب مولای
ما امیر المؤمنین ۴ ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت نمود که روزی

در ابطح در خدمت رسول رب العالمین بودیم با جمعی کثیر از اصحاب آنحضرت
بصحبت مشغول بود که ناگاه از دور غباری بلند گردید و دم بدم نزدیک شد
تا آنکه در برابر روی رسول مختار قرار گرفت و از میان گرد آوازی بر آمد که
السلام علیک یا رسول رب العالمین و خاتم النبیین آنحضرت جواب سلام
آن شخص را باز داده پرسید که کیستی جواب داد که قوم من بر من جور کرده اند
و ستم نموده اند و آب و علف را از من دست ستم گرفته اند و من بشما پناه آورده ام
و از شما یاری میخواهم و چشم کاری میطلبم و امیدوارم که شخصی را با من بفرستی
که در میان ما و ایشان بانصاف حکم کند و من اینجا عهد میکنم و ضامن میشوم
که آن شخص را بسلامت باز رسانم پس حضرت رسالت پناه از وی پرسید که تو
کیستی و قوم تو کیانند گفت من عرفطه بن سراح جنیم و ما پیش از بعثت شما
بآسمان نزدیک میشدیم و استراق سمع مینمودیم و خبرها میدادیم و چون حق تعالی
شما را برگزید و بخلق فرستاد ما از آن حالت ممنوع گشتیم و ایمان برسالت
و نبوت شما آورده تصدیق شما نمودیم و مسلمان شدیم و لیکن جمعی از قوم ما
از جاده راه بغض و عداوت پیش گرفته اند و از ما در قوت و سامان
و سرانجام زیاده اند ما را قوت مقاومت و برابری با ایشان نیست
و امیدوار بشفقت شمائیم که رحمت عالمیانید پس حضرت رسول الله برای
اتمام حجت گفت که پی برده شو یعنی ظاهر شو خود را تا ما ترا بدان صورت
و هیئت که مخلوق شده به بینیم سمعنا و اطعنا گفته پرده از رخ بر داشته از میان
غبار بر آمد با سری دراز و چشمی در میان سر با حدقها کوچک و دندانهای چون
دندان سباع و تمام بدنش پر از موی چون موی که بر اندام خرس باشد

حضرت رسالت پناه از و عهد و پیمان و میثاق گرفت که هر که را با او بفرستد
بسلامتش باز گرداند برای اتمام حجت با ابوبکر ملتفت شده فرمود که
برخیز با برادرت عرفطه برو و قوم او را به بین و خبر بگیر که در چه کارند و
چه در سر دارند و در میان ایشان بانصاف حکم کرده بیا ابوبکر پرسید که یا
رسول الله ایشان در کجا جا دارند و در کدام مکان و محل میباشند آنحضرت
فرمود که در زیر زمین ابوبکر گفت من کجا طاقت آن دارم که بزیر زمین روم
و چگونه حکم توانم کرد میان ایشان و حال آنکه زبان ایشان نمیدانم و کلام
ایشان را نمیفهمم پس رسول الله توجه بجانب عمر کرده و همان فرمود که با
ابوبکر فرموده بود و همان جواب بعینه شنید پس نظر بجانب یمین و
شمال انداخته گفت کجاست قرة العین من و زداینده و برطرف کننده
هم و غم و تشویش من کجاست نور عین من و پدر ریحانین من کجاست مروج
دین من و قاضی دین من پس حضرت ابوالحسن علی علیه السلام جواب داد که لبیک
یا رسول الله صلی الله علیه و آله اینک در خدمت ایستاده ام و ایستادگی دادم و کمر خدمت
عالی در میان جان بسته ام هر چه فرمائی فرمان میبرم و هر چه فرمان باشد
بجا آورم آن رسول معبود فرمود برو با عرفطه و خبر از قومش بگیر و حکم
کن میان او و قومش بحق علی عالی گفت سمعا و طاعة یا رسول الله
پس عرفطه برخواست و علی شمشیر خود را حمایل کرده همراه شد ابوسعید خدری
و سلمان محمدی و جمعی از صحابه از پی او رفتند که به بینند که آنحضرت
چه میکند و بکجا میرود و چون آنحضرت بمیان صفا و مروه رسید آن جماعت
دیدند که زمین شق شد و عرفطه فرو رفت و حضرت امیر بیاران ملتفت

شده گفت بر کردید که خدا شمارا اجر عظیم دهاد و از پی عرفط بزمین فرو
رفت و زمین بهم بر آمد و یاران با حسرت و ندامت و گریه و اندوه
برگشتند و در فکر فرو رفتند که آیا علی را چه پیش آید روز دیگر صبح رسول ص
نماز صبح بگذارد اصحاب بگرد آنحضرت در آمدند و بصحبت مشغول
شدند و آفتاب بلند شد و بزوال هم رسیده خبری از علی ع نیامد
و نماز ظهر را هم ادا نمودند و خبری نرسید بجان علی آزرده دل و صاحب
ملال و منافقان با یکدیگر در گفت و شنید و خوشحالی و جزم نمودند که جنیان
حیله کردند و علی را بردند و هلاک کردند و ما را از فخر نمودن محمد ص بعلی خلاص
کردند و ما را از زوار هانیدند و نماز عصر را هم کردند و علی پیدا نشد و رسول ص
بصفا آمد و نشست و بحرف و حکایت علی مشغول شد و منافقان شماتت
اظهار نمودند و بهلاک او جزم کردند و دوست و دشمن بملالت و فرح وقت
میگذرانیدند تا قریب غروب آفتاب که یکبار از آن زمین شکافته شد و عرفط
از پیش و علی شیر خدا از عقب با شمشیر خون چکان ظاهر شد دوستان تکبیر
گفتند و حضرت رسول برجسته علی را در بر گرفته میان هر دو چشمش را ببوسید
و فرمود که یا علی تا این وقت چه چیز ترا غایب ساخته بود گفت یا رسول الله
بقوم عرفط رسیدم و ایشانرا بیکی از سه چیز دعوت نمودم قبول نکردند
اولا ایشان را بشهادت ان لا اله الا الله و محمد رسول الله خواندم ابا
نمودند ثانیا گفتم بجزیه راضی شوید قبول نکردند ثالثا فرمودم که با عرفط
مصالحه نمائید و هر چه در میانه یکروز از ایشان و یکروز از عرفط باشد
امتناع کردند پس شمشیر در میان ایشان نهادم و گروه بسیار از ایشان

بکشتم چندانکه کمتری ماندند پس فریاد الامان بر آوردند گفتم الامان با ایمانست
تا ایمان نیاورید امان نمیدهم بالضروره ایمان آوردند بخدا و برسالت
رسول الله ص و عرفط را با ایشان صلح دادم و بهم دست برادری بهدیگر
داده خلاف از میان ایشان برخواست تا این زمان باین شغل مشغول
بودم پس عرفط پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا از اسلام
خیر و خوبی جزا دهاد و ابن عم ترا نیز خیر و خوبی جزا دهاد که این یاری
که بما کرده زبان از ادای شکران قاصر است که اگر او با ما این لطف نمینمود
اسلام از میان ما میرفت بلکه از ما اثری نمیماند تتمه در امامت امام
دویم حضرت امام مؤتمن حضرت امام حسن علیه السلام اعتقاد من اینست که
آنحضرت بعد از پدر بزرگوارش امامست بدلیل تواتر شیعه که پدرش
او را وصی و جانشین خود گردانید و دیگر بدلیل معجزه و معجزات آنحضرت
بسیار بسیار است بنده به معجزه از معجزات آنحضرت تیمنا و تبرکا اکتفا میکنم
معجزه اول اخوند مرحوم ملا محمد باقر در کتاب بحار نقل کرده که روزی
حضرت امیر المؤمنین ع در رحبه مسجد کوفه نشسته بود پس برخواست بسوی
او مردی و گفت یا امیر المؤمنین من از رعیت و اهل موالات توام حضرت
فرمود که دروغ میگوئی تو از رعیت من و اهل بلاد من نیستی و بدرستیکه پادشاه
روم ترا فرستاده و مسائل مشکله چند از معاویه پرسیده او عاجز شده
و ترا فرستاده که تا آن مسائل را خفیه از من بپرسی و کسی را بر آن
مطلع نکردانی از پسرم حسن بپرس پس آن شخص بجانب حضرت امام
حسن ع رو کرد و گفت یا ابن رسول الله از تو سوال میکنم که میان حق

و باطل چه قدر مسافتست و میان اسمان و زمین چه قدر مسافت است و قوس چیست
و مخنث کیست و ان ده چیز که بعضی از بعضی سختر است چیست حضرت امام حسن
گفت میان حق و باطل چهار انگشت هر چه بچشم دیدی حقست و هر چه بگوش
شنیدی حق است میتوی بیشترش باطلست و میان اسمان و زمین مسافت
دعا کردن مظلومست همینکه مظلوم دعا میکند میرسد باسمان و همچنین
مسافت مد بصر است و میان مشرق و مغرب مسافت یکروزه است
برای افتاب و قزح اسم شیطانست و قوس و قزح نباید گفت بلکه قوس الله
باید گفت و ان از خدا تعالی علامت ابادانی گردانیده است و امان است
برای اهل زمین از غرق شدن اما مخنث و ان کسیست که مردیش معلوم
باشد و نه زنیش انتظار باید کشید اگر محتلم شد مرد است و اگر حایض شد
و پستانش مثل پستان زنان بلند شد زنست و دیگر علامت آن اینست
که میباید گفت که بول کن اگر بول او بجانب دیوار جست مرد است و اگر
بول او مثل بول شتر برگردید بجانب خودش زنست و اما آن ده چیز
که بعضی از بعضی سختر است سنگ سخت تر است و از سنگ سختر آهنست و از
اهن سخت تر اتش است که اهن را میگدازد و از اتش سختر اب است که
اتش را خاموش میکند و از اب سخت تر ابر است که آب را بر میدارد و
حرکت میدهد و از ابر سخت تر باد است که ابر را از جائی بجائی دیگر میبرد
و از باد سختر ملکیست که باد در فرمان اوست و از ان ملک سختر ملک الموت
است که ان ملک را میمیراند و از ملک الموت سخت تر فرمان خداست که
بفرمان او ملک الموت میمیرد چون معاویه این جواب بپادشاه روم پیغام

کرد

کرد پادشاه گفت این جواب از جانب تو نیست این جواب از خاندان
نبوت است که بیرون امده است معجزهٔ دویم از عیسی بن الحسن روایت شده
که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بعضی از اصحاب
امام حسن ع گفتند که شما خورش تحمل بسیار میکنید سختیها و شقتهای معویه علیه
اللعنه والهاویه را پس حضرت کلامی ادا فرمود که معنیش اینست که من راضی
هستم بجزای خدای عادل و اگر خواهم دعا میکنم که خدا تعالی عراق را شام
سازد و شام را عراق و زن را مرد و مرد را زن البته خدا تعالی دعای
مرا مستجاب میسازد مرد شامی حاضر بود گفت که نمیتواند بود که این را
بکند حضرت بان نامرد شامی گفت که برخیز حیا نمیکنی ای زن که بامردان
نشسته ای مرد خود را زن یافت پس حضرت امام حسن ع با نامرد شامی
گفت که بدانکه عیال تو مرد شد و با تو دخول میکند و تو آبستن میشوی
و فرزند خنثی از شما بهم رسد پس همچنین شد که انحضرت فرمود بود پس از ان
امد توبه کرد و بخدمت ان امام مهربان امده انحضرت فدای او
شوم لطف فرموده دعا کرد حق تعالی او را بصورت اول برگردانید
بر شکاک ناپاک لعنت باد معجزهٔ سیم از ابن عباس روایت شده
که روزی با حضرت امام حسن نشسته بودیم ماده گاوی از پیش انحضرت
گذرانیدند انحضرت گفت این ماده گاو ابستن است و گوساله ماده
در شکم آنست پیشانی سفید و سر دم سفید پس ما به پیش قصاب رفتیم
تا انکه ان گاو را کشتند پس یافتیم گوساله را چنانکه انحضرت فرموده
بود پس گفتیم که ایا نه خدا میفرماید و یعلم ما فی الارحام یعنی خدا

میداند که در ارحام چه چیز است آنحضرت فرمود که منهم بتعلیم خدا دانستم
پس آنحضرت فرمود که خدای تعالی علم مکنون مخزون را تعلیم نمیکند
مگر محمد و اوصیای آنحضرت را **امام سیوم** قرة عین سید ثقلین امام
حسین اعتقاد ما آنست که او امامست بعد از برادرش امام حسن ع
بدلیل اخبار متواتر شیعه و بدلیل معجزات باهره از معجزات آنحضرت
همین بس است که آنحضرت در کربلا با هجده نفر از اقربا و برادران مثل
عباس طیار که با ملائکه پرواز میکند و مثل علی اکبر فرزندی که شبیه ترین همه
کس بود به حضرت رسول الله و عبد الله صغیر که مشهورست بعلی اصغر
که در دامن آنحضرت شهید شد بازه با همه تشویش آن شیرزاده خدا با بی
تنهای و جگر تشنه و شکم گرسنه با آنکه هزار و نهصد و پنجاه و یکجراحت بیکجا
طرف بستن آنحضرت رسیده بود آنجناب خدا نهصد و پنجاه کس را بقتل رسانید
و قریب سه هزار کس از خوف آنحضرت نزدیک با آنحضرت نتوانستند شد
چه معجزه ازین عظیم‌تر باشد لکن برای تیمنا سه معجزه از معجزات متواتره آنحضرت
بیان میشود **معجزه اولی** شیخ بزرگوار عالی مقدار در کتاب امالی بسند
معتبر روایت کرده که چون حضرت امام حسین ع متولد شد حضرت قادر
ذو الجلال جبرئیل را گفت که هزار ملک از عظماء و بزرگان ملائکه بردار
و بخدمت رسول من برو و او را از جانب ما سلام برسان و از جانب خود
مبارکباد کن جبرئیل بامر رب العالمین هزار ملک برداشته بزمین آمد
گذار او بجزیره از جزیرهای دریا افتاد که ملکی در آن بود که او را فطرس
میگفتند حق تعالی او را کاری فرموده اندک دیر بعمل آورد پر و بال

او شکسته

او شکسته شد و بروی خاک افتاده خاکسار شد و حال آنکه او از حاملان
عرش مجید بود آن چون ملک مشاهده کرد که جبرئیل با این جمعیت بزمین
آمده و آن ملک هفتصد سال بود که در آن جزیره عبادت میکرد یافت
که امری عظیم روی داده که جبرئیل با این طمطراق بزمین می آید پرسید از
جبرئیل که چه چیز است که با کثرت چنین بزمین آمده جبرئیل گفت خدا
تعالی بحضرت پیغمبر خود عطا کرده مرا بمبارکباد آنحضرت فرستاده
فطرس التماس از ملک ناس کرد از جبرئیل که مرا ببر و التماس کن که پر و بال من درست شده ازین ذلت خلاص
شوم جبرئیل او را برداشته بخدمت حضرت رسول آورد و احوال او را
عرض نمود آنحضرت فرمود که یا جبرئیل بگو او را که خود را بقنداق
حسین بمالد و بجایگاه خود از اعلا علیین پرواز کند آن ملک سعادتمند
خود را بقنداق امام حسین مالید فوراً بقدرت خدای ذو الجلال پر و بال
او درست گردید پس بهوا بلند شد و گفت یا رسول الله امت بدبخت
پر شقاوت تو این فرزند ارجمند دلبند ترا شهید میکنند و من بازای این
حق که بر من دارد حسین خادم او خواهم بود که هر کس در هر جا صلواة
و سلام با و بفرستد من او را بآنحضرت میرسانم **معجزه دویم** که آخوند ملا
محمد باقر در کتاب بحار نقل کرده از جابر جعفی که او از حضرت امام زین
العابدین ع روایت کرده است که آمد اعرابی بسوی مدینه مشرفه
و میخواست که آزمایش کند حضرت امام حسین را بچون دلایل و معجزات
او را شنیده بود چون نزدیک مدینه رسید استمنا نمود و داخل [illegible]
پس داخل بر حضرت امام حسین شد حضرت گفت آیا حیا نمیکنی ای اعرابی

بیا بکرد چهار نفر از موالی مدینه و باقی دیگر از جنیان مدینه پس والی امرد را کفت
راست بکو بحق صاحب قبر و منبر که اکر راست نکویی کوشت ترا تا بتازیانه فرو
میریزم پس امرد کفت لا والله که حسین راست میکوید کویا که با ما بوده است
پس جمع کرد ایشان را والی و همه اقرار نمودند پس همه ایشان را کشت تمام

در امامت امام چهارم علی بن الحسین و فخر العابدین و سید الساجدین امام بر حق
و زاهد صدق امام زین العابدین علیه السلام اعتقاد ما این که عباد انست
که انحضرت امامت بعد از نص والد ماجدش امام حسین بدلیل تواتر
اخبار شیعه و بدلیل معجزات باهرات که از انحضرت ظاهر شد معجزات انحضرت
بیرون از حد و حصر و شمار است بلکه نخواهد انست حق تعالی او را در میان
دشمنان و مخالفان معجزه است لیکن تیمنا سه معجزه از معجزات انحضرت ذکر نمائیم
معجزه اولی در کتاب بحار الانوار مذکور است از جابر جعفی که کفت
روزی علی بن الحسین ع بسوی مزرعه از مزارع خود میرفت ناکاه کرک
ترش رویی که راه را بند کرده بود بر روندکان پیش امد و فریاد کرد
حضرت کفت برو که ان شاء الله میکنم پس بخدمت انحضرت عرض کردند که حال
کرک چه بود حضرت فرمود که این کرک امده بود نزد من و استغاثه می نمود
که بر جفتش من زاییدن شده فریاد رسی او بکن دعا کن که حق تعالی زاییدن را
بر وی اسان کند و من خدا را کواه میکیرم که من و احدی از نسل من متعرض
شیعیان تو نشویم پس من دعا کردم ان زن و خلاص شد و بچه نری زاییده

دشوار

معجزه ثانیه در کتاب بحار مسطور است که مردی از جابر جعفی که مردی
بود از اکابر بلخ در اکثر سال الحاج میکذارد و بعد از حج بمدینه میرفته

که داخل میشوی بر امام واجب الاطاعه خود جنب پس اعرابی کفت فدای تو شوم
رسیدم بمطلب و مدعای خود و توبه کردم و بر کردید و انچه میخواست
از مسایل سوال نمود معجزه سیم از معجزات ان سید شهدا و خامس العبا
و شافع روز جزا که باز در کتاب بحار الانوار مذکور است از هارون بن
صدقه روایت شده که او از حضرت صادق روایت کرده و انحضرت
از والد خود امام محمد باقر و امام محمد باقر از جد خود امام زین العابدین
که انحضرت فرمود که امام حسین ع غلامان خود را کفت که فلانه روز
بسفر مروید راه را بر شما قطع میکنند و شما را بقتل میرسانند ایشان بیوقوفان
مخالفت انحضرت کرده بیرون رفتند پس دزدان ایشان را کشتند
و انچه داشتند کرفتند چون این خبر بحضرت امام حسین ع رسید فرمود من ایشان را
نهی کردم نه شنیدند پس حضرت برخواست و بر والی داخل شد پس
والی کفت که شنیده ام غلامان شما را کشته اند خدا شما را اجر عظیم کرامت
فرماید پس حضرت امام حسین ع کفت که من ترا دلالت میکنم بر کشندکان
ایشان ایشان را بکیر و قصاص کن والی کفت که یابن رسول الله شما ایشان
را می شناسید حضرت کفت بلی میشناسم چنانکه شما را میشناسم و این
شخص حاضر در مجلس از جمله ایشانست و اشاره کرد بسوی مردی
که ایستاده بود امرد ابله احمق کفت از کجا میکویی و چکونه مرا پیدا کردی
و قصد نمودی و از کجا مرا میشناسی حضرت امام حسین ع فرمود که اکر من
راز نهانیان کنم مرا تصدیق خواهی نمود و راستش را خواهی کفت امرد
کفت بلی حضرت کفت رفتی تو با فلان و فلان و فلان و حضرت نام همه را

سان

رسول خدا را زیارت میکرد و بخدمت حضرت امام زین العابدین میرسید
و تحفها و هدیها برای آنحضرت و متعلقان آنحضرت میفرستاد و مسایل
ضروری خود را از آنجناب فرا گرفته ببلاد خود رجوع مینمود پس روزی
زوجه او گفت او را که ایمرد سالهاست که تو او را یاد میکنی و تحفها برای
او میبری و او یکبار ترا یاد نکرد و تلافی بتو ننمود آنمرد گفت که ای زن
خاموش باش آنمرد که من بخدمت او تحفها میبرم پادشاه دنیا و دین است
و جمیع آنچه در دست مردم است در حقیقت اختیارش با اوست و فخر
ماست که او تحفه ما را قبول میکند چرا که او خلیفه خداست در زمین
و حجت خداست بر مسلمین و او پسر رسول رب العالمین و امام مسلمین
است پس آن زن که این را شنید خاموش شد آنمرد تهیه حج نمود
بدستور سالهای سابق و تحفها و هدیها برای آن امام زمان مهیا
نمود و چون در این سال بخدمت آنحضرت در مدینه منوره رسید طعامی
پیش آنحضرت ایستاده بود پیش آنمرد مؤمن گذاشت و فرمود بخور
و آنمرد خورد تا سیر شد پس از آن حضرت طشت و آفتابه طلبید پس آنمرد
برخواست و آفتابه گرفت که آب بر دست آنحضرت بریزد حضرت
گفت ای شیخ تو مهمان مایی چون آب بر دست ما میریزی آنمرد گفت
فدای تو شوم دلم بسیار میخواهد این کار بکنم حضرت فرمود چون دلت میخواهد
حق تعالی مینماید بتو آنچه دلخواه تو باشد و چشمت بدان روشن شود و دلت
خوش گردد پس ریخت آنمرد آب را بر دست مبارک آنحضرت تا آنکه سه یک
آن لگن پر شد حضرت با آنمرد گفت چه چیز است در لگن گفت آب است

گفت

گفت خوب متوجه شو آن مرد چون خوب نظر نمود دید که یاقوت سرخ است بار خدا
پس باز حضرت فرمود که آب بریز آن مرد آب ریخت تا یک ثلث آن لگن پر شد
گفت ببین چه چیز است گفت آب است حضرت فرمود خوب متوجه شو چون
آنمرد خوب نظر کرد دید زمرد است حضرت فرمود دیگر آب بریز پس آب ریخت
تا آنکه لگن پر شد حضرت گفت ببین چه چیز است گفت آب است حضرت
فرمود خوب نظر کن چون نظر کرد دید مروارید سفید است پس بقدرت
خدای مجید آن لگن پر شد از یاقوت سرخ و زمرد سبز و مروارید سفید پس
حضرت فرمود که نزد ما نبود چیزی قدر داری که تلافی تحفها و هدیهای تو
شود ما را معذور دار و بگو زوجه ات را که ما را معذور دارد و آن مرد
سر در پیش انداخت و گفت ای آقای من شک ندارم که تو از اهل
بیت رحمتی که خدای تعالی شما را از علم غیب خبر میکند پس آنمرد جوهردار
آن جوهرها را برداشته بر زوجه خود داخل شد و زوجه خود را خبر کرد
بآنچه گذشته بود زوجه اش شکر الهی بتقدیم رسانید و شوهر خود را قسم
داد بخدای عظیم که این مرتبه مرا بخدمت آن امام علیم ببر پس شوهرش
در سال دیگر تهیه حج کرده و او را همراه خود برداشته پس آن زن در
اثنای راه بیمار شد و چون بمدینه مشرفه نزدیک شدند فوت شد
پس آن مرد آمد بخدمت حضرت امام زمان گریان گریان و آنحضرت را
از حال زوجه اش آگاه ساخت آن حجت خدای جهان و جهانیان بر
خواست و دو رکعت نماز بجای آورد و دعا کرد پس ملتفت آنمرد شد
و گفت ای پروردگار عالمیان زوجه تو را زنده کرد بقدرت قاهره

باهره خود آن خدائی که قادر است بر همه چیز آن مرد بشتاب هرچه تمامتر بخوابت
چون بخیم آمد چشم همه دوستان آل محمد بینند زوجه خود را دید نشسته بصحت
وسلامت پس باو گفت که چون خدای رب العالمین تو را زنده کرد آن زن
گفت که والله که آمد مرا ملک الموت و مرا قبض کرد و خواست که روح مرا باسمان
برد ناگاه مردی آمد که هیئت و صفات و صورت او چنین و چنین بود و
وصورت آنحضرت را وصف میکرد و شوهرش میگفت راست گفتی این
هیئت و صورت آقای من علی ابن الحسین است زن گفت چون ملک الموت
آنحضرت را دید پیش دوید و دست و پای آن خلیفه رب العالمین ع
بوسید و گفت السلام علیک یا حجة الله فی الارضین السلام علیک یا زین
العابدین پس حضرت رد سلام او کرد و گفت ای ملک الموت روح
او را بسوی او رد کن بدرستی که او قصد زیارت ما کرده و من از پروردگار
خود التماس کردم که سی سال دیگر او را زنده بدارد و زندگی نیکو او را
شفقت کند برای آنکه باخلاص بدیدن و زیارت ما آمده است حضرت
ملک الموت گفت سمعاً و طاعةً یا حجة الله پس روح مرا بجسد من رد کرد و من
نظر میکردم بسوی ملک الموت که دست آنحضرت را بوسید و بیرون رفت
پس آن مرد دست زوجه خود را گرفته او را بخدمت آن برگزیده رب
العالمین آورد و آنحضرت و حجة ذوالجلال در میان اصحاب نشسته بود
چون زن جمال باکمال حجة متعال را دید زوج خود را گفت قسم بخدای
بی شبه و مثال که این آقا و سید من است که من ببرکت دعای او زنده شده‌ام
پس آن مرد و زن در مدینه مشرفه ساکن شدند بقیه عمر خود را در خدمت حجة

پروردگار

پروردگار عالمیان گذرانیدند و در مدینه مشرفه بجوار رحمت الهی پیوستند رضی الله عنهما
معجزه ثالثه از جابر جعفی رحمه الله روایت شده که حضرت امام محمد باقر ع فرمود
که روزی پدرم با جمعی نشسته بود ناگاه آهوئی آمد و در پیش آنحضرت ایستاد
و صدائی کرد و دست خود را بر زمین میزد بعضی که حاضر بودند گفتند یا ابن
رسول الله حال این آهو چیست که آمده است و این حیوان وحشی با شما انس
گرفته است حضرت فرمود که آمده شکوه میکند و میگوید که پسری از پسران
یزید از پدرش آهو بره طلب کرده او امر کرده بعضی صیادان را که صید
کنند آهو بره پس صیاد بچه مرا صید کرده است و من امروز بچه خود را شیر
نداده ام از من سوال میکند که من از شما التماس نمایم که بچه او را بیاورد تا شیرش
دهد و باز او را پس دهد پس حضرت علی بن الحسین ع فرستاد بسوی صیاد
و او را حاضر گردانیدند چون حضرت صیاد را دید فرمود که این آهو دعوا
میکند که تو بچه او را صید کرده و مادرش او را امروز شیر نداده او را
بیاور تا مادرش شیر بدهد آن مرد صیاد گفت یا ابن رسول الله من جرأت
نمیکنم این کار کنم حضرت فرمود که من سوال میکنم آن را بیاوری بسوی
مادرش تا شیرش بدهد و باز و پس دهد پس آن صیاد باین راضی
شده آن بچه آهو را حاضر ساخت چون مادرش آن بچه را دید صدای
چند کرده اشک از چشمش جاری شد حضرت علی بن الحسین ع صیاد را گفت که بحق
من که این آهو بره را بمادرش ببخش آن مرد حق شناس پاک اعتقاد فرحه زاد الله
یوم المعاد این کار کرد پس آهو با بچه اش براه افتاد و حال آنکه میگفت بصدا
گواه میگیرم شما اهل بیت رحمتید و بنی امیه اهل بیت لعنت اند

شمه در معجزه باهرات امام برحق امام عالم عارف بحر الفضایل والمعارف
امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام معجزات آنحضرت از حصر و احصا بیرون است
این مخلص مؤمنان سه معجزه از معجزات آنحضرت را تیمناً و تبرکاً از کتاب
بحار الانوار نقل مینمایم معجزه اولی از حضرت صادق ع روایت شده
که گفت بحج بیرون رفت در سالی هشام بن عبد الملک و در آن
سال پدرم در مسجد الحرام فرمود که الحمد لله الذی بعث محمداً بالحق نبیاً
واکرمنا به نه از کلام یعنی حمد و سپاس خدائی را که محمد را بحق به پیغمبری
فرستاده و ما را باو عزیز و مکرم ساخته ما برگزیدگان خلق خدائیم و ما
خلفاء خدائیم سعید کیست کسی متابعت ما کند و شقی کیست که مخالفت
ما کند پس این خبر را برادر هشام علیهما اللعنة الی یوم القیام باو رسانید
آن ملعون در کعبه متعرض ما نشد چون بدمشق رسید و ما بمدینه رفتیم رسولی
فرستاد که مرا و پدرم را اشخاص نماید پس ما را اشخاص بدمشق گردانید
چون وارد دمشق گردیدیم سه روز ما را محجوب کرده بار نداد روز چهارم
ما را مرخص گردانید چون داخل شدیم بمجلس شوم آن میشوم دیدیم که آن
نحس شوم بر روی تخت پادشاهی نشسته است و لشکریانش مسلح و مکمل
از دو طرف صف کشیده اند و برابر او نشانه ساخته اند و تیر اندازی
میکنند پس چون داخل شدیم پدرم در پیش و من در عقب آن بدبخت شقی
پدرم را ندا کرد که ای محمد تیر بینداز با تیر اندازان پدرم گفت که من پیر شده ام
مرا معاف دار یاد آن شقی بدبخت گفت بحق خدائی که ما را عزیز ساخته است
بمحمد صلی الله علیه و آله ترا معاف ندارم پس اشاره کرد بسوی شخصی از بنی امیه
که کمان را

که کمان را باو بدهد پس آن امام زمان و حجت خدای جهان کمان را گرفته تیری را
در خانه کمان گذاشته و در میان نشانه زد که تا فاق نشست پس تیر دیگر
انداخت بر فاق تیر اول آمده آن را شق کرد پس تیر دیگر انداخت هر یک تیر
فاق تیر دیگر آمده آن را شق میکرد تا فاق نشست و آن ملعون اضطراب
میکرد و بی تاب شده بود تا آنکه آنحضرت نه تیر چنین پی در پی انداخت آخر
آن ملعون ضبط خود نکرده گفت آفرین آفرین من چنین تیر اندازی ندیدم
بعد از آن گفت آیا جعفر هم میتواند مثل تو تیر بیندازد و تو چرا میگفتی
که من تیر اندازی نمیدانم پس آن شقی پشیمان شد از آن که چرا این تکلیف را
با پدرم کرده است و آن شقی حلال نمیدانست کشتن پدرم را و آن ملعون
از روی غضب سر بزیر انداخته در فکر فرو رفته بود و من و پدرم برابر او
ایستاده بودیم و پدرم را هر گاه غضب میگرفت بجانب آسمان
نظر میکرد و اثر غضب از چهره اش ظاهر میشد پس آن ملعون چون
پدرم را چنین دید گفت بیا نزد من پس پدرم ببالای تخت رفت و من
در پی او رفتیم چون نزدیک هشام رسیدیم آن بدبخت از روی
تخت برخاسته با پدرم معانقه کرد و او را در طرف راست خود
نشانید و مرا در پهلوی پدرم نشانید پس گفت ای محمد در چند وقت
این تیر اندازی را کسب کرده پدرم گفت چنین اهل مدینه کسب تیر
اندازی مینمودند من نیز در اول عمر خود چند روزی کسب کردم آنرا
مدتیست واگذاشته ام چون شما تکلیف کردید این کار کردم آن
بدبخت ملعون گفت من هرگز ندیده ام چنین تیر انداختن خود را

شما خرام و کمان هم نداریم که چنین تیر تواند انداخت آیا جعفر هم مثل شما
میتواند انداخت حالا حضرت تیر کاری بمیان جانش میزند بعد از آن حضرت
فرمود که ما کمالات بمیراث داریم و این کمال هم از آن کمالات است که
در روز الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
بما داده اند و دنیا هرگز خالی نمیباشد از کسی که جامع کمالات باشد پس آن شقی
این را که شنید از پدرم خشم را آتش کرد دید چشم احول بود و رویش سرخ
شد و این علامت غضب آن شقی بود پس سر خود را بزیر انداخت
پس سر بالا کرد و گفت آیا ما و شما فرزندان عبد مناف نیستیم نسبت ما
و شما یکی نیست پدرم گفت همچنین است و لیکن پروردگار می فرماید که
یختص برحمته من یشاء ما را مختص ساخته است بمکنون سر خود و مخزون علم
خود آن شقی گفت آیا پروردگار محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخته
از شجره عبد مناف بر عرب و عجم و ترک پس شما از کجا میراث برده اید
چیزی را که دیگران میراث نبرده اند و حال آنکه رسول خدا مبعوث بود بسوی
همه مردم و بعد از پیغمبر خود پیغمبری نیست حضرت فرمودند که از اشاره
که حق تعالی پیغمبر خود را کرده که لا تحرک به لسانک لتعجل به که معنیش
اینست که زبان خود را به بعضی چیزها حرکت مده که تعجیل کنی ظاهر مراد
حضرت این بود که چیزهایی که نمیتوان گفت تا وقتش نیاید مگو و از این
بود که آنحضرت اسرار خود را بغیر از محرم اسرار خود حیدر کرار بهیچکس نمیگفت
و حق تعالی این آیه را فرستاد که و تعیها اذن واعیة که معنیش اینست
که حرف ترا کسی می‌شنود که گوش بسیار شنوا دارد و حضرت فرمود
کو

که من دعا کردم پروردگار این گوش را گوش علی گرداند و علی را وقت
رحلت بمیان لحاف برده رازهای بسیار با او گفت چون پیغمبر را
قبض روح کردند حضرت جان او را بر چهره و روی خود مالید و از میان
لحاف برآمد اصحاب حاضران از آن وصی بهترین پیغمبران پرسیدند که پیغمبر
این همه چه راز دور و دراز بود که با شما گفت آن رازدار خدا و رسول
فرمود که پیغمبر هزار باب از علم آموخت بمن که از هر بابی هزار باب بر من
ظاهر شد و وصی و خلیفه پیغمبر بی شک و ریب چنین می‌باشد نه کسی که معنی
اَبّ را که کاه بهائم نداند و نه کسی که در حضور مهاجر و انصار بگوید کل
الناس افقه من عمر حتی الربات فی الحجر یعنی همه کس از عمر دانا ترانند حتی زنان
پرده نشین پس حضرت فرمود که این علمیست که ما مختص آن هستیم و بمیراث
گرفته ایم و غیر ما را در آن نصیبی نیست هشام عاقبت نافرجام گفت که
علی ادعای علم غیب میکرد و علم غیب را بغیر از خدا کسی نمیداند پس پدرم
گفت از خدا تعالی کتابی نازل کرده که در آن بیان شده آنچه بوده
و هست و خواهد بود تا روز قیامت چنانچه پروردگار گفته که و نزلنا
علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و هدی و موعظة للمتقین یعنی فرستادیم
بر تو ای محمد صلعم کتابی را که بیان همه چیز در آن شده و حال آنکه آن کتاب
راه نماینده و پند دهنده است برای خدا ترسان و جای دیگر میفرماید
که ما فرطنا فی الکتاب من شیء معنیش اینست که ما کوتاهی نکرده ایم در قرآن
از بیان همه چیز و خدای تعالی وحی نمود به پیغمبر خود که باقی مگذار از مکنونات

اسرار ما چیزی اگر تعلیم کنی علی را بنا بر این پیغمبر وصیت کرد بعلی که جایز نیست
که کسی متولی و مباشر شود غسل و کفن و دفن مرا بغیر از تو و بعد از آن
قرآن را جمع کنی و حضرت رسول صلعم فرموده است که نظر کنند بیدن
برهنه من بغیر از علی و فرمود که علی از منست و من از ویم او وارث
آنچه مراست و بر اوست آنچه بر منست و ادا کننده دین منست
و وفا کننده بوعده منست و گفت اصحاب خود را که علی مقاتله میکند
بر تاویل قرآن چنانچه من مقاتله کردم به تنزیل قرآن و قرآن را بیان
نیست مگر نزد علی و بنا بر این پیغمبر فرمود که اقضاکم علی یعنی علی قاضی
تری و حکم میان مردم را بهتر میداند و بهتر میتواند کرد و عمر بن الخطاب
هفتاد بار زیاده تر گفت لولا علی لهلک عمر عمر بن الخطاب شهادت میدهد
بفضل و علم علی بود دیگران انکار میکنند پس هشام قدری سر بزیر انداخت
پس سر راست کرد و گفت بطلب حاجت و مطلب خود را حضرت
فرمود که اهل و عیال من از طلبیدن شما را پیدا ماغ و ملول و محزون شده اند
حاجت من اینست که مرا مرخص نمائید آن ملعون گفت که خدا ایشان را
خوشحال کرد بملاقات شما بر وید هم امروز برو پس پدرم او را معانقه
کرد و او را دعا کرد و من نیز کردم آنچه او کرد و بیرون آمدیم و در
خانه آن ملعون میدان فراخی بود و در منتهای آن جماعت بسیار جمع
شده بودند پدرم پرسید که ایشان کیستند و برای چه جمع شده اند
حاجبان و نگاهبانان هشام گفتند که اینها قسیسان و رهبانان اند

هر سال یک روز جمعیت میکنند و عالم خود را بیرون می آورند و فتاوی و مسایل
ضروری خود را از و تحقیق مینمایند پس پدرم سر خود را بردای خود پیچید و من
هم پیچیدم پس متوجه ایشان شدیم و در میان ایشان نشستیم و این خبر را
بهشام دادند این بدبخت غلامان و خاصان خود را فرستاد که آنچه میگذرد
برای او نقل شود جماعت مسلمانان نیز جمعیت تمام کردند و ما را احاطه
نمودند پس آن عالم نصاری را آوردند و تمام قسیسان و رهبانان از جای
خود برخواسته او را تعظیم کردند و در صدر مجلس بر روی مسند نشانیدند
و او ابروی خود را بحریر زردی بسته بود نظر بدور مجلس گردانیده
پدرم را دید پرسید که آیا از مائی یا از امت مرحومه حضرت فرمود
که از امت مرحومه ام پرسید که آیا از علمای ایشانی یا از جهال و عوام
آنحضرت فرمود که از جهال خود نیستم عالم نصاری اضطرابی کرد و گفت
تو از من سوال میکنی یا من سوال کنم پدرم فرمود که تو سوال کن آن عالم
اضطراب عظیم کرد و گفت ای حاضران نخفی از منزل منبر میگوید که از من
سوال کن ظاهرا او بسیار عالم است پس گفت که شما میگوئید که اهل
بهشت میخورند و می آشامند و ایشان را بول و غایط نمیباشد نمونه
آن در دنیا مرا نشان ده حضرت فرمود که طفل در شکم مادر میخورد
و می آشامد از آنچه مادرش میخورد و می آشامد و او را بول و غایط نمیباشد
پس آن عالم نصاری اضطرابی بسیار عظیم کرد و گفت پس چرا گفتی
که من از علما نیستم پدرم فرمود که گفتم از جهال نیستم عالم نصاری
گفت مسئله دیگر می پرسم حضرت فرمود بپرس گفت از کجا میگوئید

که میوه بهشت همیشه تر و تازه است و همه وقت هست نمونه آنرا در دنیا میخواهم
حضرت فرمود نمونه ان خاکست که همیشه تازه و همه جا موجود است باز آن
نصاری اضطرابی عظیمی کرد و گفت چرا گفتی که از علما نیستم حضرت فرمود
گفتم که از جهال نیستم عالم نصاری گفت مسئله دیگر می پرسم پدرم گفت بپرس
عالم نصاری گفت که نزد شما هست که میوه بهشت را میخورند و تمام
نمیشود نمونه آن را در دنیا میخواهم حضرت فرمود نمونه آن در دنیا چراغ است
که اگر از یک چراغ صد هزار چراغ روشن شود از و چیزی کم نمیشود عالم نصاری
باز اضطرابی شدیدی کرد و گفت چرا گفتی که من از علما نیستم پدرم گفت
که خود گفتم که از جهال نیستم عالم نصاری گفت که دیگر من مسئله می پرسم
یا تو می پرسی حضرت گفت تو بپرس گفت خبر کن مرا از ساعتی که نه
از ساعتهای روز و نه از ساعتهای شب است پدرم گفت ان ساعت
از طلوع صبح است تا طلوع افتاب و ان ساعت از ساعتهای بهشت است
دران ساعت بیمار را استراحت حاصل میشود و کسی که در خواب است
بیدار میشود و کسی که غش علیه بیهوش می آید خدا آن ساعت را در دنیا
نمونه اوضاع بهشت ساخته است تا راغبان بهشت به بهشت رغبت بیابند
پس عالم نصاری فریادی کرد و گفت یک مسئله دیگر مانده است
و میدانم که عاجز خواهی شد حضرت فرمود بپرس گفت از دو
مولود که در یک روز مادرشان بایشان حامله شد و در یک روز متولد
شدند و در یک روز فوت شدند یکی پنجاه سال داشت و یکی صد و پنجاه سال

پدرم گفت آن عزیر و عزیره اند که چون بیست و پنج سال از عمر ایشان
گذشت عزیر را خدا تعالی صد سال بمیراند و بعد از صد سال خدا
او را زنده گردانید و باز با برادرش بیست و پنج سال زندگانی
کرد پس در یک روز مردند پس بنابرین عزیر پنجاه سال و عزیره صد و
پنجاه سال زندگانی کرده باشند پس عالم نصاری از جا بر خواسته
و نصاری را گفت که از من عالمتر را آورده اید که مرا رسوا کنند و امت
محمد را معلوم شود که عالم ایشان از ما عالمتر است دیگر من کلمه با شما
سخن نمیگویم از وی پرسید آنچه خواهید پس ایشان متفرق شدند و پدرم
نشسته بود چون این خبر بهشام رسید جایزه برای ما فرستاد که
حالا بیرون روید و در ینجا نمانید چرا که مطلع شده بودند از آنچه میان
آنحضرت و نصاری جاری شده بود پس ما چاروا های خود را سوار
شدیم و بیرون رفتیم و آن شقی پس از ما یکی بعامل مدینه مدین فرستاده
بود که دو پسر ابو تراب که ساحر اند یکی محمد بن علی و یکی جعفر بن محمد
و ایشان میل بدین نصاری کرده اند و مرتد شده اند و مرا خوش
نمی آید که ایشان را اینجا عقاب کنم چون با ما خویش اند چون ایشان
بیایند ندا کنید که کسی با ایشان خرید و فروخت نکنند و با ایشان
کسی مصافحه نکند و با ایشان سلام نکنند زیرا که ایشان مرتد شده
و از دین اسلام بیرون رفته اند و رای امیر الفاسقین اینست که
ایشان را بقتل رسانیده با غلامان و چاروا ها پس ما چون نزدیک

مدینه مدین رسیدیم پدرم ببعض غلامان خود را گفت که پیش بروید و جایی
برای ما مهیا کنید و طعامی ابتیاع کنید و آذوقه برای چاروا ها سرانجام
نمایید چون غلامان ما نزدیک شهر مدین رسیدند ایشان در دروازه
را بستند و غلامان ما را سزا گفتند و گفتند که شما را نزد ما جایی و منزلی نیست و ما
با شما بیع و شرا نمیکنیم شما کفار و مشرک و مرتد شده اید پس غلامان ایستادند
تا ما رسیدیم پس پدرم با ایشان ملایمت کرد و گفت از عذاب خدا
بترسید ما چنان نیستیم که بشما خبر داده اند آن ملاعینان دشنام
دادند حضرت گفت که شما از نصاری جزیه میگیرید در را بگشایید و از ما هم
جزیه بگیرید آن ملاعین راضی نشدند و گفتند که ما شما را داخل نمیکنیم تا همه شما
با چاروا ها هلاک شوید پس پدرم هر چند ایشان بیشتر نصیحت کرد ایشان
درشتی بیشتر کردند پس پدرم پای از رکاب گردانید و از مرکب فرود
آمد و فرمود ای جعفر تو همین جا بایست تا من بیایم پس حضرت ببالای
کوهی که مشرف بود بشهر رفته روی خود را متوجه آن شهر کرد و دو
انگشت مبارک را داخل گوش کرده به بلندترین صدای این آیه کریمه را
خواند که الی مدین اخاهم شعیبا تا آنجا که بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین
ما و الله بقیة الله ایم در زمین پس خدای تعالی بادی سیاهی فرستاد و صدای
آنحضرت را بگوش همه کس رسانید از مرد و زن و اطفال همه ببامها آمدند
و پدرم مشرف بود بر ایشان و از جمله آنجماعت که ببامها آمده بودند مرد
پیری بود چون نگاه کرد پدرم را دید در آنمکان فریاد کرد که ای قوم از
خدا بترسید که این شخص جایی ایستاده که شعیب پیغمبر ایستاده قوم

خود را نفرین کرد و عذاب نازل شد اگر دروازه را نگشایید البته عذاب بر
شما نازل میشود و من از عذاب خدا بر شما میترسم پس آن جماعت ترسیدند
و مار افروده آوردند و دروازه را گشادند و آنچه گذشته بود بهشام
ملعون نوشتند آن ناپاک بی باک بعامل مدین نوشت که آن شیخ را
بگیر و بقتل رسان آن ظالم جفا کار آن مرد را گرفته شهید کرد رضی الله عنه
ولعن الله قاتله و آمر قتله و بعامل مدینه رسول الله نوشت که حیله کن
و حضرت را زهر بخوران **معجزه ثانیه** در کتاب بحار الانوار مذکور است
از عبدالله بن علا مرویست که از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت گفت روزی با پدرم بودم و با ما قومی بودند از
مهاجر و انصار که شخصی آمد و گفت بحضرت که یا ابن رسول الله برخیز
و بیا که خانهات سوخت آنحضرت فرمود که خانه من نسوخته است
آن شخص رفت و جمعی دیگر آمدند و فریاد میکردند و میگفتند بیا که خانهات
سوخت پدرم فرمود که خانه من نسوخته و من هرگز دروغ نگفتهام
و کسی از من دروغ نشنیده است پس حضرت برخواسته متوجه
خانه شدند دید که خانهای اطراف خانه آنحضرت جمیع سوخته و خانه
آنحضرت نسوخته است و مردم فریاد و فغان میکنند پس آنحضرت
متوجه مسجد شده و بسجده افتاد و گفت ای معبود من سر از سجده
بر نمیدارم تا آتش را فرو نشانی حضرت صادق فرمود که بخدا قسم
که پدرم سر از سجده بر نداشته بود که آتش فرو نشست و خانهای
چهار جانب خانهای ما سوخته بود و خانه ما بسلامت مانده بود

معجزه

معجزه ثانیه

معجزه ثالثه باز در کتاب بحار الانوار مذکور است از محمد بن سلیمان مرویست
که از پدرش روایت شده که مردی بود از اهل شام که بخدمت امام محمد باقر
علیه السلام بسیار تردد میکرد و مسکن او در مدینه نبود و میگفت ای محمد
می بینی که من بمجلس تو بسیار تردد میکنم این از روی محبت نیست و نمیدانم کسی را
در روی زمین که دشمن‌تر باشد از من بشما اهل بیت و من طاعت خدا را در
دشمنی شما میدانم ولیکن چون من ترا فصیح و بلیغ و عالم میدانم بنابرین بمجلس
شما تردد مینمایم و حضرت باقر میگفت با و مکر خیر و میگفت بر خدا چیزی
مخفی نیست پس بعد از اندک وقتی آن مرد بیمار شد و مرضش اشتداد بهم
رسانید پس ولی خود را طلبید و گفت هرگاه من فوت شوم مرا در چادر
شب بپیچ و بخدمت محمد بن علی رفته التماس کن که آمده بر من نماز کند و
اعلام کن او را که من این وصیت کردهام چون آن مرد فوت شد او را در
چادر شب پیچیدند و ولی آن مرد آمده بخدمت حضرت باقر علیه السلام و گفت
فلان مرد شامی فوت شده و التماس کرده که شما تشریف بیاورید و بر
جنازه او نماز کنید حضرت گفت که شام بلاد سرد و بلاد حجاز گرم
سیر است برو و شتاب در تجهیز او مکنید تا من بیایم پس حضرت برخواست
و وضو کرده و دو رکعت نماز گذارد پس دست مبارک را بلند کرد
برابر روی خود و بسجده افتاد پس برخواست و بمنزل شامی آمد پس
صدا زد او را او برخواست و نشست و سویق طلبید با و خورانید و فرمود
شکم او را پر از دوای سرد کنید پس عافیت یافت پس بخدمت
حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله خلوت کن حضرت

حضرت خلوت نمود شاد گفت شهادت میدهم که بدرستی که تو حجت خدائی
بر خلق خدا و نور دری هستی که هر که خواهد قرب خدا تحصیل کند بجانب تو باید
بیاید من دیدم بچشم خود که روح مرا ملک الموت قبض نمود پس شنیدم بگوش
خود که منادی ندا کرد که ای ملک الموت روح او را رد کن بسوی بدن او
که محمد بن علی باقر از ما طلبید که ما او را زنده کنیم پس من زنده شدم حضرت
فرمود که آیا نمیدانی که خدا دوست میدارد بنده را و دشمن میدارد عمل او را
و دشمن میدارد بنده را و دوست میدارد عمل او را پس آن مرد عاقبت بخیر
در ملازمت آنحضرت میبود تا آنکه برحمت الهی واصل شد رحمه الله تعالی

تتمه اعتقاد من در باب امام ششم امام جعفر صادق علیه السلام اینست
که او امام برحق و خلیفه صدق است و دلیل بر امامت آنحضرت تواتر
شیعه است و پدر او او را وصی و خلیفه خود گردانیده و دیگر معجزات
باهرات همین معجزه او را کافیست که از بس فضایل از و معاینه شده
سنیان که دشمنان خاندان اهل بیت‌اند او را فاضل و عالم و عارف
میدانند و علمای خود را بلکه چهار امام خود را شاگرد و تلمیذ آنحضرت میدانند
حتی ابوحنیفه که امام اعظم سنیان است بآن فخر میکند که از شاگردان حضرت
صادق است و معجزات بسیار علمای کبار عظام و فضلای نامدار فخام
از آن حجت ذو الجلال و الاکرام نقل نموده بسیاری آن در کتاب مستطاب
بحار الانوار مذکور است لیکن این حقیر بمقدار بنا بر دستوری که قرار
داده ام سه معجزه از معجزات آنحضرت بیان میکنم تیمناً و تبرکاً معجزه اول

در کتاب بحار الانوار از ثویر بن ابی فاخته روایت میکنند که گفت در خدمت
حضرت صادق بودیم جمع کثیر حضرت فرمودند که از برای ما خدا آفریده
خزانهای زمین را که بیرون آورد آنچه در آن است از جواهر پس حضرت
پس حضرت اشاره کرد بقدرت الهی زمین شکافته شد حضرت دست
کرد شمشه طلا بیرون آورد بقدر یک وجب پس الجماعت که حاضر بودند
دیدند حضرت فرمود خوب ملاحظه کنید که شکافته نداشته باشد پس نظر
کردیم بشکاف زمین دیدیم شمشهای بسیاری درخشید بعضی از حاضر بودند
گفتند فدای تو شویم ای خلیفه خدا حق تعالی بشما اینهمه داده است و شیعیان
شما عسرت میکشند الخلیفه خدا فرمود حق تعالی نعمتهای غیر متناهی آخرت را
برای شیعیان ما مهیا کرده است دنیا چه قدر دارد در پیش آن نعمتها و برای
دشمنان ما عذاب ابدی مهیاست معجزه ثانیه باز در کتاب مستطاب بحار الانوار
از حسن بن عطیه روایت شده که گفت روزی حضرت امام جعفر صادق ع
ایستاده بود بر صفا عباد بصری لعنه الله حاضر شده بود گفت یا ابن رسول
الله از شاهد بنی عزیمی روایت میکنند که شما گفته که حرمت مؤمن عظیم
از این خانه کعبه معظمه آنحضرت فرمودند که بلی من فرموده ام مؤمن پیش
خدا این مرتبه دارد که اگر باین کوه بگوید بیا می آید و آنحضرت بآن کوه
اشاره کرد و راوی گوید که تا آنحضرت اشاره کرد آن کوه براه افتاد که
بیاید آن حجت خدا جانم فدایش باد گفت علی رسلک لم ارد ک
یعنی بجای خود باش ترا نخواهم بیائی کوه ایستاد معجزه ثالثه باز در همان
کتاب مذکور است از لیث بن سعد که در سال صد و سیزده حج کردم

چون بمکه آمده و نماز عصر گذاردم ببالای کوه ابو قبیس رفتم دیدم مردی نشسته
و دعا میکند پس گفت یا رب یا رب تا نفس او قطع شد پس گفت یا حی یا حی
تا نفس او قطع شد پس گفت یا رحیم تا نفس او قطع شد پس گفت یا ارحم
الراحمین تا نفس او قطع شد پس گفت اللهم انی اشتهی العنب فاطعمنی
وان بردی قد خلقا یعنی ای معبود من انگور میخواهم و دو جامه برد من کهنه
شده جامه نوی میخواهم لیث بن سعد میگوید که قسم بخدای واحد احد که هنوز
کلام او تمام نشده بود که نگاه کردم سبد انگوری حاضر شد و دو جامه تو چون
خواست انگور را بخورد من گفتم که من شریک توام گفت چرا گفتم که تو دعا کردی
من امین میگفتم گفت بیا بخور اما چیزی بر مدار پیش رفتم و خوردم در حیات
خود چنان انگوری نخورده بودم مطلقا هسته نداشت و از آن سبد چیزی
کم نمیشد پس فرمود از این دو جامه هم یکی را بردار گفتم بجامه احتیاج ندارم
پس گفت کناری برو تا من اینها را بپوشم پس پنهان شدم حضرت
پوشید یکی را لنگی کرد و یکی را ردا ساخت و آن دو جامه کهنه را بدست
گرفته از کوه پایین رفت پس من در عقب او می آمدم چون بمسعی رسید
مردی گفت این جامها را بمن ده تا خدا از جامهای بهشت ترا عوض دهد
آنها را باو داد پس از او پرسیدم که این مرد که بود گفت جعفر بن محمد ع
لیث گفت از پی او رفتم که شاید از و حدیث بشنوم او را ندیدم و نیافتم

ذکر اعتقاد شیعه در باب امام هفتم

حضرت امام موسی کاظم آنست
که او بعد از پدر بزرگوارش حضرت امام جعفر الصادق علیه السلم امامست
بنص پدر بزرگوارش بتواتر شیعیان ثابت شده دیگر معجزات باهرات
و معجزات آنحضرت از حد و حصر بیرون لیکن تیمنا و تبرکا به معجزه مذکور
میشود معجزات آنحضرت معجزه اولی در کتاب بحار الانوار از علی بن

ابی

۴

ابی حمزه روایت شده که گفت روزی حضرت امام موسی کاظم دست
مرا گرفته از شهر بصحرا رفتیم ناگاه دیدیم مردی ایستاده و گریه میکند
و در پیش او الاغی مرده افتاده و بارش نیز افتاده حضرت باو گفت در چه
کاری ای مرد آن مرد گفت با رفیقان حج میرفتم چون باینجا رسیدیم الاغ من
مرد و بارم در زمین مانده حیران کار خودم که رفیقان رفته و من نمیدانم
که دیگر کار خود چه چاره کنم و پول هم ندارم که تدارک چاروا کنم حضرت
فرمودند که شاید الاغت نمرده باشد آن مرد گفت بمن رحم نمیکنی که مرا باین
حالت استهزا میکنی حضرت فرمود که من افسونی میکنم پس حضرت نزدیک الاغ
رسید و سخنی گفت که من نفهمیدم و از زمین چوبی برداشته نهیب کرد و آن الاغ
الاغ بقدرت کامله الهی بسرعت هرچه تمامتر برخواست پس از آن
امام زمان گفت ای مرد مغربی آیا ترا استهزا میکردیم حالا زود برو
برفیقان خود برس علی بن ابی حمزه گوید روزی من بر سر چاه زمزم ایستاده
بودم آن مرد مغربی پیدا شد مرا که دید شناخت و پیش دوید و دست مرا بوسید
خوشحال گفتم الاغت چونست گفت چاق و سلامت است نمیدانم که بود
آن مرد که خدا او را رسانید و الاغ مرا زنده کرد علی گوید من گفتم که تو چون
بمطلب و مدعای خود رسیدی دیگر مپرس از چیزی که صرفه در آن نیست
چون تقیه در آن وقت شدید بود علی بن ابی حمزه آنحضرت را نشان نداد

معجزه دویم

باز درین کتاب مذکور است که روزی هارون الرشید پلید
طبقی از ترکیبی را بصورت انجیر ترتیب نموده آنظالم غشم آنرا برای
حضرت امام موسی کاظم علیه السلم فرستاده آورنده آنرا پیش حضرت گذاشت

چون حضرت سر از اکشود بقدرت خدای تعالی که قلب ماهیات بر وی آسانست
الخیر بسیار متحیر شد و بود حضرت قدری از آن خورد و قدری
باو رنده مخلوط نیند و تتمه انرا از برای آن نالایق داشته و فرستاد لعین
ملعون چون سر طبق را کشود الخیر بسیار متحیر دید ضبط خود ننمود بدهان
نحس نجس خود رسانید همین که بدهان او رسید سرکین شد آن امام همام
علیه السلام خوب سرکینی بخورد دشمن داد تا او معرفت باهل البیت روا ندارد
نجم سیم باز در همین کتاب مستطاب روایت شده که هرون الرشید مشعبدی
که بسیار در فن شعبده ماهر بود تحصیل نمود و در خلوت آن بی باک با آن
ناپاک وعده کرد که اگر حضرت کاظم را در مجلس عام خجل کنی من ترا از عطایا
میکنم آن ابتر شقاوت اثر قبول کرد و کفت که بفرما تا نانهای نازک مثل
طاق طاق سر انجام کنند و در مجلس مرا پهلوی آنحضرت جا دهند چنین کردند چون
ملازم حضرت خواست که نانرا بردارد پیش حضرت کذارد آن خاسر کافر
ساحر نان را بعلت سحر بپرانید یکمرتبه کرد آن دریای حلم تغافل کرد مرتبه
دوم و سیم نیز چنین کرد علم فرمودند مرتبه چهارم آن قلزم بحر علم و فضل متوجه
پرده شد که بر بعضی درهای آن مجلس آویخته بود و صورت شیری بر آن نقش
و مصور بود فرمود یا اسد الله خذ عدو الله یعنی ای شیر خدا بکیر دشمن خدا را
انصورت شیر بامر خدای قدیر شیری عظیم شده آن ساحر خاسر را کرفته
پاره پاره کرده و بتدریج او را پاره میکرد و میخورد اهل مجلس خصوصاً
هرون ملعون بیهوش شدند پس آن زمین را که خون آن ناپاک
بر آن ریخته بود تمام را بلب پاک کرد از بس که خون او شیرین بود لب و دهن

خورانید

خود را لیسید پس هارون بعد از مدتی بهوش آمده التماس از جناب
آن ولی رب الارباب نمود که بفرمایند که باز این صورت شیر آن مرد را
باز کردانند حضرت فرمود صورت ندارد اگر عصای موسی سحر ساحران
را بر کردانید اینصورت هم آن مرد که مستحق درک را بر میکرداند دیکر
این مرد را در دنیا نخواهی دید وعده درک اسفل جهنم ایا دشمنان خدا را
میخواهی مسلط کنی بر دوستان خدا نجم اعتقاد من در باب امام هشتم
حضرت ضامن ثامن آنکه راضی برضای خدا علی بن موسی الرضا المرتضی
علیه التحیه والصلواه والثنا اعتقاد من آنست که او امام بر حق و خلیفه
صدق خدا و وصی حضرت سید انبیاست بعد از پدر بزرکوارش حضرت
امام موسی بدلیل آنکه معجزه و معجزات باهرات آنحضرت بسیار است
بنا بر عهدی که کرده ام به یک معجزه اکتفا مینمایم معجزه اولی در کتاب
بحار الانوار از محمد بن زید روایت شده که میکوید بودم در خدمت
حضرت امام رضا علیه السلام وقتی که مامون او را ولی عهد خود کرده
در دست او کاردی بزرکی زهر آلود و کفت والله میروم پیش
این شخص که دعوی میکند که پسر رسول الله ام چرا داخل شده بر این
طاغی باغی اکر حجتی دارد که منم قائم شوم فیها و الا او را بقتل میرسانم
و مردم را از ضرر و شر او خلاص میکنم پس آمد بدرکاه آن امام خلایق
پناه و اذن خواست حضرت او را اذن داد چون داخل شد حضرت
فرمود آمده از من حجت میخواهی جواب سوال ترا میکویم که وفا کنی
بشرطی که کرده کفت بکدام شرط کفت بآن شرط که هر کاه ترا جواب

مقنع بگویم که خود به پسندی و بدور اندازی آنچه را که در دستهای داری مرد
خارجی متحیر شد و آن کارد را بیرون آورد و شکست و گفت یا ابن
رسول الله خبر ده مرا که چرا بر این ظالم داخل شدی و ایشان
نزد تو کافرند و تو پسر رسول الله هستی حضرت فرمود که آیا ایشان
کافرترند نزد تو یا عزیز مصر او کافر بود مطلقاً دعوی اسلام نمیکرد و
و یوسف را پیغمبر نمیدانست و ایشان کافرند دعوی اسلام میکنند
و ایشان کافرند اما ظاهراً پیغمبر را پیغمبر میدانند پس یوسف عزیز را
گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم یعنی مرا صاحب
اختیار خزانهای مصر گردان که من خوب ضبط آن میکنم و دانایم بکیفیت
ضبط آن و بود که همنشینی میشود با فراعنه و من مردی ام از اولاد
رسول الله و این مرد مرا جبر کرده است برین امر پس توجه انکار
میکنی از امر من پس آن مرد خارجی گفت یا ابن رسول الله مرا عتاب مکن
من شهادت میدهم که تو فرزند رسول الله هستی و صادقی در آنچه
میگوئی من غلط کرده ام مرا ببخش و عفو فرما معجزه دوم باز در
کتاب بحار الانوار مذکور است و این معجزه بخشی مشهور است که زنی
زینب کذابه در خراسان ضرب المثل است از محمد بن طلحه روایت
شده که در خراسان زنی بود نام او زینب پس دعوی میکرد
که من از نسل علی و فاطمه ام و به نسب خود فخر میکرد در خراسان پس
چون حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا آنرا شنید فرمود آن
ملعونه دروغ میگوید پس آن ملعونه را طلبید و گفت چرا دروغ

میگوئی

میگوئی که من علوی و فاطمی هستم آن ملعونه بی ادب گفت هرگاه تو قدح
در نسب من میکنی من هم قدح در نسب تو میکنم حضرت را غضب عارض گردید
و سلطان خراسان را مکانی بود و پر از سباع آنرا برکة السباع میگفتند
حضرت سلطان را گفت او را به برکة السباع بینداز اگر فاطمی و علوی است
سباع او را ضرر نرسانند آن زن بدبخت بدعاقبت گفت تو اول برو
به برکة السباع حضرت فوراً از جای برخاست سلطان گفت کجا میروی
حضرت فرمود به برکة السباع پس با بسیاری از مردم جمع شدند و حضرت داخل
شد و مردم از بالا نگاه میکردند پس چون حضرت به میان سباع رسید همه سباع
پیش آمده روی خود را بپای آنحضرت میمالیدند و دم خود را چنانکه سگ
برای صاحب خود میجنباند و حرکت میدهند و آنحضرت دست بر سر و روی
همه مالید و بیرون آمد پس حضرت سلطان را فرمود الحال این کذابه را
فرو فرست تا بر مردم معلوم شود که او علوی و فاطمی نیست پس سلطان
امر کرد آن ملعونه را که فرو رود آن ملعونه امتناع نمود سلطان گفت
او را بینداز ند همین که آن ملعونه را انداختند درندگان جستند و او را پاره
پاره کردند و خوردند معجزه سیم باز در کتاب بحار الانوار مذکور است
که حاکم محمد بن علی کاسانی گفت که مال بسیاری برای حضرت امام رضا علیه
التحیة والثنا بردم و میدانستم که آنحضرت بسیار بسیار خوشحال خواهد شد آنحضرت
مطلق خوشحال نشد پس من بسیار غمگین شدم و با خود گفتم که این همه مال خطیر
برای آنجناب آوردم بنظر حضرت در نیامد پس حضرت غلام خود را گفت
که آفتابه و لگن بیاور و حضرت بر روی کرسی نشسته بود و غلام را گفت آب بریز

غلام اب میریخت طلای دست افشار در خل لکن میشد تا انکه لکن پر شد
پس حضرت فرمود کسی راکه خدای تبارک و تعالی جلت عظمته این مرتبه
داده است از مال خطیر تو که خورش حال میکرد معجزه اعتقاد من در باب امام
نهم امام وولی صفی حق امام محمد تقی آنست که آنحضرت امام بر حق و خلیفه
صدق خدا است بدلیل انکه پدر بزرگوارش او را خلیفه نمود به تواتر شیعه
دیگر بدلیل معجزه و معجزات ان جناب بسیار است به معجزه اکتفا میشود در
کتاب بحار الانوار مذکور است از محمد بن میمون مرویست که گفت بودم سی
که با حضرت امام رضا علیه الصلواة والثنا بودم در مکه پیش از آن که آنحضرت
بخراسان تشریف برد و بعرض آنحضرت رسانیدم که میخواهم بمدینه بروم کاغذی
برای محمد فرزند امام محمد تقی بدهید حضرت تبسم کرده و کتابت نوشت
و من بمدینه آمدم و چشم کور شده بود و خادم مرا بخدمت امام محمد تقی برد و آنحضرت
در گهواره بود حضرت بموفق خادم گفت بکشا موفق گشود پس حضرت دران
نظر کرد و خواند و متوجه من شد و فرمود ای محمد چشم ترا چه شده است گفتم
یا ابن رسول الله چشم کوفتی بهم رسانیده و کور شده حضرت دست مبارک
بر چشم من کشید بقدرت خدا چاق و صحیح و بینا شد بلکه از مرتبه سابق بهتر گردید
پس من دست آنحضرت را بوسیدم و برگردیدم معجزه دوم از محمد بن علی سرخسی
مرویست در کتاب مستطاب بحار الانوار که گفت دیدم مردی که اثر خطی بر گردن
او ظاهر بود و گویا که او را ذبح کرده بودند و پرسیدم که این چه اثر است مرا
خبر بکن آن شخص گفت ازان خبر دارم ما هفت نفر بودیم در یکجا در بغداد در زمان
حضرت امام محمد تقی جواد پس شخصی را که او را حکم بن بشار میگفتند طرف عصر

کم شد

کم شد و آن شب نیامد پس میان شب نوشته بما رسید از حضرت امام محمد تقی که
رفیق شما مذبوح است در بیمه پیچیده در فلان مزبله برو و بیدا او را
معالجه کنید بفلان دوا پس رفتیم دیدیم که مذبوح و مطروح است همچنین
که آن حجت خدا فرموده بود پس او را برداشتیم و او را بردیم معدا و اکردیم
بانچه حضرت فرموده بود چاق شد الحمد لله رب العالمین معجزه سیم
در کتاب بحار الانوار مذکور است که چون حضرت امام محمد تقی جواد ببغداد
آمد نزد خانه مسیب فرود آمد در انجا درخت سدری بود که هرگز بار
نداد حضرت کوزه آبی طلبید پس وضو ساخت نزد آن درخت پس نماز
مغرب و عشا را بجا آورد مردمان الخانه رفته دیدند که آن درخت بار
شده و رسیده شده پس تعجب بسیار کردند از میوه آن خوردند هرگز مثل آن
میوه نخورده بودند شیخ مفید رضی الله عنه گفته که من هم از میوه آن
خوردم هسته نداشت معجزه اعتقاد من درباب امام دهم حضرت امام صفی زکی
امام علی نقی علیه السلم آنست که آنحضرت امام است بنص پدر بزرگوارش
که بتواتر رسیده به نقل شیعه ثابت شده دیگر باظهار معجزات باهرات
سه معجزه از معجزات آنحضرت مذکور میشود بهر سه از کتاب مستطاب بحار الانوار
معجزه اولی از کافور خادم حضرت امام علی نقی نقل شده که یونس نقاشی بود
که بخدمت آنحضرت می آمد و آنحضرت را خدمت میکرد روزی بخدمت آن
امام عالیشان آمد و اعضایش مثل بید میلرزید حضرت فرمود چه میشود ترا
ای یونس گفت فدای تو شوم کشتن را بر خود جزم کرده ام حضرت فرمود
چرا ای یونس نقاش گفت بلی یونس بن بغا پیش من فرستاده بود نگینی که قیمت نداشت

که من این نقش کنم آن در اثنای نقش کردن بدو نیم شد و صباح عید
است و من این را بهم زدم و شما میدانید که او یونس بن بنا ست یا هزار
تازیانه بمن خواهد زد یا مرا بقتل خواهد رساند حضرت فرمود خاطر جمع باش
که نمیشود مگر خیر و حضرت بخندید پس رفت و باز گردید و اعضایش میلرزید
و گفت قربانت شوم یابن رسول الله رسول او آمده و مرا به برد
من هرگاه چه بگویم حضرت فرمود که برو و مترس و باک مدار که نمیشود
مگر خیر پس رفت و برگردید حال آنکه بخندید حضرت گفت ای یونس
چه نحو گذشت گفت فدایت شوم چون رفتم مرا گفت ای یونس دو
دختر من در سر این نگین نزاع دارند میتوانی این را دو نیم کنی اگر چنین
کنی من ترا از مال دنیا غنی میکردارم پس حضرت امام زمان فرمود
که اللهم لک الحمد کما ینبغی لک تو چه گفتی گفت گفتم به بینم و سوگنم شاید
بشود حضرت فرمود خوب گفتی فدای تو اما می کردم معجزه دوم
از یحیی بن هرثمه مرویست که طلبید مرا متوکل و گفت اختیار کن سیصد نفر
از خطاء لشکر و بگو که بروید و احمال و اثقال خود را آنجا بگذارید و از
طریق بادیه بمدینه روید و علی بن محمد را باعزاز و اکرام پیش من بیارید چنانچه
گفته بود من رفتم و در میان کسان من بود قایدی یعنی سرکرده لشکری
و کاتبی هم بود که دعوی تشیع میکرد و آن شخص قاید آن کاتب را گفت
که شما دعوی میکنید که هیچ قطعه زمینی نیست مگر آنکه قبر بوده یا قبر خواهد شد
پس نگاه کنید این بیابان را که هیچ قبر دارد پس تضاحک کردند و خندیدند
و خندانیدند تا آنکه آن کاتب شرمنده و خجل شد پس رفتیم تا داخل مدینه شدیم

بروم

پس

پس متوجه خانه امام علی نقی علیه السلم شدیم و کتابت متوکل را بر و خواندیم حضرت
فرمود خوب است فرود آیید تا تهیه سفر کرده روانه شویم پس فردا که شد
حضرت فرمود خیاطها بیایند و لبادهای غلیظ برای آنحضرت مرتب ساختند
و ما در ماه تموز بودیم و گرما در نهایت بود پس خیاطها لبادهای بجهت آنحضرت
مرتب نمود و آنحضرت تلی بهری کرده گفت ای یحیی تو هم کار سازی خود بکن
تا فردا روانه شویم پس فردا که شد حضرت فرمود خیاطها بیایند و بجهه ملازمان
هم لبادها ترتیب نمایند بعمل نمودند و من از خدمت آنحضرت بیرون آمدم
و تعجب در کار او میکردیم و با خود میگفتیم که ما در موسم تابستان و در تموزیم
و هوای حجاز در نهایت گرمیست و میان ما و عراق ده روز بیش نیست
پس حضرت با این خفتانها چه خواهد کرد پس با خود گفتم که چون آنحضرت
در اول عمر است و سفر کم کرده است و نمیداند در هر سفری این جامهها
میخواهد عجب از رافضیان که همچو کسی را امام میدانند با این فهم پس چون صباح
شد جامهها را خیاطان آورده حضرت فرمود کوچ است پس سوار شدیم
تا آنکه بآن موضع رسیدیم که قاید با کاتب بحث میکرد ناگاه ابر سیاهی
متصاعد شد با رعد غران و برق درخشان تا آنکه ببالای سر ما رسید
پس بارید تگرگی مثل سنگها حضرت خفتانها را پوشید و بالاپوشها را بر سر
کشید و غلامان و ملازمان را هم لبادها و خفتانها شفقت فرمودند
آنحضرت فرمود که یحیی را هم لباده بدهید القصه از آن جماعت که همراه
بودند هشتاد نفر هلاک شدند بعد از آن هوا بحال آمد پس حضرت فرمود
ای یحیی فرود آی و لشکر خود را دفن کن پس حضرت رو بمن کرد و گفت ای یحیی

خدای تعالی که قادر بر همه چیز است زمین را از هر دو کان چنین بر میکند یحیی
گوید که من خود را از چارپا انداختم و بسوی حضرت دویدم و رکاب و پای
مبارک آنحضرت را بوسیدم و گفتم که شهادت میدهم که تو خلیفهٔ خدائی راوی
گوید که یحیی رحمه الله شیعه نیکو رنگ شد و ملازم آنحضرت شد تا فوت شد رضی الله عنه
معجزهٔ ششم در کتاب بحار الانوار روایت شده که جماعتی از اهل صفهان که از
جملهٔ ایشان ابو عباس احمد بن نصر و ابو جعفر محمد بن علویه بود میگویند
که در اصفهان در سالی مرا بدر خانهٔ متوکل فرستادند ما در در خانهٔ
متوکل بودیم که ملازمان متوکل بیرون آمدند و گفتند که متوکل امر کرده
با حضار حضرت امام علی نقی برای کشتن او من پرسیدم از بعض حاضران
که این مرد کیست که میخواهند او را بکشند حاضران گفتند که او امام رافضیان است
من گفتم من میمانم تا ببینم چه میشود پس ناگاه حضرت پیدا شد سوار بر اسبی
و مردم در طرف راست و چپ صف کشیده بودند و نظر بآنحضرت میکردند
پس همین که او را دیدم محبت او در دل من افتاد و آنحضرت نظر بیال
اسب خود میکرد و براست و چپ نظر نمیکرد و من بودم که پنهان دعا
میکردم که پروردگارا شر متوکل را از او دفع کن پس چون حضرت بمن
رسید گفت خدا دعای تو را مستجاب کرد و عمر ترا دراز کرد و مال و اولاد
ترا بسیار کرد پس من بلرزه درآمدم و در میان اصحاب خود افتادم پس
از من پرسیدند که ترا چه شد گفتم خیر است و کسی را بدان مطلع نکردم چنین
بصفهان برگشتیم قادر ذو الجلال وجوهی برای من گشود که امروز چیزها
دارم که قیمت آنها هزار هزار درهم است و خدا مرا فرزند داده و حالا

از عمر من

از عمر من هفتاد سال گذشته و من باین سبب قائل و معتقد با مامت او شده ام
و شیعه گردیده ام برای آنکه دانستم آنچه در دل من بود و دعای او در باره
من مستجاب شد امام یازدهم امام تقی نقی امام حسن عسکری علیه السلام است
و اعتقاد من آنست که او امام است بعد از پدر بزرگوارش بنص والد
ماجدش بنقل متواتر شیعه و بدلیل معجزه و از معجزات باهرات آنحضرت
اکتفا میشود به سه معجزه زیرا که معجزات او از حد و احصا بیرون است و این
هر سه معجزه از کتاب بحار الانوار مستخرج است معجزهٔ اولی روایت شده
از بطریق متطبب که در ولایت ری طبیب بود و صد سال بیش از عمر او
گذشته بود گفت من تلمیذ بختیشوع بودم و او طبیب متوکل بود و بختیشوع
مرا از شاگردان خود گرامی و برگزیده تر میداشت و بر همه ترجیح میداد
روزی فرستاد حضرت امام حسن عسکری و از وی فصادی خواست
که او را فصد کند پس مرا اختیار کرد و مرا گفت که ابن الرضا از من طبیبی
خواسته که او را فصد کند برو بسوی او و بدان که او اعلم اهل زمان است
و حذر کن که متعرض امر نشوی که او نفرماید پس من آمدم بخدمت آنحضرت
پس امر کرد مرا که در اوطاق باش هر وقت ترا میطلبیم بیا و آن وقتی
که من داخل شده بودم وقت خوبی بود برای فصد پس مرا در آن وقت
نطلبید و طلبید مرا وقتی که باعتقاد من خوب نبود برای فصد کردن پس طشت
عظیمی حاضر کردند پس فرمود رگ اکحل را بگشا من گشودم آنقدر خون آمد که
لگن پر شد پس فرمود که ببند بستم فرمود برو بآن اوطاق که بودی باش
پس برای من طعام سرد و گرم بسیار شفقت فرمودند تا عصر ماندم پس

در وقت عصر مرا طلبید و فرمود سر ده رگ را پس من سر دادم باز
آنقدر خون آمد که طشت پر شد باز فرمود که ببند باز فرمود
برو بآن اوطاق و آنجا باش و جائی مرو تا ترا بطلبم پس رفتم
من آنجا خوابیدم چون صبح شد و آفتاب طلوع کرد مرا طلبید و گفت
سر ده خون را پس من سر دادم بیرون آمد مثل شیر سفید تا آنکه
طشت پر شد پس فرمود ببند بستم پس آنحضرت نگاه اشرفی بمن
عنایت فرمود و فرمودند که بگیر و ما را معذور دار پس گرفتم و گفتم
ای مولای من اگر خدمتی بمن بنده خود رجوع فرمایید آنحضرت فرمود
که مصاحبت راهب عاقول را خوب بجای آور پس آمدم پیش بختیشوع
و حکایت گذشته را برای او نقل کردم بختیشوع گفت اجماع کرده‌اند
همه اطبا برآنکه نهایت خونی که در بدن انسان میباشد هفت من است
و آنچه تو میگویی اگر از دریائی بیرون آید عجیب و غریب است و از آن اعجب
و اغرب آنست که چون سفید است پس ساعتی بفکر فرو رفت پس گفت
می باید که تا بهار او دیده شبانه روز کار ما دیدن کتابها بود که شاید
ذکری ازین بیابیم چیزی بر ما معلوم نشد پس گفت بختیشوع که ای بطریق
امروز باقی نمانده است در میان نصاری کسی که عالمتر باشد بعلم طب
از راهب دیر عاقول پس کتابتی نوشت بسوی او و مذکور کرد آنچه
واقع شده بود و مرا گفت ای بطریق تو از همه تلامذه من فرمانبردار
تری این کتابت را ببر و براهب دیر عاقول برسان پس آمدم نزد
دیر راهب پس مشرف شد بر من و گفت کیستی تو و از کجا می‌آیی گفتم از پیش

بختیشوع

بختیشوع گفت کتاب داری گفتم بلی پس زنبیلی فرو فرستاد من کتاب را در
زنبیل گذاشتم آنرا بالا کشید پس چون کتاب را خواند بتعجیل هرچه تمامتر از
دیر پایین آمد و گفت تو آن شخصی که او را فصد کرده گفتم بلی گفت خوشا
بحال مادرت پس بر استری سوار شد و آمد تا وارد سر من رای شد
ثلثی از شب مانده بود گفتم بکجا میروی بخانه استاد من میروی یا بخانه
آن شخص راهب گفت بخانه آن مرد پس آمدیم بدر خانه حضرت پیش
از اذان صبح همین که رسیدیم در را گشودند و غلام سیاهی بیرون آمد و گفت
کدام شما است راهب دیر عاقول پس او گفت که منم پس غلام گفت زود
بیا و غلام مرا گفت که تو پیش استرها باش و آنها را نگاه دار پس راهب را
گرفته باندرون رفت پس من ایستادم تا روز بلند شد دیدم
که راهب بیرون آمد و جامه‌های رهبانیت را کنده و جامه سفید
بدستور مسلمانان پوشیده پس گفت مرا حالا میرویم پیش استاد تو پس
رفتیم بخانه بختیشوع چون بختیشوع او را دید با پای برهنه بسوی او دوید و گفت
چه چیز ترا از دین آبا برگردانید گفت مسیح را ملاقات کردم اگر مسیح نبود
شبیه مسیح بود مؤلف میگوید که راهب کما ینبغی و یلیق و کما هو التحقیق
او را نشناخته بود باعتقاد این حقیر عباد به از مسیح بود زیرا که بقول صادق
اصدق مسیح در عقب سر ولد امجد او نماز خواهد کرد پس آن راهب سعادت
مند عاقبت بخیر شده بخدمت آنحضرت باز گردید و ملازمت او را اختیار نمود
تا برحمت ایزدی پیوست رضی الله عنه و ارضاه و جعل اعلا درجات الجنان
مثواه و مأواه معجزه دوم از علی بن الحکم سابور مرویست که قحطی

و کم رحمی شد در سرمن رای در زمان امام صفی نقی زکی امام حسن عسکری
پس خلیفه امر نمود مردم را از عسکر و غیرهم را که بطلب باران روند پس
روز متوالی بیرون رفتند بسوی صحرا بهیئت اجتماع در میان ایشان راهب
راهبی بود همین که دست خود را بسوی آسمان بلند کرد فوراً ابر بهم رسید و باران
آمد پس اکثر مردم ضعیف اعتقاد شک کردند چون خبر را به خلیفه رسانیدند
پس آن بیحیای بی شرم وبی آزرم فرستاد بسوی حضرت امام حسن عسکری
و آنحضرت در آنوقت محبوس آن شقی بود پس او را بمجلس طلبید و گفت یا ابن
رسول الله برس بفریاد امت جدت که بتحقیق که هلاک میشوند پس آن
حجت زمان و امام اوان روحی فداه فرمود بیرون میروم و این شک را
از دل مردمان زایل میکنم انشاء الله تقدس پس جاثلیق روز سیم باز بیرون آمد
با رهبانان و ارمنیان پس حضرت امام عالی مقام نیز بیرون آمد با جمعی
همین که راهب دست را دراز کرد حضرت یکی را از اصحاب گفت بگیر آنچه
در میان انگشتان اوست پس چیزی بدست او چسبید از میان انگشتان
او استخوان کوچکی بیرون آورد حضرت امام حسن او را بدست خود گرفت
پس گفت حالا باران بطلب پس آسمان پر از ابر بود و ابر برطرف شد
و آفتاب شد خلیفه از حضرت پرسید که این چه استخوان است حضرت
فرمود که این مرد روزی بقبرستان گذشت این استخوان بدستش افتاد
و این استخوان پیغمبر است و ظاهر نمیشود استخوان پیغمبر مگر بارش میشود
معجزه سیم از اسمعیل بن محمد روایت شده که گفت نشستم بر سر راه
حضرت امام حسن عسکری پس چون آمد شکوه کردم از گرسنگی و قسم یاد کردم

که یکدرم

که یکدرم هم و زیاده ندارم بلکه نه چاشت دارم و نه شام حضرت گفت قسم دروغ
میخوری و حال آنکه دویست اشرفی در خاک داری و غرض من از این گفتن
آن نیست که چیزی از تو مضایقه کنم ای غلام آنچه با خود داری باو بده و غلام آنحضرت
صد اشرفی بمن عنایت کرد پس آنحضرت فرمود که تو از آن اشرفیها محروم میشوی
در محتاج ترین حالی پس اشرفیها که حضرت بمن شفقت فرموده بود تمام شد و من
اضطرار شدیدی بهم رسانیدم پس زمین را کندم که آن اشرفیها را بر دارم
یکی از آنها نبود پس بعد از آن مطلع شدم پسری از پسران من اطلاع داشته
جمیع آنها را برداشته بود دیگر بدست من نیامد و دیگر اعتقاد من در باب
امام دوازدهم امام هادی مهدی وفی صفی تقی نقی زکی صاحب العصر والزمان
و ناموس عهد و اوان هم نام و هم کنیت جد عالیشان خود سید پیغمبران
و خاتم رسولان آنست که آنحضرت امام دوازدهم است و بعد از فوت پدر
بزرگوار خویش غایب شد ولیکن قریب هفتاد سال آنحضرت غایب بود
بغیبت صغری که همه کس آنحضرت را نمیدیدند و بخدمت او نمیرسیدند بلکه وکلایی
که پدر بزرگوارش برای او تعیین کرده بود بخدمتش میرسیدند اول ایشان
عثمان بن سعید رضوان الله علیه بود بعد از آن پسر او محمد بن عثمان است رضی
بعد او حسین بن روح رضوان الله علیه بعد از آن محمد بن علی سمری رضوان الله علیه
و بعد از سمری هر کس دعوی وکالت کرده علمای شیعه او را کافر میدانند
پس بیشک حسین بن منصور حلاج کافر است که دعوی نیابت و وکالت
آنحضرت کرد بدروغ اعتقاد من آنست که امامت آنحضرت هم مثل آبای
طاهرینش بنص پدر بزرگوارش ثابت میشود و معجزات آنحضرت

وبنده به معجزه اکتفا میکنم معجزه اولی در کتاب بحار الانوار از یوسف بن احمد
جعفری روایت شده که گفت بجانب مکه بیرون رفتم در سال سیصد و شش و
مجاور مکه شدم و بعد از ان سال تا سال سیصد و نه ماندم پس از ان بیرون امدم
بجانب شام میرفتم پس ناگاه من در بعضی راهها بودم و نماز صبح از من فوت شده
پس فرود آمدم از محمل و تهیه نماز کردم پس دیدم چهار نفر را در محملی پس ایستادم
و از حال ایشان تعجب میکردم یکی از ایشان گفت که چرا تعجب میکنی و حال انکه ترک
نماز کرده و ترک مذهب خود کردی من گفتم با کسی خطاب مینمود که تو مذهب
مرا چه میدانی انکس گفت صاحب خود را میخواهی که ببینی گفتم بلی پس اشاره کرد بسوی یکی
از ایشان پس گفتم که دلایل و براهین میخواهم گفت چه میخواهی ایا میخواهی که شتر
با انچه در و هست بالا رود بجانب آسمان یا همین محمل تنها بالا رود
گفتم هرکدام بشود دلیل و برهان است پس دیدم که شتر با انچه دران بود
باسمان بالا رفت و انشخص اشاره کرد بمن نمود و گفت که حضرت صاحب
الزمان است جانش در امان خدا باشد و جان ما فدایش باد و لون مبارکش
چون گندم گون بود و خالی بر رخ مبارکش بود معجزه دوم در کتاب
بحار الانوار مذکور است که گفت در همدان جمعی بودند و به بنی راشد
معروف بودند و همه شیعه بودند من از سبب تشیع ایشان پرسیدم و گفتم
که چون است که از همه اهل همدان شما شیعی و امامی و اثنی عشری هستید
شیخی از ایشان که آثار صلاح از سیمای او ظاهر بود گفت که سبب تشیع
ما اینست که جد ما که منسوب باو هستیم بطرف حج بیرون رفته بوده او
میگفت که چون از حج برگشتم و رسیدم ببادیه من خواستم که فرود بیایم

وقدری

وقدری پیاده راه روم پس قدری پیاده راه رفتم مانده شدم و تعب بسیار
مرا حادث شده بود باخود گفتم بخوابم و قدری استراحت میکنم تا اخر قافله
برسد باایشان میروم گفت خوابیدم و بیدار نشدم مگر بعد از انکه حرارت
افتاب مرا بیدار کرد پس برخواستم و هیچکس را ندیدم بسیار بسیار ترسیدم
نه راه دیدم و نه اثر راه پس توکل و اعتماد بر خدا کردم و باخود گفتم ایکطرف
میگیرم و میروم طرفی را گرفته اندک راهی که رفتم زمینی سبز و خرمی دیدم که گویا
دران نزدیکی باران باریده بود و خاک آن زمین بسیار بسیار خوشبو و معطر
بود پس در میان آن زمین قصر نورانی دیدم که میدرخشید مثل شمشیر براق
باخود گفتم که کاش میدانستم که این قصر از کیست پس متوجه آن قصر
شدم چون بدر قصر رسیدم دیدم دو خادم سفید چهره ایستاده اند
پس برایشان سلام کردم جواب خوب ادا کردند و گفتند بنشین
که خدای تعالی کریم و رحیم بتو اراده خیر دارد برخواست یکی از ان ها
و داخل قصر شد و زود بیرون آمد و گفت بیا و داخل شو پس من برخواستم
و داخل شدم قصری دیدم که مثل آن ندیده بودم هرگز در حسن و زیبائی
آن بنا و در نور و ضیا خادم پیش رفت بسوی پرده که بر اوطاقی بود
پس پرده را بلند کرد پس گفت داخل شو من داخل شدم دیدم جوانی
نشسته در میان اوطاق و ان اوطاق سقفش بسیار بسیار بلند اما
نزدیکست که سر مبارک او بسقف اوطاق برسد و روی او مثل ماه چهارده
پس بمن گفت که میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت من قایم آل محمدم
که در آخر الزمان بفرمان رب العالمین و پروردگار جهانیان و مبدع زمین

واسمان خروج میکنم و ظهور مینمایم با این شمشیر و اشاره بشمشیری که در آن خانه
آویزان بود و خود ما را از کافران و منافقان و مبتدعان و ظالمان بری آورم و زمین را
پر میکنم از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و بیداد پس من اقدام بزمین
و روی خود را بخاک بمالیدم پس فرمود چنین مکن سر بردار تو مرد هستی از
مدینه جبل که از ابهران میگویند گفتم بلی ای سید و آقای من و مولای من پس فرمود
میخواهی بروی بسوی اهل خود گفتم بلی ای مولای من و بشارت دهم ایشان را
باین مرتبه که خدا مرا عطا کرده پس اشاره بسوی خادم کرد خادم دست مرا گرفته
و آنحضرت کیسه هم بمن داد اندک راه که حرکت کردم نگاه کردم سایهای درختها در
و منارهٔ مسجد دیدم خادم گفت میدانی این چه جاست گفتم بلی قریه‌ست در
حوالی بلده ما که آنرا اسد آباد میگویند گفت برو بحول و قوة خدا پس نگاه
کردم او را ندیدم داخل اسد آباد شدم در کیسه نگاه کردم پنجاه اشرفی بود
پس وارد همدان شدم و اهل و اقربای خود را بشارت دادم تا آنچه خدا
مرا انعام کرده بود همیشه بخیر و توانگری بودیم تا اشرفیها با ما بود و آنچه
کما هو اهله نجم سیم در کتاب مستطاب بحار الانوار مذکورست از شمس الدین حلی
روایت شده که گفت والدم میگفت که بدرستی که ظاهر شد در ایام
جوانی بر ران چپ من قرحه مقدار قبضه انسان و در هر بهار میشکافت
و چرک و خون از آن جاری میشد و درد بسیار شدیدی میکرد و درد آن
مرا از همه کارها باز میداشت و من مقیم بودم بهرقل و هرقل دهیست از
دهات شهر حله روزی داخل شدم بمجلس سید بزرگوار علی بن طاوس
رضوان الله علیه و شکوه کردم بسوی او از آن تعب و رنجی که میکشیدم سید

رحمه الله

رحمه الله حاضر کرد اطبای حذاق و جراحان ماهر حله را و از ایشان امام بود گفتند کدام
با ایشان نمود همه متفق علیه گفتند که این زخم بالای رگ بزرگی جراحت خود را گفتم او گفت
که این را قطع کنی ممکن است که رگ اکحل قطع شود پس پای خود را گشودم مطلقا
سید گفت من به بغداد میروم با من بیا بیندم از حیرانی پای دیگر خود را گشودم
باشند و توجه تو بر طرف شود پس بر سر من جمع شدند و بیراهی مرا پاره پاره کردند
اطبا و جراحان انجا ... مردم هلاک شوم توام مشهد مرا داخل خزانه کردند
پس سید را گفتم که ... حمام بر من و بود ناظر بین النهرین در مشهد پس شنید
خدا ... نکرد دو کار مردم را پرسید که چه خبر است او را از احوال من خبر دادند
بلکه منع کرد مرا سوال کرد از احوال من و اسم من و پرسید که چند وقت است
اطبای بغداد دیدن تو آمده گفتم یکهفته است گفت ناظر بین النهرین که
میکنم و از انجا برگرد بغداد و حال ترا بیان میکنم پس مرا حمل کردند به بغداد
در بغداد گذاشته ... شدم باز مردم بر من ازدحام کردند و نزدیک
صاحب الزمان صلوات الله علیه ... طلب کرد سید رضی را و معلوم کرد
و غسل کردم و جامهای پاکیزه پوشیدم ... گفت این
مشهد مقدس گردیدم پس چهار سوار دیدم ... پس بر چید از
از شرفای ... هر یک متقلد شمشیری یکی از ایشان
بسته بود در دست او نیزه بود دیگری بر او فرجی ... هم بود
پس ایستاد آن شیخ صاحب نیزه در طرف راست راه و سر نیزه را بر زمین گذاشت
و ایستادند آن دو جوان از طرف چپ راه و ایستاد آن صاحب فرجی
مقابل من پس سلام کردند بر من و جواب سلام کردم پس گفت فردا صاحب

اهل خود گفتم بلی انشاء الله پس گفت پیش من بیا به بینم
و آسمان خروج میکنم با خود گفتم که اهل بادیه پرهیز میکنند از چرک کثیف
او زیرا که بود خود مارا زکاو اش رفتم پس گریبان مرا گرفته پیش کشید پس
بر میکنم از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از [illegible] که اندک بدرد آمد
و روی خود انجا که بمالیدم پس فرمود همچنان شیخ که افلحت یا اسمعیل
مدینه چنگی که از اهمدان میگویند گفتم بلی ای سید و در جواب او گفتم پرستگار
میخواهی بروی بسوی اهل خود گفتم بلی ای مولای تا من امدند پس من دو بودم
باین مرتبه که خدا مرا عطا کرده پس اشاره بسوی خا از عقب او میرفتم
و آنحضرت تکیه هم بمن داد اندک راه که حرکت کردم ت که بر گردی پس
و مناره مسجد دیدم خادم گفت میدانی این چه جاست جهانگیر که [illegible]
حوالی بلده ما که آنرا باستاباد میگویند گفت برو بخوا ابید پس ایستادم
کردم او را ندیدم داخل باستاباد شدم در کیسه هر گاه به بغداد
پس وارد همدان شدم و اهل و اقربای خود و چیزی قبول نکنم
مرا انعام کرده بود همیشه بخیر و توانگی سوی علی بن عوض که من
کلاهوا [illegible] بود بدهد آنچه میخواهی پس ایشان رفتند و من در عقب
ایشان نظر حیرت میکردم تا آنکه غایب شدند و من بسیار بسیار متاسف
و متحیر شدم از مفارقت ایشان پس نشستم ساعتی پس متوجه مشهد شدم
پس جمعیت کردند بر سر من جماعتی و گفتند چرا متغیری آیا با کسی جنگ
کرده و منازعه نموده گفتم نه گفتند پس چرا چنین متشوش و مضطرب و رنگ
افروخته داری من گفتم که شما شناختید این چهار سوار را که بودند

گفتند

گفتند اینها شرفاء اند گفتم خوب شناخته اید بلکه یکی از ایشان امام بود گفتند کدام
گفتم صاحب فرج پس گفتند چرا ننمودی با و جراحت خود را گفتم او گرفت
آنرا بدست خود بچیزی مرا به درد آورد پس پای خود را گشودم مطلقا
اثری از آن نبود پس شک بهمرسانیدم از حیرانی پای دیگر خود را گشودم
اثری نداشت پس مردم بر سر من جمع شدند و پیراهن مرا پاره پاره کردند
و نزدیک بود که از ازدحام مردم هلاک شوم قوام مشهد مرا داخل خزانه کردند
و منع کردند از ازدحام بر من و بود ناظر بین النهرین در مشهد پس شنید
فریاد و غوغای مردم را پرسید که چه خبر است او را از احوال من خبر دادند
پس آمد بخزانه و سوال کرد از احوال من و اسم من و پرسید که چند وقت است
که از بغداد بیرون آمده گفتم یکهفته است گفت ناظر بین النهرین که
من می نویسم به بغداد و حال ترا بیان میکنم پس مرا حمل کردند به بغداد
و چون داخل بغداد شدم باز مردم بر من ازدحام کردند و نزدیک
بود که بکشند مرا و بود وزیر قمی طلب کرد سید رضی را و معلوم کرد از صحت
خبر پس بیرون آمد سید رضی و با او جماعتی بودند گفت این حرفها را
از جانب تو میگویند گفتم بلی پس پایین آمد از مرکب پس برچید از
ران من رخت مرا چیزی از جراحت ندید پس بیهوش شد بعد از آن
دست مرا گرفت و بر وزیر داخل کرد و وزیر بدست خود گشود ران مرا
اثری از آن نبود و از حکایت من پرسید آنچه گذشته بود بیان کردم
پس حاضر کرد اطبائی که زخم مرا دیده بودند پرسید که مداوا کنید زخم
او را ایشان گفتند که مداوای آن محال است زیرا که مداوای آن منحصر است

بقطع وقطع هم محالست زیرا که آن قرحه بر روی رگ اکحل است وقطع
آن موجب قطع رگ اکحل است پس وزیر پرسید که اگر قطع کنند وبمیرد
در چند روز چاق میشود گفتند در مدت دو ماه و باز باقی بماند در جای
آن گودالی سفید که دیگر مو برانجا نمیروید پس وزیر سوال کرد که شما چند
روز است که انرا دیده اید گفتند ده روز است پس وزیر بدست خود
انرا گشود دیدند که آن ران مثل آن ران دیگر اثری در ان نیست
پس یکی ازان اطبا فریاد کرد که والله آن عمل مسیح است جامع این مختصر
میگوید که آن طبیب نداشت که عمل کیست که به از مسیح است زیرا که
مسیح در پی سر ائمه تمار خواهد کرد و وزیر گفت چون کار شما نیست ما میدانیم
که کار کیست پس بعد ازان حاضر شد پیش خلیفه مستنصر پس او اورا
سوال کرد از قصه او پس بیان کرد انچه گذشته بود پس بخشی آورد
برای او هزار اشرفی و گفت بگیر این را و خرج کن او گفت من جرات
نمیکنم که یکحبه ازان قبول کنم خلیفه گفت از که میترسی گفت ازان که
این کار با من کرده است با من گفته است که از ابو جعفر چیزی قبول
مکن خلیفه گفت بچه جهت وبچه سبب چنین فرموده است او گفت جهت را
نفرمودند پس خلیفه گریان شد و بسیار بسیار غمگین ومحزون شد پس بیرون رفت
وچیزی نگرفت حدیقه خامس در معاد است اعتقاد این حقیر عباد
آنست که معاد یا مصدر است یعنی عود کردن وبجالت اول برگشتن
یا اسم مکان است یعنی جای برگشتن وبجالت اول برگشتن چون ایشان
در دنیا روح او با بدن جمعست و در عالم قبر که آن را عالم برزخ میگویند همین

روح است تنهایی بدن و روز قیامت باز بامر خدای قادر بیچون روح با بدن
جمع میشود آنرا روز معاد میگویند ومعاد جسمانی از آیات بینات قرآنی
واحادیث ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم و
ومخالفیهم ابد الآبدین بحدیست که هر کس منکر آن بشد البته منکر هم ضروریات
دین خواهد بود والحمد لله رب العالمین که هیچکس از مسلمین بلکه از اهل کتاب
از یهود و نصاری ومجوس هم منکر آن نشده اند مگر جمعی از فلاسفه و متفلسف
که بنای مذهب خود را بعقل ناقص خود گذاشته اند منکر معاد جسمانی
شده اند و منکر معاد جسمانی را اکفر کفار و زندیق ترین زندیقان و ملحدان
میدانم والحمد لله کما هو اهله و مستحقه اعتقاد دهم در مسئله قبر آنست که حق
تعالی بقدرت قاهره خود مرده را در قبر زنده میکند باین معنی که روح
در جسد او داخل میکند و از او سوال میشود از اصول دین اگر جواب
بر وجه صواب گفت مبشر میشود و بخلود بهشت جاودان رزقنا الله من
فضله و اگر جواب را بر وجه صواب نگوید نعوذ بالله وعیذه عذاب میکنند اورا
همچنین که در احادیث بسیار وارد شده که چون میت را در قبر میگذارند
ومشیعان بر میگردند دو ملک از جانب رب الموت جل جلاله و عظم سلطانه
ولا اله غیره حاضر میشوند اگر مؤمن درست اعتقاد است بصورت خوب
که با آن صورت انها را مبشر و بشیر میگویند و اگر بد اعتقاد است العیاذ
بالله بصورت بد و آنها را منکر و نکیر می نامند و اگر مؤمن باشد میت اورا
بنشانند و اگر بد اعتقاد باشد اورا نهیب کرده بر مینشانند پس می پرسند
که من ربک کیست پروردگار تو مؤمن میگوید ربی الله پس می پرسند

ما دینک یعنی دین تو چیست مؤمن میکوید دینی الاسلام پس می پرسند
که من نبیک یعنی که کیست پیغمبر تو مؤمن میکوید محمد نبیی یعنی محمد ص
پیغمبر منست پس می پرسند و ما قبلتک یعنی قبله تو کجاست مؤمن میکوید
الکعبة یعنی قبله من خانه کعبه معظمه است پس می پرسند من اخوانک
یعنی برادران تو کیستند مؤمن میکوید همه مؤمنان و درست اعتقادان برادران
منند پس می پرسند من ائمتک یعنی کیستند پیشوایان تو مؤمن میکوید دوازده
امام که اول ایشان حضرت علی بن ابی طالب است علیه السلم و آخر ایشان حضرت
مهدی است علیه السلم ایشان پیشوایان منند پس آن دو ملک میکویند آفرین تو
در راحت خواهی بود تا روز قیامت و اگر بد اعتقاد باشد زبانش لکنت
بهمرساند از جواب عاجز میشود پس مرزبة یعنی گرزی از عذاب بر او میزنند
که همه خلق صدای آنرا میشنوند مگر ثقلین پس باز می پرسند آنچه مذکور شد
این دفعه زبانش نرم آن میشوم گشوده شده میکوید نمیدانم پس منکر و نکیر
میکویند لا دریت و لا هدیت و لا افلحت یعنی هرگز ندانی و هرگز
هدایت کرده نشوی و هرگز رستکار نشوی پس باش در تعب و زحمت
تا روز قیامت نهم اعتقاد من در حالت عالم برزخ آنست که چون
سئوال قبر تمام شود ارواح درست اعتقادان را بدار السلام نقل میکنند که
آن در اطراف نجف اشرف است و ارواح بد اعتقادان را به برهوت که آن جاهیست
در حضرموت و حضرموت وادیست در یمن دهم اعتقاد بنده در
حشر و نشر اینست که حشر یعنی جمعیت روز قیامت را روز حشر میکویند چون
اولینان و آخرینان جمع میشوند چنانکه حق سبحانه و تعالی خبر داده که فحشرناهم

فلن

فلن نغادر منهم احدا یعنی جمع میکنیم همه کس را و کسی را باقی نمیکذاریم و نشر
یعنی متفرق است یعنی خوب و بد از هم جدا میشوند چنانچه فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر یعنی از هم جدا میشوند گروهی را به بهشت میبرند و گروهی
بجهنم دیگر اعتقاد دارم که حساب حق است و کتاب حقست و نطق اعضا
حق است اعضا بر کردار و اعمال خود شهادت میدهند و حتی موئی
در حدیث معتبر وارد شده که چون حساب بنده بشود او را بجانب
جهنم امر شود و ملائکه غلاظ شداد او را بجهنم بکشند در ین وقت موی مژه
او فریاد کند که مرا بر ین بنده کواهی است پروردکارا رخصت فرمائی
که من اقامت شهادت کنم حق تعالی فرماید که بنده ما را بر کردانید تا مژه
او اقامت شهادت کند پس او را بمقام حساب بر کردانند حضرت ارحم
الراحمین فرماید که ای موی مژه چه شهادت داری بر بنده ما آن موی
کوید ای پروردکارا من این شهادت دارم که روزی این بنده ترا یاد
کرد از ترس تو رقت کرد انقدر آب از چشم او بیرون آمد که من تر شدم
حق تعالی عظم احسانه و جسم امتنانه میفرماید که غفار او را باین قدر گریه بخشیدیم
پس منادی ندا کند از جانب اکرم الاکرمین که الا ان هذا عتیق الله
بشعرة من اشفار عینه یعنی ای مردمان بدانید که این بنده آزاد کرده
خداست بیکموی از مژه خود و دیگر اعتقاد من در حوض کوثر آنست که
خدا تعالی در روز قیامت به پیغمبر خود حوضی عنایت میکند که عرض آن
از شهر ایله است تا شهر صنعا که یکی در طرف مشرق است و یکی در طرف مغرب
و بنای الحوض از یاقوت و زمرد و مروارید است و در کنار الحوض
قدحهاست بعدد ستارهای آسمان و ساقی آن حوض حضرت امیر المؤمنین

وحضرت فاطمه سیدة نساء العالمین ویازده فرزند او که امامان طاهرین
علیهم صلوات الله اجمعین خواهند بود هر کس ازان جرعه بیاشامد هرگز
تشنه نشود ودیگر اعتقاد من آنست که تطایر کتب در قیامت حق است
یعنی نامهای عمل پرواز میکنند بقدرت قادر بیچون از جانب راست
بجانب چپ پس اگر بدست راست قرار گیرد آنکس اهل نجات
خواهد بود واگر نعوذ بالله بدست چپ قرار گیرد آن کس اهل عذاب
وهلاک باشد ودیگر اعتقاد من در شفاعت آنست که خدای کریم در
قیامت مرخص بسازد انبیا واوصیا وخلص مؤمنان را که گناه کاران را
شفاعت کنند رزقنا الله شفاعتهم یوم الدین بجاه محمد وآله المعصومین
ودیگر اعتقاد من در میزان آنست که در قیامت خدای عادل اعمال
بندگان را وزن میکند اما کیفیت آن بتواتر معلوم نشده است مجملاً
اعتقاد دارم که وزن اعمال حق است دیگر صراط را حق میدانم وآن
جسری است که بر روی آتش دوزخ می باشد ودر احادیث بسیار وارد شده
که طول آن سه هزار سال راه است واز مو باریکتر است واز آتش
گرم تر واز دم شمشیر برنده تر است واعتقاد من در بهشت وجهنم
آنست که بهشت وجهنم الحال مخلوق اند ومکان بهشت آسمان هفتم
وجهنم مکانش زمین هفتم است اما در روز قیامت گر آسمانها بچیده میشود
وبهشت نزدیک میشود چنانچه اشاره بان شده در قرآن مجید حمید
که اذا الجنة ازلفت یعنی هرگاه بهشت نزدیک شود وجهنم هم بالاخره
آمده وظاهر میشود چنانچه پروردگار عالمیان فرموده که وبرزت الجحیم
للغاوین یعنی جهنم بروی زمین ظاهر شود برای گمراهان اعتقاد من

آنست

من آنست که بهشت مشتمل است بر انواع نعمتهای جسمانی از حور وقصور وولدان
وغلمان وانهار واشجار واثمار رزقنا الله الجنة وجمیع المؤمنین
وجهنم مشتمل است بر انواع عذابهای جسمانی از غلها وزنجیرها
ومارها وعقربها وصدید وحمیم وزقوم ویحموم اعاذنا الله وجمیع المؤمنین
والمسلمین من النار بفضله واعتقاد من در باب رجعت که در آخر
الزمان میشود اینست که جمعی از خوبان وبدان بدنیا رجوع میکنند ومنکر
رجعت را کافر میدانم وخروج دابة الارض را حق میدانم ودابة الارض
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدانم ودخان وخروج سفیانی وخروج
دجال را هم حق میدانم وکل ما اخبر الله واخبر رسوله الصادق صلی الله
علیه وآله واخبر الصادقون من آل الرسول همه را حق میدانم ومخالفان
ومکذبان اینها را کافر وزندیق وملحد وبیدین میدانم ای برادران دینی
خدا را شاهد میگردانم وکفی بالله شهیدا وانبیاء واوصیاء وجمیع خلق
خدا را از اهل ارض وسما وشما را که در قیامت شهادت برین
عقاید دینیه من بدهید که دست آویز من در قیامت همین است
والا از عملیات ذره امیدوار نیستم والسلام علی من اتبع الهدی وصلی
الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین

این نسخه عقاید در روز جمعه چهارم شهر رجب از روی نسخه
که مؤلف بخط شریف خود استکتاب نموده بقلم شکسته تحریر
یافت جناب ادریس الهی همه را موفق گرداند باین عقاید از دار
دنیا رحلت و به نعیم ابدی فایض و بهره مند گرداند بمحمد وآله الاوایل

در شرح مونس الابرار از کلام مغفور السعید آخوند مولانا محمد طاهر

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین **اما بعد**

بداکه چون محتاج رحمت اله قادر محمد طاهر این قصیده را که بمونس الابرار موسوم

است ومنقبت حضرت امیر المومنین وسید الوصیین ومطلوب العالمین وشفیع

شیعه یوم الدین ترتیب داده مشتمل بود بر معنی چند که غیر علما ادراک فهم

آن نتوانند نمود بر بعضی مشکلات آن شرحی نوشت که از آن خاص وعام بهره

مند توانند شد وانرا بتحفه الاخیار موسوم ساخت وامید دارد که حق تعالی

این افتاده را بدست باری بتوفیق از خاک برداشته بثواب عظیم سرافراز گرداند

وشیعیان را بخواندن وشنیدن ونوشتن آن اجر جمیل کرامت فرماید **بدانکه**

از حضرت رسول الله صلی الله علیه واله نقل شده که فرمودند بدرستیکه الله تعالی گردانیده است

از برای برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام فضیلت که از بسیاری آن را نمیتوان شمرد پس

اگر کسی ذکر کند فضیلتی از فضایل او را همیشه ملایکه از برای او طلب امرزش می نمایند

تا انکه باقی از آن نوشته باقیست وهر که گوش دهد وبشنود فضیلتی از فضایل

او را الله تعالی می آمرزد او را هر گناهی را که بگوش کرده باشد وهر که نظر کند

بر فضیلتی از فضایل آنحضرت می امرزد هر گناهی که به نظر کرده باشد واین طرفه است

که این حدیث را سنیان هم نقل کرده اند وبا این حال ابا بکر وعمر را بر آن عالی

جناب مقدم میدارند واین بنابر آن است که محبت و بینائی ایشان کور دل ساخته

ومیان حق وباطل فرق نمیتوانند نمود و دیگر از حضرت امام ضامن صلوات الله علیه

نقل شده که هیچ مؤمنی نیست که شعری در حق ما بگوید و ما را بدان مدح کند مگر اینکه
بنا کند از برای او الله تعالی در جنت شهری که از دنیا هفت مرتبه فراخ تر باشد و
بدیدن او بیایند در آن شهر جمیع ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل الحمد لله رب العالمین

بجوان دیده نوشتیم بر در و دیوار ٭ که چشم مردمی از خلق از زور کار مدار
مگیر انس بکس در جهان بغیر خدا ٭ بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار
فریب نرمی ابنای روزگار مخور ٭ که هست نرمی ایشان برنگ نرمی مار
همیشه در غم خواب و خورند و منصب و جاه ٭ کنند مثل عروسان حجله نقش و نگار
چو روز ظاهرشان پر صفا و نورانی ٭ درونشان چو شب تیره رنگ تیره و تار
همیشه در پی آزار یکدیگر باشند ٭ همه نموده شعار نفاق کرده دثار
تمام غرقه دریای حرص و طول امل ٭ همه مقید زنجیر و موجه اپند از
جمیع خسته و بیمار بهر سیم و زرند ٭ دوای علتشان هست شربت دینار
ز غایت طمع و حرص بهر بگرفتن ٭ شوند دست سراپا برنگ شاخ چنار
خورند از سر جرأت حرام از غفلت ٭ نمیکنند لبی تر بآب استغفار
زنند وی ذوق چنان میخورند مال حرام ٭ که اشتران علف سبز را بوقت بهار
بگوششان نشود آشنا حکایت مرگ ٭ اگر کنی به تب و روز نزدشان تکرار
نمیشوند بمردن از آن جهت راضی ٭ که کرده اند عمارت درین شکسته حصار
چو غافلند ز دار البقا از آن خوشدل ٭ نشسته اند درین دیر بی در و دیوار
جماعتی پی تسخیر ابلهان پوشند ٭ کلاه و خرقه و عرعر زنند مثل حمار
کنند رقص چو آواز مطربان شنوند ٭ کنند آه ز بهر بتان لاله عذار
کنند نغمه سرائی چو مطربان اما ٭ بهانه کرده خدا بهر گرمی بازار

بدل

بدل نباشدشان ذره ز مهر خدا ٭ اگرچه لاف محبت زنند لیل و نهار
بجز نباشدشان جز هوای کاکل و زلف ٭ بسر گواه بود ذات عالم الاسرار
هوای دار انا الحق فتاده بر سرشان ٭ از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار
ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند ٭ زنند لاف انا الحق از آن جهت بسیار
زنند لاف خدائی بذکر سبحانی ٭ همین کم است ز اینان کفوران نار

بدانکه چون حلاج و تابعانش دعوی وحدت وجود میکرده اند از این جهت انا
الحق میگفته اند و بایزید سبحانی میگفته بدانکه حاصل دعوی ایشان
اینست که حق تعالی بمنزله دریاست و خلق بمنزله موجهای دریاست و موج در
واقع عین دریاست و بدانکه این مذهب باطلست و برخلاف آن چیزیست
که از کلام خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام ظاهر میگردد و از طریق معلوم
میشود که شکی نیست که صاحب این اعتقاد کافر است و از دایره اسلام
بیرون است و مخفی نماند که اعتقادات باطل این جماعت بسیار است و اینکه فقیر
درباب این جماعت میگفتم و خود را در بیان حال باز نمیداریم بنابر این است
که حدیثی در کتاب کلینی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده و مضمونش
اینست که چون بدعت در امت من ظاهر شود باید که ظاهر سازد عالم علم
خود را و اگر نکند بر اوست لعنت خدا و شکی نیست که کار این جماعت بکنند
بدعتست و خلاف کفر خدا و رسول است و پوشیده نماند که طریقه که در میان
این جماعت متعارف است غیر طرز و طریقه منتجب اولاد سید المرسلین و والد
السلاطین و الخواقین شیخ صفی الدین رحمه الله علیه و مخفی نماند که طریقه این جماعت
پیروان حلاج و بایزید اند هرگز در میان صحابه پیغمبر و اصحاب و ائمه معصومین
و تابعان ایشان نبوده و علما در کتابهای که در بیان احوال ائمه و اصحاب

عقل

ایشان نوشته‌اند کسی را نام نبرده‌اند که صاحب این اوضاع و احوال خبیثه بود و از این جهت
است که اولیای که این جماعت ایشان را از پیران خود میدانند و شیعه‌اند یکی از ایشان
از شهرهای مشهور شیعه مثل قم و سبزوار و حله و جبل عامل و غیر آن نبوده‌اند و از این
جهت است که در این شهرها خانقاه قدیم پیدا نشده و در شهرهای که همیشه مردمش
سنی بوده‌اند خانقاه قدیم بسیار بهم رسیده و ملا جامی در نفحات ذکر نموده که اول
خانقاهی که بنا شده در رمله شام بوده و امیر گبران از برای این جماعت ساخت
و سببش آن بود که امیر گبران روزی سوار بود دید که دو کس از این جماعت که از اهل وجد
و سماع‌اند بیکدیگر رسیدند و با هم آشنائی و مهربانی نمودند و چون از هم جدا شدند
امیر گبران گفت که پیش از یکی از این دو کس پرسید که شما با هم آشنا بودید در جواب
گفت که نه امیر گبران گفت که پس چون بایکدیگر رسیدید این قدر مهربانی کردید
درویش در جواب گفت که این طریقه ماست پس امیر گبران را خوش آمد و از و
پرسید که جائی دارید که در آن جا جمعیت کنید در جواب گفت نه آن گبر ملعون
امر کرد که در آنجا خانقاهی بسازند که در آنجا جمعیت کنند ای عزیزان فکر کنید که
خانقاهی که ابتدای بنای آن از گبری بوده ببین فیض آن در چه مرتبه خواهد بود و تحقیق است
که آن گبر ملعون بفریب شیطان بنای خانقاه نمود که رونق از مسجد که خانه خدا است
برود و صاحب کتاب حیاة الحیوان گفته که اول کسی که رقص و وجد اختراع نمود
تابعان سامری بودند بعد از آنی که ایشان گوساله پرستی باز داشت ایشان
بر گرد گوساله وجد و رقص مینمودند و علامه حلی رحمه الله علیه در بعضی از کتابهای
خود ذکر نموده که عبادت صوفیه رقص و دست زدن و غنا است و این عمل
کافران است که در زمان کفر میکردند حق تعالی ایشان را در کلام مجید باین عمل عیب
فرموده‌اند و گفته وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً و ملا جامی باز
در نفحات از شیخ عقتری کلامی نقل نموده که مضمونش این است که نام صوفی از

زمان

زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا دویست و یک سال بعد از حضرت
رسول الله نبود و چون مذهبها در میان مردم بسیار شد سنیان و زاهدان و ریاضت
کشان خود را صوفی خواندند ابو هاشم صوفی است و از سفیان نقل کرده‌اند که میگفته
که من ندانستم که صوفی چه بود تا ابو هاشم صوفی را ندیدم و سفیان از دشمنان اهل بیت
و از پیشوایان سنیان است و در کتاب کلینی مذکور است که این بی ادب بمجلس حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام آمده بر آن حضرت اعتراضی نمود پس آن حضرت او را الزام نمود
بیرون رفت و باز مضمون کلام ملا جامی این است که بعد از ابو هاشم ذو النون مصری
بود که طریقه این جماعت را رواج داده و ذو النون سنی بوده و شاگرد مالک ابن انس
که امام سنیان است بود و فقه و حدیث سنی را در پیش مالک خوانده و بعد از ذو النون
جنید رواج این طریقه داده و شبلی بهم رسید طریقه این جماعت را بر سر منبر ذکر نمود
و آشکارا ساخت و جنید میگفت که ما این علم را پنهان در سردابها و خانها
میگفتیم شبلی آمد و آشکارا کرد و صاحب تبصرة العوام که از علمای بزرگ شیعه است
این طایفه را شش قسم کرده و گفته که همه سنی بوده‌اند و پوشیده نماند که این رواج
که این جماعت عمر و عثمان و ابو بکر را دادند هیچ طایفه از سنی ندادند چرا
که پادشاهان سنی بنا بر عداوتی که با اهل البیت پیغمبر داشتند از برای این
جماعت خانقاه بسیار ساختند و ایشان را تعظیم تمام نمودند و ایشان
حیلها کردند که عوام ایشان را از اهل کرامات و معجزات بدانند و مریدان ایشان
بطمع نان و حلوا کرامات بسیار ساختند و بایشان نسبت دادند تا آنکه کرامات
از برای گربه خانقاه خود نقل نمودند و ملا جامی در نفحات از برای گربه خانقاه
ابو العباس نهاوندی کرامات نقل کرده و گفته که چون آن گربه بمرد ابو العباس

نام نهادند و اول کسی که او صح

کفت که وی را در قبر کینه و زیارت گاه بسازید و ملا جامی گفته که میگویند که قبر آن الحال
ظاهر است ای مسلمانان به بینید که دین خدا را چون خراب ساختند و معجزات و
کرامات که دلیل پیغمبری پیغمبران و امامت ائمه است سبک و کم به سنیت کرده‌اند
و از جملهٔ حکایتهای عزیب که ملا جامی باولیای سنی نسبت داده آنست که زنی
از اصفهان دستمال سر خود را به بالای منبر شیخ عبد القادر گیلانی در بغداد
انداخت در وقتی که شیخ عبد القادر در منبر بود و باز دست خود را از اصفهان
دراز کرد و دستمال خود را از دوش شیخ عبد القادر بر داشت و از زنی
دیگر نقل نموده که فاطمه نام داشت که زنی آمد و التماس فاتحه کرد فاطمه از
برای وی فاتحه خواند و گفت که فاتحه را صورتی میسازم و میفرستم که
حاجت او را برآورد از شیخ محی الدین نقل نموده که گفت که دیدم فاطمه
فاتحه را صورتی ساخت و آن صورت رفت و حاجت آن زن را
برآورد و اگر کسی خواهد که مزخرفات اهل جماعت را بداند باید که نفحات
و تذکرة الاولیا را مطالعه نماید پس اهل جماعت با این دعواهای دروغ
عوام را فریب میداده اند و با اینحال دعوی دوستی ابو بکر و عمر و عثمان
مینموده اند و ایشان را رواج میداده اند و ملا جامی نقل نموده که خرقهٔ
ابو بکر در پیش شیخ ابو سعید ابو الخیر بود و شیخ در وقت عبادت آن خرقه را
می پوشید پس بنابرین شیعیان و دوستان امیر المؤمنین را لازم است
که از طرز و طریقهٔ اهل جماعت که شعار سنیان است پرهیز و اجتناب
کنند و بدانکه از اعتقادات باطل اهل جماعت که مخالف مذهب اهل سنت
است

آنست که گفته اند که چون کسی بمرتبهٔ حقیقت رسد از وی شریعت ساقط میشود
و ملای روم در خطبهٔ مثنوی ذکر این کرده و علامهٔ حلی در بعضی از کتابهای خود
ذکر نموده که به حایر کربلا داخل شدم دیدم که مردمان نماز کردند و در میان
ایشان یکی نماز نکرد از سببش پرسیدم گفتند واصل شده یعنی بحقیقت
رسیده و عبادات از وی ساقط شده بدانکه اهل جماعت را اعتقاد به نماز
و حج و باقی طاعات نیست و ابن بابویه قمی که از بزرگان شیعه است در
کتاب اعتقادات خود گفته که علامت تابعان حلاج ترک نماز است و دعوی
تسخیر جن و دعوی کیمیاگری است و ملا جامی در نفحات در باب محمد
معشوق که در زمان خود بهر اهل خراسان بود ذکر کرده که خواجه عین القضاة
همدانی در بعضی از رسایل خود گفته که محمد معشوق نماز نکردی و از خواجه
محمد حمویه و از خواجه احمد غزالی شنودم که در روز قیامت صدیقان را تمنا
باشد که کاشکی که خاکی بودندی که روزی محمد معشوق قدم بران خاک نهادی
ای عزیزان به بینید که این گمراهان را که اعتقاد ایشان اینست که محمد معشوق
با آنکه بی نماز بود صدیقان که بهترین مردمانند در روز قیامت آرزو خواهند
نمود که کاشکی خاک پای او بودندی و شک نیست که صاحب این اعتقاد کافر است
و باز ملا جامی در نفحات از شیخ الاسلام که نام او عبد الله انصاری است و از
سنیان متعصب است و از پیران متصوفه است نقل کرده که او گفته که من
کسی را می شناسم که بموسم حج رفت و بزیارت ابو الحسن خرقانی حج نکرد
که زیارت او را آنچه حج نشود به بینید ای مسلمانان که اهل جماعت چه اعتقاد
بحج دارند که زیارت پیر نحس خود را بر حج مقدم میدارند و زیارت
پیر را به حج آنچه تمکنند بدحال به بینید که این اعتقادها را چون با مسلمانی

جمع میتوان کرد دیگر از اعتقادهای باطل اجماعت گویا اینست که جایز میدانند که کسی برصفت
مثل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میشود و یا بهتر از وی و شک نیست که این اعتقاد
کفر محض است و ملا جامی در کتاب نفحات نقل کرده که شمس تبریزی در اثنای سیاحت
بقونیه رسید و در آن وقت ملای رومی در آنجا مدرس بود پس ملا را سوار دید رفت و رکاب
و عنان مرکبش را بگرفت و گفت یا امام المسلمین بایزید بزرگتر است یا مصطفی
پس ملا جواب داد که مصطفی صلی الله علیه و آله بزرگترین عالمیان است چه جای
بایزید است شمس تبریزی گفت پس چه معنی دارد که مصطفی صلی الله فرموده
که ما عرفناک حق معرفتک و ابویزید گفته سبحانی ما اعظم شانی و دیگر اینکه
از شرع حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معلوم میشود آنست که از
محل تهمت اجتناب باید نمود و در میان مردم کاری نباید کرد که باعث
تهمت و بدنامی شود و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم
السلام مدح نموده اند ناموس و غیرت را امر فرموده اند که مردم
زنان و فرزندان خود را از نامحرم دور گردانند و ایشان را بکسی ننمایند
و گویا اعتقاد اجماعت بر خلاف اینست چرا که ملا جامی باز در تتمه حکایت
ملاقات ملای روم و شمس تبریزی گفته که ملا دست شمس را گرفته به برد
و بمدت سه ماه در خلوتی شب و روز به روزه وصال نشستند که
اصلا بیرون نیامدند و کسی را زهره نبود که در خلوت ایشان در آید روزی
مولانا شمس الدین از مولانا جوانه زنی التماس نمود مولانا حرم خود را
دست گرفته در میان در آورد و دیگر گفت که نازنین پسری میخواهم
فی الحال فرزند خود را پیش آورد و بعد از آن قدری شراب طلب نمود که

که ذوق

ذوقی کند و مولانا بیرون آمد و زن و فرزند را پیش شمس گذاشته سبوی
از محله یهودان پر کرده بیاورد ای مسلمانان ببینید که این اداب و طریقه
موافقست با مذهبی که اهل بیت علیهم السلم دارند و با دین اسلام جمع میشود یا نه
بل بلکه موافق انصافست بدان عمل نمایند و بدانکه روزه وصال که ملا و شمس
تبریزی داشته اند طریقه سنیان است و بمذهب شیعه حرامست و دیگر از گفتگوهای
باطل اجماعت آنست که میگویند که ما به شنیدن نام خدا و کلام خدا بی اختیار بچرخ
می آئیم و بیهوش می افتیم و ائمه علیهم السلام این عمل را مذمت فرموده اند
چرا که در کتاب روضة الواعظین حدیثی نقل شده که مضمونش اینست که
جابر گفت که بحضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم که قومی هستند که هرگاه ذکر کنند
چیزی از قرآن را یکی از ایشان چنان بیهوش می افتد که گمان میکنی که اگر دست
و پای او را ببرند خبردار نشود پس حضرت از روی تعجب فرمودند که سبحان الله
این از شیطانست خدا ایشان را باین امر نفرموده بلکه خواسته است که
نرمی و نازکی دل و رقت چشم و ترس ایشان را حاصل شود مثل این حدیث
که در کتاب کلینی مذکور است پس از این حدیث معلوم میشود که چرخ زدن و بیهوش
شدن اجماعت همه از فریب شیطانست و اینطور فهم است که بعضی از شیعیان
مانند قاضی نور الله شوشتری پنداشته که جماعتی از این قوم شیعه بوده اند و
ایشان را بر غفلت در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده و نیافته که چنانچه کفر با اسلام
جمع نمیشود طریقه اجماعت با تشیع جمع نمیشود امید که حق تعالی برحمت بی غایت
خود از تقصیرات او درگذرد الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله
جمیع پیر و حلاج و بایزید و جنید تمام بخیر از شرع احمد مختار

ز جهل در همه عمر خویش در ره دین ٭ تمیز و ندبطر ز ائمه اطهار
کنند دعوی تسخیر جنیان بدروغ ٭ که تا کنند اولاغ ان الناس رافار
زنند دستک رقصند ای مسلمانان ٭ نهید پنبه بگوش و کنید استغفار
زنند چرخ ز جهل و نهاده طاعت نام ٭ کنند دین خدا را بلعب و بازی خوار
نمیرسند بجائی اگر تمامی عمر ٭ زنند چرخ بپائی چو اشتر عصار
کنند عاشقی امردان و میگویند ٭ بود مجاز پل عشق حیدر کرار
خدا گواه مثبت انکه عاشقی هرگز ٭ نبوده است ز دین خدای جنت و نار
طریق حیله و ترک نکاح و حیوانی ٭ نبوده است ز آئین حیدر کرار
بنای قاعده دینشان بود بر جهل ٭ ز اهل دانش و بینش ازان کنند کنار
ز راه شرع برون میبرند مردم را ٭ حذر کنید ازینقوم یا اولوا الابصار
رهی که غیر شریعت بود دلیلش باشد ٭ ره ضلالت و سر منزلش بود سردار
که دیو نفس تو همدست گشته با ابلیس ٭ که از کف تو ربایند این در شهوار
سرت بافسر عزت بلند کیگردد ٭ ز سر برون نکنی تا علاقه دستار
محل امن مدان اینجهان فانی را ٭ برون فرست متاعت ازین سپنجی حصار
چو مرغ خانه مقیم زمین چرا شده ٭ اسیر خاک مذلت تو خویش مگذار
ترا پریدن با قدسیان بود ممکن ٭ بیا و رشته غفلت ز بال خود بردار
ترا مشاهده حق اگر بود مطلب ٭ بیا و پرده پندار از میان بردار
بدانکه بندگان خدا هرگاه ترک پندارهای بیفایده دنیا نمایند و متوجه
خدا شوند و بذکر و فکر بگذرانند و به سنتهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله

عمل نمایند روشنائی در دل ایشان بهم میرسد که بآن روشنائی تمیز میان حق
و باطل مینمایند پس گویا حق را می بینند و آن روشنائی دل سبب این میشود
که حق تعالی را فراموش نکنند و همیشه او را حاضر و ناظر دانند چنانچه گویا او را
می بینند پس معلوم شد که حق که درین بیت واقع شده مراد ازان حق تعالی باشد
و میشود که حق در برابر باطل باشد و بهر دو وجه معنی درست میشود و ازین
معنی دو بیت ظاهر میشود چرا که شخصی که بذکر و فکر صاحب روشنائی شود
با قدسیان که ملائکه اند هم پرواز میشود چرا که این حال وصف ملائکه است
و از صحبت مرغان خاکی که مردمان غافلند که بلهو و لعب دنیا مشغول شده اند
خلاص میگردد الحمد لله رب العالمین
طواف کعبه قرب است گر ترا مقصد ٭ برون ز شارع خوف و رجا مرو زنهار
مده ز دست ره جاده راه راست برو ٭ مگیر یکسر مو جانب یمین و یسار
بدانکه از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده و حاصلش اینست که بنده باید
که در تمام عمر در میان خوف و رجا باشد و خوف بمعنی ترس است و رجا
بمعنی امیدواری پس باید که بنده همیشه از عذاب خدا بترسد و برحمت
خدا امیدوار باشد اما باید که هیچکدام بر دیگری زیاده نباشد مگر وقت مردن
که در انوقت باید که امیدواری زیاده از ترس باشد و بدانکه خوف و رجا
از برای کسی خواهد بود که پرواز نموده بمحل قرب الهی برسد بمنزله دو بال است
پس اگر یکبال دراز تر از بال دیگر باشد پریدن ممکن نخواهد بود و ازین جهت است
که کسی که ترس بر او غالب شد و از رحمت خدا نا امید شد دیگر میل بطاعت
و عبادت نمیکند و همچنین کسیکه امیدواری او غالب شد و بکرم خدا اعتماد نمود

این دو بیت بمعنی حدیثی است

اینم حاصل ز شکر حق تو بغیر حاصل نخواهم از ... ز جلال دیگر

بطاعت و عبادت میل بشود و از جمله احادیثی که در باب خوف و رجا وقع شده این حدیث است
که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که لیس من عبدٍ مؤمنٍ الا فی قلبه نوران نور
خیفةٍ و نور رجاءٍ لو وزن هذا لم یزد علی هذا ترجمه‌اش اینست که نیست هیچ
بنده مؤمنی مگر آنکه هست در دل او دو نور یکی نور خوف و یکی نور رجا و اگر یکی را
وزن نمایند بر دیگری زیاد نباشد الحمد لله رب العالمین
ز درد حرص و طمع حال دل بتر زانست ٭ بکن تو فکر علاجی ز بهر این بیمار
همیشه در پی تشخیص حال دل میباش ٭ دمی تو نبض دل از دست خویش مگذار
زیاد مرگ بده نفس خویش را جلاب ٭ که گشته است در آن جمع خلطهای بسیار
معنی این حدیث آنست که بدانکه چنانچه بدن آدمی بیمار میشود و محتاج بدوا
و علاج میگردد همچنین نفس آدمی هم بیمار میشود و مرضها بهم میرساند
و مرض نفس آدمی حرص است و طمع و درازی آرزو که آنرا طول امل
گویند و حسد و کینه و نفاق و عجب و تکبر و بسیاری میل بخورد و خواب و دوستی
امردان و محبت لهو و لعب و این مرضها تمام از غفلت و فراموشی
مرگ بهم میرسد پس اگر چنانچه کسی خواهد که خود را ازین مرضها پاک گرداند
قابل مجلس قرب الهی گرداند و از همنشینی پست همتان غفلت کیش خود را
وارهاند باید که جلاب ذکر مرگ بیاشامد تا آنکه خلطهای که شده از
نفس او دفع شده مرض بصحت مبدل شود و بدانکه یاد مرگ را ثواب
بسیار است و در کتاب کلینی نقل شده اینست که حسن صیقل گفت که از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که روایت شده که تفکر ساعتی
بهتر است از اینکه یک شب بعبادت قیام نمایند پس تفکر چگونه باید کرد حضرت
در جواب فرمودند که چون بخرابه یا خانه نظرت افتد بگویی که کی اند
ساکنان

ساکنان تو و کجایند بنا کنندگان تو تو چرا تکلم نمیکنی و بدانکه روش فکر چنانچه
در نفس اثری کند و فایده بخشد آنست که با دل خالی در گوشه نشسته یاران
و مصاحبان و دوستان را یک یک یاد نمائی و در صورتهای ایشان فکر کنی و
اندیشه نمائی که در زمان حیات چون بود و الحال چون شده و چشمان بینای ایشان
با آنهمه صفا و بینائی چگونه بر رخسارشان روان شده و گوشهای ایشان چون
از شنیدن افتاده و دستهای که بدان انواع خطها و نقشها حاصل میشد از
کار افتاده‌اند و دستها و پاهای که مرکب رونده تن بود و چون از پای در آمدند و بند
بند آن از هم جدا شده و دیگر فکر نمائی که جای ایشان در خانها و مسجدها و دکانها
چون خالی شده و دیگران بر جای ایشان نشسته و زنان بیوه و طفلان یتیم گر
دیدند
و چون ازین نوع فکرها فارغ شوی باید که متوجه حال خود شوی و فکر نمائی که
عنقریب حال تو نیز مثل حال ایشان خواهد شد و چون باین نوع فکر مداومت
نمائی دلت از کدورتها پاک گردد و از روشندلان بیغش بی و عاقلان صاحب
یقین گردی و بهتر آنست که طوماری درست نمائی و نام یاران و مصاحبان
مرده را در آن بنویسی و مکرر آنرا مطالعه نمائی و از برای ایشان از حق
تعالی طلب آمرزش کنی و از ایشان پند گیری و عبرت گیری الحمد لله رب العالمین
بخوف و خشیه پاک کن زمین دل را سخت ٭ در آن ز مهر خدا تا توانی تخم بکار
بکن ز چشمه اخلاص آب یاری آن ٭ که تا بروز جزا حاصلت شود بسیار
چون هست منظر دل منزل محبت او ٭ ز مهر غیر در آن خانه ذره مگذار
چو نقد دل بود ش سکه غیر مهر خدا ٭ شمار قلب کن آن را و ناتمام عیار
نه هر که لاف محبت زند بود صادق ٭ مشو از آنان محبان تو اکثر اخبار

بدانکه حاصل معنی این حدیث آنست که تحصیل محبت حضرت پروردگار که مقصد
اصلی عالی همتان دیندار است باید نمود بدانکه مرتبهٔ محبت بغایت عالیست
و صاحبان این مقام عالی مقربان بارگاه حضرت الهیند و از حضرت امام
جعفر صادق ع نقل شده که مردم حق تعالی را به سه نوع عبادت میکنند جماعتی
عبادت میکنند از ترس دوزخ و این طاعت غلامانست و جماعتی طاعت
مینمایند بطمع بهشت و این طاعت مزدورست و جماعتی عبادت و طاعت
مینمایند بنابر محبتی که بخدا دارند و این طاعت آزادمردانست و بدانکه طریق
تحصیل محبت حضرت اله آنست که بعد از آنکه میدان جلاب ذکر مرگ خود را
بذکر پروردگار و فکر در آثار مثل زمین و آسمان و روز و شب و خلقت انسان
و حیوان و غیر آن مشغول سازی و فکر در انواع نعمتها که بتواتر ازانی فرموده
بنمائی پس هرچند فکر زیاده میشود معرفت و محبت زیاده میشود و در کتاب کلینی
از حضرت امام جعفر صادق ع نقل شده که افضل العبادة ادمان
الفکر فی الله و فی قدرته و ترجمه اش اینست که افضل عبادات پیوسته فکر در خدا و قدرت
خدا کردن است و بدانکه سبب آنکه فکر در قدرت و آثار خدا از همه طاعت
افضل است اینست که فکر موجب معرفت و محبت پروردگار است و تحصیل
معرفت و محبت بیشک از همه طاعتها بهتر است پس سزاوار آنست که بنده بعد از
ادای واجب و سنت و فکر در آثار پروردگار مداومت نماید و بدانکه نه هر که
لاف محبت میزند صادقست بلکه نشان محبت آنست که حق تعالی در این آیه
نشان داده بدان میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و ترجمه این
آیه آنست که حق تعالی بحضرت پیغمبر صلوات الله خطاب میفرماید که بگو ایشان را

جعفر صادق ع

که اگر

که اگر شما خدا را دوست میدارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد پس
ازین آیه معلوم میشود که نشانهٔ محبان خدا آنست که پیروی حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام نمایند پس اگر کسی دعوی دوستی خدا نماید و در پیروی حضرت
پیغمبر تقصیر کند در دعوی خود کاذب خواهد بود و بدانکه تابعان حلاج خود را
عاشق مینمایند و نسبت عشق بحضرت باری تعالی میدهند و چون عشق نام
مرضیست که از سودا عارض بیماران میشود و حکما علاج آنرا در کتابهای طب
بیان کرده اند بنابراینست که اهل بیت پیغمبر که هادیان راه محبت اند لفظ عشق را
در کلام و دعای خود ذکر نمیکنند و بحضرت باری تعالی نسبت نمیدهند و
بلفظ محبت و شوق اکتفا میفرمایند پس تابعان ایشان نیز باید که
متابعت ایشان نموده لفظ عشق را بباری تعالی نسبت ندهند الحمد لله رب

العاشر

تو لاف عزت مهر یابد تا رضا بقضا ✱ ز ریشه وسوسههای چرا و چون بردار
شوی سر آمد آفاق در محبت حق ✱ زنی اگر کل تسلیم بر سر دستار
رسی چو خضر بسر چشمهٔ حیات یقین ✱ بپای توکل اگر شوی تو سوار
بدانکه حاصل دو بیت اول اینست که هرکس که دعوی محبت مینماید باید که بقضا
کردهای خدا راضی باشد و وسوسه اینکه خدا چرا چنین کرده و چرا چنین نکرده
از خاطر بیرون کند و هر حکمی که خدا فرموده تسلیم کند و راضی شود و دل
تنگ نباشد و اگر چنانچه صاحب رضا و تسلیم نباشد در دعوی محبت صادق
نخواهد بود و معنی این بیت سیوم آنست که اگر کسی صاحب توکل بوده باشد
بسر چشمهٔ یقین بغایت عالیست و معنی یقین آنست که بگفتهٔ خدا و رسول صلعم
الجنان اعتقاد داشته باشی که گویا آنرا میبینی و اغلب از تقوی و ورع و پرهیزکاری
و عبادت و ذکر و فکر بهم میرسد و در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق

خواهد رسید و بدانکه
مرتبهٔ اس بالاتر از ع
است و مرتبهٔ یقی

علیه السلام نقل شده که آنحضرت گفت که حضرت رسول الله صلعم نماز صبح را در مسجد
گذارد پس نظر کرد جوانی را دید که او را پینه دست میدهد و سری می
جنبانید و با رنگ زرد و بدن لاغر و چشمان در سر فرو رفته پس حضرت صلعم
گفت که ای فلان صبح را چون دریافتی گفت یا رسول الله صبح را دریافتم با یقین
پس حضرت را از گفته او عجب آمد پس گفت هر یقین را حقیقتی است پس
حقیقت یقین تو چیست پس جوان در جواب گفت که یا رسول الله یقین منست
که مرا غمگین ساخته و شب مرا به بیداری بسر آورده و میان روز مرا تشنگی
گذرانیده و نفس مرا از دنیا و آنچه در دنیاست چنان بی رغبت گردیده گویا
می بینم که اهل بهشت در بهشت تنعم میکنند و بر متکاهای بهشت تکیه زده با هم
آشنایی مینمایند و گویا که اهل دوزخ عذاب میکشند و فریاد میکنند و گویا
که آوازهای ایشان میشنوم از جهنم پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحاب
خود گفت که این بنده ایست که الله تعالی دل او را با یمان نورانی گردانیده
است پس بجوان گفت که ایمان را که داری هرگز از دست رها مکن پس
جوان گفت یا رسول الله از برای من دعا کن که در خدمت تو شهادت
روزی شود پس حضرت دعا کرد و در آن زودی در کفار در جنگ شهید شد
و بدانکه مقام یقین از همه مقامات بالاتر است و از حضرت امام صادق
علیه السلام نقل شده که حاصل معنیش اینست که ایمان یکدرجه از اسلام بالاتر است
و تقوی یکدرجه از درجه ایمان است بالاتر است و یقین یکدرجه از تقوی
بالاتر است و قسمت نشده است در میان مردمان چیزی کمتر از
یقین بود یعنی اهل یقین بغایت کمند پس راوی گفته که با آنحضرت
گفتم که یقین چه چیز است حضرت در جواب فرمود که یقین توکل بر خداست

و تسلیم

و تسلیم از برای خداست و رضا بقضای خداست و تفویض امر است بسوی خدا
یعنی نشانه یقین رضا و تسلیم و تفویض و توکلست و معنی رضا و تسلیم را
پیش ازین ذکر نمودیم و معلوم شد که تسلیم آنست که بنده تسلیم امرها
و حکمهای حق تعالی بکند و بهیچوجه از آن دلتنگ نباشد و بداند که هر چه
حق تعالی امر کرده و فرموده عین مصلحت است و رضا آنست
که بنده بکرده و قسمتهای الهی راضی بوده باشد و بهیچوجه از کرده و قسمت
پروردگار دلگیر نباشد و اعتقاد داشته باشد که آنچه حق تعالی کرده
و قسمت نموده تمام مصلحتست چنانچه بیمار زیرک عاقل بحکمتهای طبیب
حاذق مهربان راضیست و اگرچه داغ بر سراپای اندامش بسوزد
و این رضا بنا بر آنست که طبیب بی وقوف و بدخواه تو نیست
و هر چه میکند بنا بر مصلحت است و مخفی نماند که دعا کردن و مطلب
از خدا طلب نمودن با رضا و تسلیم منافات ندارد چنانچه بابی
حلاج فهمیده اند بلکه صاحب رضا و تسلیم بنا بر اینکه دعا عبادتست
و حق تعالی در کلام مجید امر بدان فرموده دعا میکند و مطلب بسیار
و کم خود را میطلبد و با اینحال اگر دعا مستجاب شود راضی اند و اگر مستجاب
نشود نیز راضی اند و مصلحت خود را در آن میدانند و تفویض بمعنی
کار خود را بخدا واگذاشتن است باین معنی که خواهش حق تعالی کار
ترا بتو وا نگذارد بلکه خواهی که مهمات ترا خدا تعالی چنانچه مصلحت
داند بسازد و خاطر جمع بوده باشد باینکه هر چه پروردگار میکند خیر است
و موافق مصلحتست چون غلام زیرکی که بداند که صاحب او کریم و رحیم

و دانا است

کارهای خود را بصاحب خود وامیگذارد چرا که دانسته است که هر چه صاحب
او برای او میسازد بهتر است که خود از برای خود بسازد پس غلام کارهای
خود را بصاحب واگذاشته از روی شوق و ذوق با جمعیت خاطر
بخدمتکاری مشغول میگردد و تو نپنداری که باید ترک کسب و طلب معاش
کرد چنانچه تابعان صلاح فهمیده اند چرا که کسب و طلب معاش عبادت
و ترک عبادت معقول نیست و از ائمه معصومین علیهم السلام احادیث
بسیار در باب کسب و طلب معاش واقع شده و از انجمله این حدیث است
که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که ان الله یحب المحترف
الامین ترجمه اش اینست که الله تعالی دوست میدارد صاحب پیشه
امین را و بیکاران را مذمت بسیار واقع شده و اما توکل پس معنیش
نه اینچنان است که تابعان صلاح فهمیده اند که صاحب توکل باید هر چه
ترک هر چه دارد بکند و بی زاد و راحله اختیار سفرها کند معنی نمانند
که این توکل نیست بلکه جهل محض است بلکه آنچه از کلام ائمه معصومین
علیه السلام ظاهر میشود آنست که صاحب توکل کسیست که اعتماد بر آنچه دارد
نداشته باشد بلکه اعتمادش بر خدا باشد چون غلام عاقلی که صاحب مهربان
و غنی کریمی داشته باشد اعتماد او بر صاحب است نه بر آن مالی که صاحب باو
سپرده پس اگر صاحب از وی مال سپرده را بگیرد دلگیر نمیشود و مضطرب
نمیگردد بلکه مصلحت خود را در آن میداند و از کلام ائمه معصومین علیهم السلام
معلوم میشود که قوت سال در خانه نگاه داشتن بتوکل ضرر ندارد و در
کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که سلمان فارسی

که در توکل

که در توکل سر آمد آفاق بود قوت سال را در خانه نگاه میداشت و جماعتی
باو میگفتند که تو قوت سال در خانه نگاه میداری شاید که تا سال زنده
نباشی در جواب میگفت که ای جاهلان شاید که تا سال زنده باشم و همچنین
سرمایه داشتن و بدان تجارت کردن قصوری ندارد و از ائمه علیهم السلام
منقولست که کسی اسراف نماید و احوال خود را همه صرف کند دعای او
در باب روزی مستجاب نمیشود و مدح کرده اند کسی را که میانه رو باشد
که چیزی صرف نماید و چیزی نگاه دارد و مذمت کرده اند بخیل و مسرف را
و همچنین در سفر اسباب ضروری با خود بردن بتوکل نقصانی ندارد
بلکه باید اعتماد بر آن اسباب نباید داشت و اعتماد بر خدا باید داشت
شود گشوده بروی دری ز خلوت انس ٪ اگر مراقبه سازی شعار و دثار
بدانکه معنی مراقبه آنست که بنده حق تعالی را بر خود حاضر داند چنانچه گویا
که او را می بیند و برین معنی اشارت است حدیثی که از حضرت رسالت
پناه صلوات الله نقل شده که اعبد الله کانک تراه فانه یراک
ترجمه اش اینست که عبادت کن خدا را چنانچه گمان کنی که او را می بینی
پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند و شعار جامه ایست که به بدن بچسبد
و دثار چیزی را میگویند که به بدن متصل نباشد مثل بالاپوش و لحاف
پس حاصل معنی اینست که هر که مداومت بمراقبه و ذکر نماید بر روی او
دری از خلوت انس گشاده میشود یعنی او را انس و الفت بحضرت باری تعالی
بهم میرسد بطریقی که اگر تنها باشد دلگیر نمیشود بلکه تنهائی باعث نهایت
فرح و سرور او باشد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله

خشوع نیت اخلاص روح اعمال است ٭ عمل چه دور شد از روح طاعتش مشمار
ریا و سمعه بود زهر در مزاج عمل ٭ بپا و کبر منه تا زین دو در عمل مگذار
بدانکه خشوع شکستگی و فروتنی و افتادگی دل و بدن است با آهستگی آواز
چنانچه بنده گناهکار را در پیش ملک جبار بهم میرسد و معنی نیت اخلاص آنست
که غیر خدا در طاعت هیچ چیز منظور نباشد و بر ظاهر است که عملی که از این دو
حالت خالی نباشد مقبول بارگاه حضرت آله نخواهد بود و این عبادت بمنزله
تمرد بلکه چون مردهٔ بی روح بیقدر و اعتبار خواهد بود بدانکه ریا بمعنی خود
نمائی در عملست و سمعه بمعنی خودنمائی در قولست الحمد لله رب العالمین
رواق دل که بود جایگاه یاد خدا ٭ در آن تو راه مده یاد غیر را زنهار
مکن تو یاد خدا را دمی ز دل بیرون ٭ که تا بر آن نه نشیند ز یاد غیر غبار
بغیر یاد خدا هر چه در دلت گذرد ٭ مرض شناس تو او را و محنتش مشمار
اسیر کاکل زلف بتان مکن خود را ٭ که روز کار شود بر تو تیره چون شب تار
خیال سبزه خط را برون کن از خاطر ٭ صفای آینهٔ دل بده از این زنگار
مده بکلبهٔ دل راه زلف کاکل را ٭ که خانه تیره شود دود چون شود بسیار
ز دیده تا بتوانی بگیر گوهر اشک ٭ که روز حشر بود این متاع را بازار
گذشت از جهان قانعم بدانهٔ اشک ٭ مرا بدانهٔ خال بتان نباشد کار
زپی بود طمع دانه را مصیبت دام ٭ فریب دانهٔ خال بتان مخور زنهار
دیگر بد خبر ز دست آرزو نگشتی ٭ اگر بپای تو افتند شاهدان بهار
نشسته بر سر راهست اجل سنان بر کف ٭ به هر پناه بدار الامان استغفار
اگرچه در چمن دهر از کشش چرخ ٭ چو خاک راه شدم پای کوب هر خس و خار

زمهر

زمهر یکسر و گردن بلند تر گشتم ٭ زدم بسر چو گل مدح حیدر کرار
بتاج مهر علی سر بلند گردیدم ٭ ز آسمان گذرد گر سرم عجب مشمار
ز ذوق مهر علی آمده بچرخ افلاک ٭ بمهر او شده اسیر کرم ثابت و سیار
برنگ قنبر سلمان ز روی صدق و صفا ٭ کمر به بندگیش بسته اند لیل و نهار
دمی اگر نزند دم ز مهر او خورشید ٭ بجای نور کند خاک بر سرش جبار
زمانه خاک مذلت بریزدش بر سر ٭ ز مهر او نزند دم اگر نسیم بهار
محبتش نه همین واجبست بر انسان ٭ شده محبت او فرض بر جبال و بحار
بمهر او چه عقیق یمن بود معروف ٭ برند دست بدستش ز کرمی بازار
بدانکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که فرود آمد جبرئیل
امین نزد من پس گفت تختموا بالعقیق فانه اول حجر شهد لله
بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة و لولده بالامامة
ولشیعته بالجنة و معنیش اینست که بپوشید انگشتر عقیق را که اول
سنگیست که شهادت داده برای خدا بوحدانیة و از برای من به نبوت
و از برای علی بوصیت و از برای دو فرزندش بامامت و از برای
شیعه اش بجنت مخفی نماید که این حدیث را علمای سنی نقل نموده اند و دلیل
روشنست بر امامت علی بن ابی طالب و دو فرزندش که حضرت امام حسن
و امام حسین علیهم السلام است الحمد لله رب العالمین
علی که خواند رسول خدا رش خیر بشر ٭ و را و کسی که شک آورد گشت از کفار
بدانکه از حضرت رسالت پناه حدیثی نقل شده که علی خیر البشر من ابی
فقد کفر معنیش اینست که علی بهترین بشر است و هر که ابا کند کافر است
و اینطور است که این حدیث را سنیان نیز نقل نموده اند و با این حال

او

ابوبکر و عمر و عثمان را بر آن حضرت مقدم میدارند الحمد لله رب العالمین
نماز و روزه و حج کسی نشد مقبول ** مگر بمهر علی و ائمه اطهار
بغیر تیغ کشش آب در گلو نکند ** شود چه دشمن شوریده بخت او بیمار
ولی که نیست درو مهر مرتضی قلب (بیت) ** شود بمهر علی قلب دل تمام عیار
علیست صاحب بدر انکه در میانه جیش ** چو ماه بدر بُد و دیگران نجوم صغار
بدانکه بدر اسم موضعیست میان مکه و مدینه و در آنجا حضرت پیغمبر صلوات الله
با کفار قریش جنگ کردند و این جنگی بود که دین اسلام بآن قوت گرفت و لشکر
اسلام درین جنگ سیصد و سیزده تن بودند و از اتفاقات حسنه این عدد
بحساب ابجد بالفظ جیش موافق افتاده و لشکر کفار بسیار بودند و درین
جنگ ملائکه بیاری لشکر اسلام آمدند و نقل شده که انچه حضرت امیر المؤمنین ع
درین جنگ کشته بود برابر بود با انچه ملائکه و باقی لشکر کشته بودند پس
معنی بیت اینست که در جنگ بدر علی بن ابی طالب علیه السلام مثل ماه
بدر بود و باقی لشکر مثل ستارهای کوچک بودند و جیش بمعنی لشکر است
و نجوم صغار یعنی ستارهای کوچک الحمد لله رب العالمین
علیست قاتل عمر آن دلیر کز خونش ** گرفت مذهب اسلام دست و پا بنگار
بدانکه در جنگ خندق حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام عمرو بن عبد
وُدّ را کشت و این عمر از شجاعان مشهور عرب بود و او را با
هزار سوار برابر میگرفتند و کسی از لشکر اسلام جرات نمیکردند
که در برابر او برود پس حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله رخصت گرفته آن کافر پر دل را بجهنم واصل ساخت
و از کشتن او پشت لشکر کفار شکسته شد پس حضرت رسالت پناه

ز ضرب علی ... افضلست از ضربت
کز دو نیم ز افراط جوهر گز ارزم

فرمود

فرمود که لضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین و معنیش اینست
که ضربت علی در روز خندق بهتر است از عبادات جن و انس و سببش اینست
که مذهب اسلام بضربت آنحضرت قوت گرفت و این جنگ را از آن
جهت جنگ خندق میگویند که کافران همه اتفاق نمودند و بر سر مدینه آمدند
که با حضرت رسالت پناه جنگ کنند پس مسلمانان بر گرد مدینه خندق کندند
ز تیغ او شده جمعیت مسلمانان ** ز تیغ (ضرب) او بفنا دند در بدر کفار
بنور علم علی محو گشت ظلمت جهل ** ز آب تیغ علی شد زمین دین گلنار
کلید فتح نبی بود ذو الفقار علی ** نبی به تیغ علی کرد فتحها بسیار
شدی سیاه رخ منکران خرق فلک ** اگر شدی بدم تیغ او سپهر دوچار
بدانکه طایفه که ایشان را حکما میگویند گمان کرده اند که خرق آسمان محال
است و ممکن نیست و خرق بمعنی پاره کردن است پس معنی بیت
اینست که اگر آسمان دوچار تیغ آنحضرت میشد روی کسانی که میگویند
که آسمان را پاره نمیتوان کرد سیاه میشد الحمد لله رب العالمین
علیست صاحب عز و جلال و رفعت و شان ** علیست بحر معارف علیست کوه وقار
اگر وقارش بر چرخ سایه اندازد ** شود چو کوه گران پای ممتنع رفتار
چو کوه بود کمر بسته وقارش از آن ** زمین گرفته ثبوت چه مادرش یکبار
علیست عرش مکانی که بهر بت شکنی ** بدوش عرش نشان پای گرفت قرار
بدانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین ع را
فرمود که پا بر دوش مبارک آنحضرت گذاشته بتان را از بام کعبه انداخته
بشکند و نقل شده که حضرت امیر المؤمنین فرموده که در آنوقت که پا

بردوش حضرت رسالت پناه گذاشتم خود را چنان دیدم که آسمان می توانم گرفت الحمد لله

دلیل رفعت و شان علی اگر خواهی ٭ بدین کلام دمی گوش خویشتن میدار
چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی ٭ دران خانه خاصش بداد جا جبار
ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان ٭ شکافت حضرت جبار خانه را دیوار
پس آن مطهره با احترام داخل شد ٭ دران مکان مقدس بزاد مریم وار
برون چو خواست که آید پس از چهارم ٭ ندا شنید که نامش بنه علی بگذار
فدای نام چنین زاده بود جانم ٭ چنین امام گزینید یا اولو الابصار

بدانکه راویان نقل نموده اند که یزید بن قعنب گفت که نشسته بودم و عباس بن عبد المطلب و جماعتی دیگر در برابر بیت الله الحرام که فاطمه بنت اسد والده ماجده امیر المؤمنین آمد و آبستن بود و نه ماه داشت و دران اثنا اثر درد زاییدن در او ظاهر شد پس با پروردگار مناجات کرد و از جمله دعایش این بود که بحق این فرزند که در شکم دارم که بر من زاییدن را آسان ساز دیزید بن قعنب گفت که دیدم که خانه کعبه شکافته شد و فاطمه داخل خانه شد و از چشم ما غایب شد و دیوار بهم چسبیده شد و خواستیم که قفل خانه از برای ما باز شود باز نشد پس دانستیم که این از امر خداست پس فاطمه علیها السلام بعد از چهار روز بیرون آمد و حضرت امیر را در دست داشت و حضرت فاطمه میفرموده که حق تعالی زیاده گردانیده است مرتبه مرا از جمیع زنانی که پیش از من بوده اند که من داخل بیت الحرام شدم و خوردم از میوه های بهشت و روزیهای بهشت و چون خواستیم که بیرون آییم ندا شنیدم که ای فاطمه علی نام کن او را و خدای تعالی علی اعلی میگوید که نام او را از نام خود بیرون آوردم و او را با دب خود تادیب

کردم

کردم و او را بر علمهای پنهان خود واقف گردانیدم و اوست آنکسی که بشکند بتان را در خانه کعبه که خانه منست و اذان بگوید در پشت بام خانه من و مرا پاک شمارد از هر عیب و نقص و طوبا ست آنکسی را که دوست دارد او را و اطاعت نماید و ویل است آنکسی را که بغض او داشته باشد و مخالفت نماید الحمد لله رب العالمین

نمود مدح علی را هل اتی رحمن ٭ چو کرد از سر اخلاص قرص خود ایثار

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سه شب قوت خود را در راه خدا دادند و بگرسنگی گذرانیدند پس سوره هل اتی در مدح و منقبت ایشان نازل گشت

الحمد لله رب العالمین

چو داد از سر اخلاص خاتم خود را ٭ نهاد بر سر او تاج انما غفار

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنماز مشغول بود و درین اثنا درویشی بمسجد آمد و از مردم طلب نمود کسی باو چیزی نداد پس حضرت امیر علیه السلام در اثنای رکوع بانگشت اشاره نمود و انگشتری خود را باندرویش داد پس این آیه در شان حضرت امیر نازل شد انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلواة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و این آیه صریحست در امامت آنحضرت علیه السلام چرا که حاصل معنی آیه اینست که نیست کسی که اطاعت و پیروی او بر شما واجب باشد مگر خدا و رسول خدا و آنکسانی که زکوة و تصدق میدهند در حالت رکوع و نقل شده که این آیه در وقتی نازل شد

که جماعتی از یهود بشرف اسلام رسیدند و بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند
و گفتند ای نبی الله بدرستی که موسی یوشع را وصی خود نمود پس وصی تو
کیست پس حق تعالی باین آیه بیان فرمود که وصی حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله علی بن ابی طالب است ع الحمد لله رب العالمین
دلیل اگر طلبی بر امامتش یکدم ده ٭ بچشم دل بنگر بر حدیث یوم الدار
بدانکه در کتابهای شیعه و سنی نقل شده که حق تعالی بآیه وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْأَقْرَبِينَ حضرت رسالت پناه را امر فرمود که خویشان نزدیک خود را
از خدا بترساند و دین اسلام را بر ایشان عرض نماید پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله اولاد عبد المطلب را که چهل کس بودند در خانه جمع نمود و ایشان را
از روی اعجاز باندک طعامی و آبی سیر و سیراب گردانید و اسلام را بر ایشان
عرض نمود و ایشان عناد ورزیدند و اجابت حق نکردند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمودند که کیست که با من برادری کند
و اعانت نماید تا باشد بعد از من خلیفه و وصی من در هر مرتبه علی بن ابی
طالب میگفت که آنکس منم پس حضرت رسول صلعم فرمودند که آن توئی
و این دلیل صحیح است که حضرت امیر علیه السلم بعد از حضرت پیغمبر خلیفه و وصی
و جانشین آنحضرت و این حدیث را حدیث یوم الدار از آنجهت میگویند که یوم
در زبان عرب بمعنی روز است و دار بمعنی خانه است و چون این حدیث در
روزی که در خانه نشسته بودند از آنجهت آنرا حدیث یوم الدار میگویند
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلم علی محمد و آله الطاهرین
حدیث منزله را ورد خویشتن میساز ٭ که میکند دل اهل نفاق را افگار

بدانکه

بدانکه معنی حدیث منزله حدیثی است که مشهور است و معروف میان شیعه
و سنی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلم
گفت أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي ترجمه
اینست که یا علی تو در پیش من آن منزله داری که هرون نظر بموسی داشت
غیر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد شد و بدانکه هرون برادر موسی بود
و شریک موسی بود در پیغمبری و چنانچه اطاعت موسی واجب بود
بر خلق اطاعت هرون برادر موسی نیز واجب بود و در پیش
موسی هارون از همه کس گرامی تر و عزیزتر بود پس حضرت صلی الله علیه و آله
باین حدیث فرموده جمیع مراتب هارون را از برای علی بن ابی طالب ع
اثبات نمود غیر مرتبه پیغمبری پس این دلیل است بر امامت حضرت علی بن ابی
طالب ع و بر بطلان امامت ابو بکر و عمر و عثمان الحمد لله رب العالمین
بدانکه راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که مراد از آیه اول از سوره عَمَّ
بیان خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام است و این آیه در وقتی نازل
شد که صخر بن حرب بخدمت حضرت رسول الله صلعم آمد و گفت که یا رسول الله
امر خلافت بعد از تو از برای ماست یا نه حضرت فرمود که امر خلافت
بعد از من از برای کسیست که او در پیش من آن منزله دارد که هارون در
نظر موسی داشت پس خدای تعالی این آیه را نازل گردانید و در ان تهدید
نمود منکران خلافت حضرت امیر را علیه السلم الحمد لله رب العالمین
بود امام بحکم حدیث روز غدیر ٭ بدین حدیث نمایند خاص و عام اقرار
نبی چو وارد خم گشت بر سر منبر ٭ خلیفه کرد علی را بگفته جبار

الش

ستی

ج

نهاد بر سر او تاج والی من والاه ع گرفت از همه امتان خود اقرار

ولیکن آنکه با صحبت تهنیت کردی ع نمود از پس اقرار خویشتن انکار

بدانکه اصل این حدیث را جمیع سنیان نیز قبول دارند و کسی منکر آن نمیتوانند شد

چرا که این جمعی که این حدیث را از حضرت رسالت پناه شنیده اند نزدیک بهفتاد

هزار کس بوده اند و بدانکه آنچه راویان معتبر نقل کرده اند آنست که حضرت

جبرئیل عم بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده و پیغام حضرت باری

آورده و حاصل پیغام آنکه نزدیک شده که قبض روح تو نمایم و باقی مانده بر تو

دو فریضه دیگر که باید بامت برسانی یکی فریضه حج باید که مردم را تعلیم نمائی

و یکی دیگر فریضه ولایت علی بن ابی طالب ع باید که بامت برسانی و من خالی

نگذاشته ام زمین خود را از حجتی و امامی و هرگز خالی نخواهم گذاشت و باید که

مردمان را اعلام نمائی و از اهل مدینه و اهل بادیه و اطراف که با تو حج

کنند پس منادی حضرت رسالت پناه ندا نمود نزدیک بهفتاد هزار کس جمعیت

کرده بحج رفتند و حضرت جبرئیل در عرفات و مسجد منی که آن را مسجد خیف

گویند نازل گردید که خلافت علی بن ابی طالب ع را بمردم برسان پس حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله چون مخالفت منافقین را میدانست دعا کرد که حق تعالی او را

از شر منافقین حفظ نماید پس جبرئیل عم بار دیگر در غدیر خم که موضعیست

میان مکه و مدینه نازل شد و این آیه را نازل گردانید که یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله

یعصمک من الناس و ترجمه اش اینست که ای رسول برسان بخلق آنچه از

پروردگار بتو نازل شده از خلافت علی بن ابی طالب و اگر این کار نکنی پس

رسالت خود را بجا نیاورده و خدای تعالی ترا محافظت مینماید از شر اشرار

پس حضرت رسالت پناه چون دید که حق تعالی او را وعده محافظت نموده دیگر

تاخیر جایز ندانست امر فرمود که هر که از پیش رفته برگردد و هر که در عقب

است پیش بیایند و در آن موضع که آن را غدیر خم میگویند فرود آیند پس حضرت

در آن مقام فرود آمدند و جماعت از روز گذشته بود و گرمی زمین در مرتبه

بود که بعضی از شدت گرما ردا بر پای پیچیده بودند و در آن محل منبری از برای

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترتیب دادند و بر سر منبر رفته خطبه طویل

ادا فرمودند و بعد از تمامی خطبه عرض ولایت و امامت علی بن ابی طالب | لب

و فرزندانش نمود و دست علی را گرفته او را با خود بمنبر برده و او را بامت

مینمود و میگفت که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من

والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و معنیش

اینست که هر که من حاکم و پیشوای او بوده ام علی حاکم و پیشوای اوست خدایا

دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد | دارد

و نصرت ده هر که او را نصرت دهد و واگذار هر که او را واگذارد پس آنحضرت

فرود آمد و حسان بن ثابت که شاعر حضرت بود این حکایت را به نظم

آورده بر حضرت رسول بخواند و مردمان به تهنیت و مبارک باد آمدند

و عمر نیز بمبارک باد و تهنیت حضرت آمد و گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن

اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة حاصل کلامش اینست که

مبارک باد ترا یا ابا الحسن گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه

پس عاقبت بنا بر محبت دنیا و حب جاه و مملکت و سلطنت عهد را شکست

و شنیده را ناشنیده پنداشت و خود را و عالمی را بدوزخ فرستاد ٥٥٥

بنان منکر حیدر امیر اهل وفا ٭ معارج آمده چون کشته آن غدار

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که چون خبر روز غدیر پراکنده شد
و مردمان شنیدند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت دست
امیر المومنین علی را گرفته و گفته که مَن کُنتُ مولاه فعلیٌ مولاه از انجمله
خبر بحارث بن نعمان رسید و آن ملعون برخواست بر ناقه خود سوار
شد و بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آمد و گفت یا محمد ما را گفتی و امر کردی
که از جانب خدا که شهادت بدهیم بوحدانیت خدا و برسالت تو پس
قبول کردیم از تو و امر کردی ما را که حج بیت الله بکنیم پس قبول کردیم و از
پس راضی نشدی و گرفتی بازوی پسر عم خود را و تفضیل دادی او را
بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه و این از جانب خداست یا از
جانب تو پس حضرت فرمود که قسم بخدائی که نیست معبودی بحق جز او که
این از امر خداست پس آن ملعون پشت گردانید که بجانب شتر خود
رود و سوار شود و از روی انکار میگفت که خدایا اگر محمد آنچه میگوید
حق است پس ببار بر من سنگ یا عذاب الیم بر من نازل ساز پس هنوز
بشتر خود نرسیده حق تعالی بر کله سر او سنگی زد که از دبرش بیرون
رفت و بجهنم واصل شد پس خدای تعالی این آیه از سوره معارج نازل
گردانید که سَأَلَ سائلٌ بعذابٍ واقعٍ للکافرین لیس له دافع الحمد لله

بود امام حسن آن زاهدی که دنیا را ٭ نه از روی رنجش خاطر طلاق داده سه بار
نه آنکه داد طلاقش ولی بوجه حرام ٭ گرفت در بغلش تنگ تنگ عاشق وار

بدانکه

بدانکه از دوست و دشمن در زهد و بی رغبتی حضرت امیر المومنین بدنیا سخنی ندارد
و آنحضرت بدنیا خطاب کرده میگفت که ای دنیا من ترا سه طلاق داده ام
و مرا بتو رجوعی نیست و بدانکه زنی را که سه طلاق دادند بر شوهر حرام میشود
و دیگر او را عقد نمی تواند کرد پس حاصل این دو بیت اینست که کسی قابل امامت
است که از روی رنجش خاطر نه از روی حیله و مکر دنیا را طلاق داده و بر خود
حرام گردانیده نه آنکه که دنیای حلال را طلاق داده و بوجه حرام دنیا را
در بغل گرفت و آن دنیای حلالی که عمر و ابابکر از طلاق دادند دنیای
دنیاست که حق تعالی آنرا بر بندگان خود حلال گردانیده است آن
خود را از آن محروم ساختند بقصد فریب مردمان و آن دنیای حرامی
که او را در بغل گرفتند سلطنت و حکومت بود که خدای تعالی بر ایشان
حرام گردانیده بود الحمد لله رب العالمین

علیست آنکه خدا نفس مصطفی خواندش ٭ جدا اگر ز هم این دو نفس ز اغیار
ز اتحاد نگنجد میانشان موئی ٭ میان این دو برادر کجاست جای سه یار

بدانکه روز بیست و چهارم ذی الحجه جماعتی از بزرگان نصرانیان نجران
بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و چون در مقام عناد بودند
و دلیل و نصیحت در ایشان اثر نمیکرد بنا بر این حق تعالی این آیه را
نازل ساخت که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین حاصل معنی آنکه ای محمد
بحضرت رسالت پناه میگوید که بگو آنجماعت را که بیائید تا بخوانیم ما

و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما انفسهای خود را
و شما انفسهای خود را پس مباهله کنیم و بگردانیم لعنت خدا بر کسانی که
دروغ گویند پس حضرت رسول الله صلعم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت
فاطمه و حسن و حسین را از برای مباهله حاضر گردانید و از برای مباهله بدو
زانو در آمدند چون کافران آنحال بدیدند بترسیدند و مباهله نکردند
و بجزیه دادن راضی شدند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده
که فرموده‌اند که اگر آنجماعت با من مباهله میکردند همه نصرانیان هلاک
میشدند و درین آیه حق تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نفس رسول صلعم
خوانده پس چون توانند بود با این همه اتحاد و یگانگی که درمیان ایشان است
موئی نگنجد بیگانه درمیان ایشان در آیند و خلافت کنند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ایشان خلیفه باشد الحمد لله رب العالمین

علی که مظهر یتلوه و شاهد آمده است
بغیر او تو کسی را امام خود مشمار

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که مراد از قول خدای تعالی
که و یتلوه شاهد منه علی بن ابیطالب است و این دلیلست بر اینکه
آنحضرت خلیفه بلا فصل رسول خدا است الحمد لله رب العالمین

علیست هادی هر قوم ثانی ثقلین
قدم بیرون ز طریق هدایتش مگذار

بدانکه

بدانکه درین بیت اشارتست بیک حدیث و یک آیه است بدانکه حق تعالی
در قرآن بحضرت رسالت پناه گفته که إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
و ترجمه اش اینست که ای رسول نیستی تو مگر بیم کننده و هر قوم را هادی هست
که ایشان را رهنمائی میکند و راویان نقل کرده‌اند که مراد از هادی علی بن
ابیطالب است علیه السلم و این آیه دلیلست بر امامت آنحضرت چرا که بقول
خدا حضرت امیر هادی و رهنمای خلقست پس هر که دعوی امامت غیر آن
حضرت نماید بقول خدا دعویش باطل خواهد بود بدانکه چون زمان رحلت
حضرت رسالت پناه از دنیا نزدیک شد امت خود را وصیت نمود که بعد از
وی گمراه نشوند و مضمون بعضی از وصیتهای آنحضرت اینست که ای
مردمان درمیان شما میگذارم ثقلین را یعنی دو ثقل را و مراد ازین دو
ثقل قرآن است و عترت و اگر چنانچه پیروی ثقلین کنید هرگز گمراه نخواهید
شد تا بروز قیامت و بدانکه ثقل در زبان عرب بمعنی چیز نفیس است و
پوشیده نماند این حدیث را شیعه و سنی نقل نموده‌اند و در صحتش هیچ
سخنی نیست و سنیان آنرا صحیح شمرده‌اند و فهمیده‌اند که این حدیث دلیلست
بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و یازده فرزندش و بر بطلان
عمر و ابابکر و عثمان علیهم اللعنة و العذاب و النیران الحمد لله رب العالمین

علی بقول خدا است چون سفینه نوح
بدامنش چو زنی دست خوف غرق مدار

بدانکه از حضرت رسالت پناه صلعم روایت شده که مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ
مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ فِيهَا غَرِقَ و ترجمه اش اینست که مثل اهل بیت من

مثل کشتی نوح است هر که دران نشست نجات یافت و هر که نه نشست غرق شد
واین حدیث مشهور است درمیان شیعه وسنی وودلیلیست بر امامت علی بن ابی
طالب علیه السلم چراکه انحضرت ازین حدیث فهمیم که بعد از حضرت رسالت پناه هر که علی
بن ابیطالب علیه السلم را امام خود دانست چون ساکنان کشتی نوح است
ناجی ورستکار شد وهر که غیر او را امام دانست در دریای ضلالت هلاک گردید

الحمد لله رب العالمین

علیست مطلع انوار لوکشف به یقین ؛ مشو تو دور ز نور هدایتش زنهار
چون قبل ازین معنی یقین را دانستی پس بدانکه پیشوای اهل یقین حضرت
امیر المؤمنین است ع وانحضرت میفرموده که لوکشف الغطاء ما ازددت
یقینا ومعنیش اینست که اگر پرده را ازپیش بردارند چیزی بر یقین
من نمی افزاید یعنی بگفته خدا و رسول خدا انچنان یقینی دارم که اگر
انچه گفته انرا مشاهده نمایم بر یقینم چیزی زیاده نمیشود وصلوات الله علیه

الحمد لله رب العالمین

بگیر دامن حیدر که آیه تطهیر ؛ گواه پاکی دامان اوست یکقنار
بدانکه ایه تطهیر که گواه پاکی دامان حضرت امیر المؤمنین وباقی اهل البیت است
از الودگی گناه این ایه است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا وحاصل معنی ایه اینست که الله تعالی میخواهد که از شما ای اهل البیت
رجس وبدی را دفع نماید وراویان شیعه وسنی نقل نموده اند که مراد از اهل که
درین آیه واقع شده وحق تعالی ایشان را از همه آلودگیها پاک نموده حضرت
علی بن ابی طالب وحضرت فاطمه وامام حسن وامام حسین علیهم السلام است

بود

بود امام حسن انکس که در زمان رسول ؛ همیشه بود امیر مهاجر وانصار
نه انکسان که زنا قابلی ونابا یکی ؛ نبی نمود بر ایشان اسامه را سردار
بدانکه مضمون این دو بیت دلیل روشنیست بر امامت حضرت امیر المؤمنین ع
وبطلان امامت ابوبکر وعمر وعثمان چراکه بر اهل تتبع پوشیده نیست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه هرگز کسی را بر حضرت علی بن ابی طالب
امیر نساخت بلکه همیشه حضرت امیر بر مهاجر وانصار مقدم میداشت واورا
امیر وسردار میگردانیدند واما ابوبکر وعمر وعثمان نه اینچنین بوده اند بلکه همیشه
دیگران را برایشان امیر میساخت چون وقت وفات حضرت رسول ص
نزدیک شد حضرت رسول اسامه را سردار گردانید وامر فرمود که عمر وابابکر
وعثمان وغیرایشان از مهاجر وانصار در زیر علم اسامه باشند وبجنگ کفار
بیرون روند ومبالغه بسیار در بیرون رفتن لشکر اسامه میفرمود ومیگفته
که لعنت خدا باد بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید وبیرون نرود وحضرت
ظاهرا این مبالغه بنابران داشت که میخواست که مدینه از وجود منافقین
خالی شود وکسی در خلافت با حضرت امیر علیه السلم نزاع ننمایند واینکه
اسامه را برایشان امیر ساخت بنابر آنست که مردمان بدانند که جماعتی
که قابلیت سرداری لشکر ندارند چون قابلیت امامت وخلافت داشته باشند
وبدانکه سنیان اعتراف دارند وحق میدانند که حضرت رسالت پناه
لعن کرد کسی را که با لشکر اسامه نرفتند وابوبکر امیر شد وعمر وزبیر واز
لعنی که حضرت رسول صلی الله علیه واله بر تخلف کنندگان از لشکر اسامه
لعن کردن باکی نداشتند پس باعتراف سنی ابوبکر وعمر ملعون اند وکسی که ملعون

وا اگر ابوبکر نگذاشت که عمر همراه اسلام برود و این دلیل است بر اینکه مخالفت حضرت
بعد از وفات میتوان کرد به بین ای غافل که محبت عمر چون دلهای اتباعت را
نابینا نموده که این گفتگوها میکنند و خجل نمیشوند الحمد لله رب العالمین

بود امام بحق آنکه از هوا آمد
بطوف بارگهش کوکب سپهر فتاد

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل نموده اند از ابن عباس که گفت نشسته بودیم با جماعتی
از جوانان بنی هاشم در پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ناگاه ستاره
افتاد پس حضرت رسول صلعم فرمودند که هر که این ستاره در خانه او افتد بعد از من
وصی من خواهد بود پس جماعتی از جوانان بنی هاشم برخواستند و دیدند
که ستاره در منزل علی بن ابی طالب افتاد پس گفتند بحضرت رسول الله صلی
که در محبت علی بن ابی طالب ع غاوی شده پس حق تعالی از برای تکذیب ایشان
این آیه را نازل ساخت که وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

الحمد لله رب العالمین

بود خلیفه حق آنکه در فراش نبی ،، بخفت خوشدل و باکش نبود از کفار
نه بیدلی که دلش همچو بید میلرزید ،، نشسته دوش بدوش نبی نهان در غار

بدانکه بعد از وفات ابوطالب و خدیجه علیهما السلام قریش اتفاق کردند
که شب بر سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده آنحضرت را شهید نمایند
پس حضرت رسول باذن باری تعالی متوجه غار شدند که از آنجا بمدینه روند
و حضرت امیر المؤمنین ع را فرمودند که در فراش وی بخوابد و آنچه آنحضرت

برخود

برخود پوشیده او برخود بپوشید تا آنکه کفار گمان کنند که حضرت رسول
بجایی نرفته پس حضرت امیر المؤمنین ع با امر حضرت رسول الله در فراش
آنحضرت خوابید و هیچ باکش نبود چون این جان فشانی کرد این آیه
در شانش نازل شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللهِ و چون حضرت روانه غار شد ابوبکر در راه دوچار آنحضرت
شد و با آنحضرت بغار رفت و در غار از غایت بیدلی و بی ایمانی
ترس داشت و عکس آنچه ابوبکر حق تعالی در قران از زبان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله نقل نموده که ابوبکر را منع از غمگینی میکرده و میگفته که لَا
تَحْزَنْ و این طرفه است که سنیان از کمالات ابوبکر حکایت غار را
شمرده اند و ندانسته اند که حکایت غار دلیل مذمت ابوبکر است

الحمد لله رب العالمین

بود امام امیری که کند سنگ گران ،، ز روی چشمه بتایید حضرت جبار
بکوشش راهب دیر این قضیه چه برسید ،، برون دوید شتابان ز معبد کفار
فتاد چون نظرش بر رخ علی بنمود ،، بدین احمد مختار در زمان اقرار
برفت از پی ایشان ز سر اخلاص ،، نمود در قدمش بفدا جان خود ایثار

بدانکه راویان شیعه و سنی اینحکایت را نقل نموده اند و حاصل حکایت
اینست که از حبیب بن جهیم نقل است که گفت در وقتی که حضرت
امیر المؤمنین ع ما را ببلاد صفین میبرد فرود آمدیم در دهی که نام آن
صندودا بود و دیگر امر فرمود که از آنجا بگذریم پس ما را در زمین بلقع
فرود آورد مالک اشتر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین مردمان را

در زمینی بی آب فرود مرا آوردی پس آنحضرت فرمود که یا مالک زود باشد که
الله تعالی ما را آبی بدهد از قند شیرین تر و از یخ سردتر و از یاقوت صاف تر
پس تعجب کردیم بعد از آن حضرت متوجه زمینی بلقع شد و گفت ای مالک تو
با اصحاب خود بیایید و مالک میگفت که چون زمین را کندیم سنگ سیاه عظیمی دیدیم
که در آن سنگ حلقه بود که مثل نقره برق میزد پس حضرت بما گفت که این سنگ را
بردارید و بیندازید و ما چهل کس بودیم و خواستیم که سنگ را برداریم نتوانستیم که
آن را از جایش برداریم پس نزدیک آمد حضرت امیرالمؤمنین و دست را
بجانب آسمان بلند ساخته کلمه چند بگفت بعد از آن سنگ را از زمین
کنده چهل گزش بدور انداخت و مالک میگفت بعد از آن آبی ظاهر شد
از شهد شیرین تر و از یاقوت صافتر پس همه آب خوردیم و چهارپایان را
آب دادیم پس آنحضرت سنگ را بجای خودش آورد و امر فرمود ما را که خاک
بر بالای آن بریزیم بعد از آن کوچ کردیم اندکی راه رفتیم که آنحضرت گفت
کیست از شما که بشناسد موضع چشمه را پس گفتیم که ما همه یا امیرالمؤمنین می
شناسیم پس برگردیدیم و طلب چشمه کردیم و نیافتیم پس گمان کردیم که
حضرت امیر را تشنگی عارض شده پس باطراف رفتیم ناگاه بصومعه
راهبی رسیدیم پس نزدیک او شدیم و راهب را دیدیم که از پیری موی
ابروهایش بر بالای چشمش افتاده پس گفتیم یا راهب آیا آبی داری که صاحب ما
از آن بخورد پس راهب گفت قدری آب دارم که تلخ بود و او را شیرین کرده ام
و آب را بایشان داد و ایشان گفتند که ای راهب اگر از آن آبی

و این زمین را بکنید ؟

که حالا

که حالا

مولای ما بخورانید بخوردی آب خود را هرگز نمیخوردی و این چشمه را و احوالات
آن را با او خبر دادند پس راهب گفت که صاحب شما نبی است گفتیم نه بلکه
او وصی نبی است بعد از آن از صومعه فرود آمد و گفت مرا پیش صاحب
خود ببرید پس او را بردیم و چون چشم حضرت امیر برا او افتاد گفت شمعون
راهب تویی گفت آری من شمعونم و این نامیست که مادرم مرا بان
نامیده و کسی بران اطلاع نداشت و نمیدانست بجز الله تعالی پس تو از کجا دانستی
پس حکایت را تمام کن تا من هم تمام کنم حضرت گفت چه میخواهی راهب
گفت چشمه و نام چشمه را حضرت گفت که این چشمه را خوماست و از بهشت
جاری میشود و سیصد و سیزده وصی پیغمبر از آن آب خورده اند و من آخر
ایشانم که از این آب خوردم راهب گفت همچنین یافته ام در همه کتابهای
انجیل و گفت که انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک
وصی محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت کوچ فرمودند و راهب در پیش
آنحضرت بود تا بصفین فرود آمدند و در میان لشکر اسلام و لشکر کفار
که لشکر معاویه بود جنگ واقع شد و اول کسی که شربت شهادت چشید راهب
بود رحمه الله و حضرت امیر ع فرود آمد و اشک از چشم مبارکش میریخت
و میگفت که آدمی با کسی محشور میشود که او را دوست میدارد و راهب
در روز قیامت در بهشت رفیق ما خواهد بود الحمد لله رب العالمین

بود امام من آن پردلی که در خیبر ٭ بنی نمود پس از مدح نام او کرار
کننده در خیبر سزد امامت را ٭ نه آنکه پشت سوی در نمود کرد فرار
بدستیاری توفیق در ز خیبر کند ٭ چنانچه کاه برون آورند از دیوار
دری که بود گران بر چهل نفر افکند ٭ چهل گزش به پی سر بقوت جبار

بدانکه حضرت رسول الله صلعم چون بخیبر رفت که قلعه را از یهودان بگیرد روز
اول علم را به ابوبکر داد و او را بجنگ فرستاد ابوبکر با تابعانش گریزان گشته
برگردید روز دیگر علم را بعمر داد عمر نیز متابعت ابوبکر نموده گریزان برگشت
و بعد از آن حضرت رسول صلی الله فرمود که فردا امید هم علم را بکسی که دوست
دارد خدا را و رسول خدا را و دوست دارد او را خدا و رسول خدا و
کرار غیر فرار و کرار یعنی بسیار حمله آورنده است و فرار یعنی بسیار گریزنده
است چون روز دیگر شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابی
طالب علیه السلام کجاست گفتند او را درد چشم دارد پس فرمود که بطلبید او را پس حضرت
امیر المؤمنین ع را طلبیدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک
حضرت امیر المؤمنین ع را در دامن گرفته آب دهن بر چشم مبارکش مالید فی
الحال کوفت چشمش برطرف شد و علم را بوی داد آنحضرت متوجه خیبر شد
و دشمنان خدا در خیبر متوجه آنحضرت شدند و تیر و سنگ اندازی شروع نمودند
پس آنحضرت حمله نموده خود را بدر قلعه نزدیک گردانید و از روی غضب
از مرکب فرود آمده در خیبر را کنده و از عقب پشت چهل گزش بدور
انداخت و آن دری بود که چهل مرد از دادار اراده برداشتن نمودند
نتوانستند برداشت و خبر نمودند حضرت رسالت پناه را از مردانگی
علی بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که قسم بآنکه که جان من در دست
اوست که او را یاری نمودند چهل ملک و مخفی نماند که علمای سنی اقرار و اعتراف
دارند که ابابکر و عمر از خدا و رسول شرم نه نمودند و از معرکه جنگ گریختند
و از جنگ کفار گریختن گناه کبیره است و حق تعالی فاعل آنرا وعده باتش جهنم

داده و با این حال ایشان را امام و خلیفه میدانند و دیگر نفهمیده اند که از این معلوم
میشود که ابوبکر و عمر خدا و رسول را دوست نمیداشتند و همچنین خدا و رسول هم
ایشان را دوست نمیداشته اند چرا که میفرمایند که فردا امید هم علم را بکسی
که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست دارند
و از اینجا مفهوم میشود که دو کس که گریزان از جنگ برگشتند باین صفت نبود
و بر ظاهر است هر کسی که صاحب این صفت نباشد سزاوار خلافت و امامت
نخواهد بود

الحمد لله رب العالمین

امیر اهل فتوت کسی تواند بود ۸ که گرد مدح و ثنایش بلا فتا جاید
بدانکه مشهور اینست که در جنگ احد بعد از آنکه مردمان گریختند و حضرت
امیر المؤمنین در پیش آنحضرت جانفشانی میکرد مردمان شنیدند که هاتفی
از آسمان میگوید که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و از عکرمه نقل است
که گفت که من با علی گفتم که میشنوی که از آسمان او از مدح تو میشود که لا
سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی پس حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت
رسول پرسید که این کیست حضرت رسول صلعم فرمود که این ملکیست رضوان
نام و معنی این مدح اینست که نیست شمشیری بجز ذو الفقار و نیست جوانمردی بجز علی ع

الحمد لله رب العالمین

بود امام بحق راکب ط که کرد ۹ بدست معجزه اصحاب کهف را بیدار
بدانکه راویان شیعه و سنی نقل نموده اند از انس که گفت که برسم هدیه از
برای حضرت رسول الله بساطی آوردم و بساط معنی گلیمست پس حضرت
بمن گفت که یا انس گلیم را پهن کن پس گلیم را پهن نمودم پس گفت که ده کس را
طلب کن پس ایشان را طلبیدم و حضرت امر کرد ایشان را که بران گلیم نشینند

مارا بردار پس کلیم به پرواز درآمد بعد از آن گفت که ای باد ما را بگذار بعد از آن
گفت که میدانید که در کدام مکانید گفتیم نه پس آنحضرت گفت اینجو منبع کهف
و رقیم است برخیزید و سلام کنید بر برادران خود انس گفت که برخواستیم یک
یک سلام کردیم بر ایشان مارا جواب نگفتند پس علی بن ابی طالب برخواست
و گفت السلام علیکم یا معشر الصدیقین والشهداء پس در جواب گفتند
که علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس انس بحضرت گفت که چونست که
جواب تو دادند و جواب ما ندادند پس حضرت امیر المؤمنین ع گفت که
چونست که جواب برادران مرا ندادید پس جواب دادند که ما طایفه صدیقین
و شهداء تکلم نمیکنیم بعد از مرگ مگر با نبی و وصی نبی الحمد لله رب العالمین

بود امام رسولی که خواند در موسم ؎ بامر حضرت باری برائت با کفار
نه آنکه حضرت جبرئیل بر زمین آورد ؎ برائت عزلش از پیش عالم الاسرار

بدانکه شیعه و سنی هم نقل میخوانند که حضرت رسالت پناه چند آیه از سوره
برائت با ابوبکر داد که از مدینه بمکه برد در موسم حج بر کافران بخواند
پس چون ابوبکر روانه شد جبرئیل بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نازل شد و گفت که این سوره را یا تو میباید بر کفار بخوانی یا کسی که
از تو باشد پس فی الحال حضرت امیر را روانه کرد که برود و سوره را از
ابابکر گرفته بر اهل مکه بخواند و نگذارد که کفار برهنه طواف خانه کعبه نمایند
و با ایشان خاطر نشان نماید که هر که مسلمان شد خوب و هر که نشد
دیگر ایشان را امانی نیست بر عاقل پوشیده نیست که عزل ابوبکر و نصب

علی

علی اشاره است باینکه ابوبکر قابلیت رسانیدن بعض از سوره قرآن بکفار
نداشت و چون قابلیت این نداشته باشد که بعد از وفات حضرت رسول الله ص
امام و خلیفه باشد و جمیع احکام قرآن را بامت برساند پس حاصل معنی دو بیت
اینست که امام کسیست که از جانب حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسولی
کرد و برائت را بر کفار خواند نه آنکه برائت عزلش را حضرت جبرئیل
نازل گردانید الحمد لله رب العالمین

بود امام بحق آنکه در تمامی عمر ؎ ازو بدامن طبع نبی نبود غبار
نه آنکه نسبت هذیان بمصطفی میداد ؎ ازو رسیده بجان نبی بسی آزار

بدانکه حضرت امیر المؤمنین ع در تمامی عمر ادائی ازو صادر نشده که
موجب ملال خاطر عاطر حضرت رسالت پناه باشد پس لایق خلافت
اوست نه عمر که نسبت هذیان بحضرت پیغمبر داد و مجمل این حکایت
آنکه حضرت مصطفی ص چون زمان وفاتش نزدیک شد دوات و کاغذ
طلب نمود که از برای امت چیزی بنویسد که بعد از وی گمراه نشوند
پس عمر علیه اللعنه گفت که مر او را بگذارید که درد برو غالب شده و هذیان
میگوید ما را کتاب الله بس است و جماعت منافقین با عمر درین قول
شریک شدند و گفتگو در مجلس حضرت بلند شد پس حضرت فرمود که
نزاع در پیش من مناسب نیست بیرون روید پس ایشان بیرون
رفتند و اینظر فرکه نوادی که یکی از علمای سنیان است گفته
است

جزی خواهد نوشت که امت تاب آن ندارند و مخالفت خواهند نمود
و بجهنم خواهند رفت از جهت نگذاشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
چیزی بنویسد ای یاران جزی ابنمرد را به بینید که عمر را از رسول صلی الله
اعلم دانسته باانکه او از جاهلان صحابه بود و سنیان بازخود نقل نموده اند
که روزی عمر بر منبر رفته و منع کرد که کسی مهر گران نکند در این اثنا زنی از
روی آیه قران او را الزام داد پس عمر گفت که همه مردمان از عمر داناترند
حتی زنان حجله نشین و نقلست که در هفتاد موضع حضرت امیرالمؤمنین علی
غلط او را باو خاطرنشان کرد پس در هر مرتبه عمر میگفت که لولا علی
لهلک عمر یعنی اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و شرح نادانی او زیاده از آنست
که درین مختصر گنجد الحمد لله رب العالمین
بود امام بحق انکه جبرئیل امین
امیر نام نهادش بحضرت جبار
بدانکه راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت جبرئیل بر حضرت
باری تعالی علی بن ابی طالب را امیرالمؤمنین نام نهاد و در زمان حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را بآن نام میخواندند و اول کسی که این
نام را غصب کرد عمر بود و بعضی از علمای اهل سنت نقل نموده اند که روزی
عمرو بن عاص عمر را دید و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین عمر گفت که این
نام چیست پس عمرو گفت که ما مؤمنانیم و تو امیر مائی پس عمر را خوش آمد و مقرر
کرد که دیگر او را امیرالمؤمنین گویند و بنویسند الحمد لله رب العالمین
بود خلیفه حق انکه در تمامی عمر ز حق جدا نشد و حق از و نگردید جدا

بدانکه

بدانکه مشهور است میان راویان شیعه و سنی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده اند که الحق مع علی و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و ترجمه اش
اینست که حق با علیست و علی با حقست و این هردو هرگز از هم جدا نمیشوند
تا انکه هر دو در پیش حوض کوثر بمن برسند و این حدیث دلیلست بر امامت
امیرالمؤمنین علیه السلام چرا که معلوم است که بعد از حضرت رسالت پناه امت اختلاف
نموده اند بعضی گفتند که امام علی بن ابی طالبست و بعضی گفتند که امام ابوبکر است
و حضرت عباس ابی طالب علی با تابعانش از ابابکر و عمر دوری میکردند و بمقتضای
حدیث مذکور می باید که علی بن ابی طالب و تابعانش بر حق باشند و ابوبکر و تابعانش
بر باطل و اینطرفه است که سنیان این حدیث را هم نقل کرده اند که علی بن ابی
طالب ابوبکر و عمر را ظالم و گناه کار میدانسته و ناشناسا از ایشان دوری میکرده
و با اینحال ابوبکر و عمر را امام حق میدانند الحمد لله رب العالمین
بود امام مرا آن افتاب برج شرف
که گرد از سر اعجاز رد شمس دوبار
بدانکه در میان راویان مشهور است که دو مرتبه افتاب برای حضرت امیرالمؤمنین
برگردید که تا نماز در وقت بگذارد یکمرتبه در زمان حضرت رسالت پناه که سر
مبارک حضرت رسول در دامنش بود و یکمرتبه بعد از زمان حضرت رسول صلی
در وقتی که از جنگ خوارج بر میگردیدند الحمد لله رب العالمین
کسی که گفت سلونی سزد امامت او
نه انکه کرد بلولا بجهل خود اقرار

بدانکه راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای
منبر در میان دوست و دشمن باواز بلند میگفت که سَلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِی
یعنی بپرسید از من هرچه خواهید پیش از انکه مرا نیابید و عمر مکرر بجهل خود اقرار
نمود میگفت که لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ یعنی اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و بر اهل
عقل پوشیده نیست که امام خلایق میباید که از همه خلق دانا تر باشد و جایز
نیست که جاهل امام و رهنمای عالم باشد الحمد لله رب العالمین
بود خلیفه حق انکسی که بر منبر ۞ جواب مشکل ثعبان دهد سلیمان وار
نه جاهلی که چو مشکل بر او شدی غالب ۞ ز ننگ جهل بجود پیچها زدی چون مار
بدانکه نقل شده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر سر منبر مسجد کوفه
خطبه میگفت و درین اثنا اژدهای از جانب منبر ظاهر شد و بمنبر بالا رفت
مردمان ترسیدند و قصد این کردند که او را از حضرت امیر علیه السلام دفع
نمایند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشارت ایشان را منع نمود چون اژدها
بان پایه رسید که حضرت در انجا ایستاده بودند حضرت کج کردید و آن
اژدها بلند شد تا انکه دهن اژدها بگوش مبارک انحضرت متصل شد پس مردمان
خاموش شدند و متحیر گردیدند پس آن اژدها فریادی زد که بسیاری از
مردمان ترسیدند و همه شنیدند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام لب را میجنبانید
و آن اژدها گوش داده بود و پس از آن چنان بشتاب رفت که گویا بزمین
فرو رفت باز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بخطبه رفت تا تمام نمود چون از
خطبه فارغ شد بزیر آمد مردمان پیش آن حضرت آمدند و از حال اژدها

پرسیدند پس حضرت فرمودند که انچنان نیست که شما گمان کرده اید بلکه او حاکمی
از حاکمان جن است و بر او مسئله مشتبه شده بود و آمده بود و آن را از من پرسید
و من باو فهمانیدم پس از برای من دعای خیر نمود و برگشت و التقلت که دری
از درهای مسجد کوفه که درین زمان انرا باب الفیل میگویند در زمان حضرت
امیر انرا باب الثعبان میگفتند از انجهت که اژدها از ان در داخل مسجد شده بود
پس معاویه ملعون بنابر عداوتی که بحضرت داشت و میخواست که معجزات
انحضرت بر مردمان پوشیده بماند فیلی فرستاد و گفت که در ان در ببندند تا
آن در بباب الفیل شهرت نماید الحمد لله رب العالمین
امام اهل شرف کسی تواند بود ۞ که گرد تربیتش مصطفی بدوش و کنار
ز علم لدنیش تعلیم ۞ بدو سپرد علوم ظواهر و اسرار
چو گشت علم علی کامل العیار نبی ۞ نمود امت خود را ز حال او اخبار
نمود نام علی را در مدینه علم ۞ که تا غلط نکند ابلهی در از دیوار
بشهر علم تو را حاجتی اگر باشد
بگیر راه درش را و کج مرو زنهار
بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را در طفولیت تربیت نمود و او را
بدوش و کنار خود بزرگ کرد و او را همیشه از علم لدنی تعلیم میکرد و مراد از
علم لدنی علمیست که از جانب خدا بحضرت پیغمبر صلی الله نازل میشده و چون
علم اسرار و علم ظاهر همه را تعلیم او کرد و امت خود را از حال او اعلام نمود
و او را در علم مدینه نام کرده و فرمود که اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا یعنی من شهر
علمم و علی در ان شهر است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ایشان را

و از غیر او علم دین و دنیا نه نماید الحمد لله رب العالمین

بود امام مرا پس علی و اولادش ٭ مرا باین و بآن نیست غیر لعنت کار

اگرچه من تو علیرا درست بشناسی ٭ بدل یقین ندهی راه مهر آن و سه یار

طریق دشمنی آن سه یار حادث نیست ٭ بود طریقهٔ سلمان و بوذر و عمار

مرا بسر نبود جز هوای خاک نجف ٭ بمصر و شام و صفهان مرا نباشد کار

ز شرم خاک نجف نافه را چه خاک کند ٭ هوا خبر بدهد گر با هوان تتار

حدیث در نجف گر رسد بگوش صدف ٭ کند ز سینه برون مهر لؤلؤ شهوار

نمیتوان نفسی کرم خواب آسایش ٭ ز رشک ریگ نجف چشم ثابت و سیار

اگر سموم گذارش فتد بخاک نجف ٭ ز عزتش بدهد جا بسر هوای بهار

شدم بیاری حق سالها مقیم نجف ٭ که شایدم شود آن خاک پاک قبر و مزار

و لیک عاقبت از جور دشمنان کردم ٭ از آن زمین مقدس باضطرار فرار

بحق جاه محمد بآب روی علی ٭ مرا رسان به نجف ای اله جنت و نار

اگرچه جمع بود خاطرم بمهر علی ٭ اگر بهند بمیرم اگر بملک تتار

هر آنکسی که بمهر علی بود معروف ٭ بقای کنند از و منکر و نکیر فرار

کسی که چشم شفاعت ز مرتضی دارد ٭ بگوش او نرسد غیر مژده از غفار

ز بهر دشمن حیدر لعب بنای جحیم ٭ بدوستان علی دوزخش نباشد کار

گر اتفاق بمهرش نمودندی ٭ نمی‌نمود خدا خلق بهر مردم نار

بدانکه شیعه و سنی این حدیث را نقل نموده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی لما خلق النار یعنی اگر مردم بمحبت مرتضی علی اتفاق مینمودند الله تعالی جهنم را نمی آفرید

علی

الله

اما ای عزیزان و دوستان حضرت امیر باید که بدوستی مغرور شوید و خود را در طاعت پروردگار معاف ندارید و از صغیره و کبیره اجتناب نمایید که چرا دوستی و محبت این تقاضا میکند که هر چیزی که محبوب خواسته بجای آورید و هر چه نخواسته از آن اجتناب نمایید و شک نیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام طاعت پروردگار را خواسته و گناه و معصیت نخواسته پس مشغول بگناه و معصیت شدن کم محبتی است نسبت بآنحضرت الحمد لله رب العالمین

چو حصر کردن فضل علی میسر نیست ٭ سخن بس است دگر کند بعجز خود اقرار

کسیکه دم زند از فضل بی نهایت او ٭ چو مرغکیست که از بحر برکند منقار

حدیث فضل علیرا تمام نتوان کرد ٭ اگر مداد شود بحر گر قلم شود اشجار

گمان مکن که درین گفتگو بود اغراق ٭ چنین بما خبر آمد ز احمد مختار

بدانکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند که لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصی فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر درختان بیشه زارها قلم شوند و دریاها مداد شوند و جنیان حساب و انسان نویسنده باشند فضایل علی بن ابی طالب را تمام نمیتوانند نمود الحمد لله رب العالمین

چو مونس دل ابرار شد قصیدهٔ من ٭ شدست نامش از آن روی مونس الابرار

کتاب

تاریخ ۲۲ شهر رجب المرجب یوم الاثنین بقلم شکسته بی بحر رساله امید که مطالعه کننده این ذره بمقدار تراب اقدام سبحان حیدر کرار بفاتحه یاد

ای چو در خط بنگری هم رفته باشم از جهان دارم امیدی توقع از سر اخلاص خوان

[illegible]

عالم قادر حیّ سمیع بصیر مرید کاره ازلیّ ابدیّ متبوعیٌ

لا بجسم ولا مرکب ولا محلّ الحوادث ولا یستحلّ الرؤیا ونفی الشریک
ونفی المعانی ولا یحتاج سلبیٌ

هر کیا همی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله المعصومین اما بعد
ای جوینده طریق طاعت وای طالب اسرار عبادت بدان واگاه باش که از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت شده که الدنیا مزرعة الآخرة
یعنی دنیا مزرعهٔ اخرت است پس باید که درین مزرعه بخورد وخواب بگذرانی
وبکم سعی در میان جان بسته از اعمال صالحه تخم افشانی وار چشمهٔ خلاص
آب باری نمای ما در روز حساب مفلس وتهی دست نمای وبدانکه بهتر
از عبادتها نماز است واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدند
که فاضلترین چیزی که بنده بدان به پروردگار خود نزدیک شود و
دوسترین عبادات نزد خدا کدام باشد چیست انحضرت در جواب فرمود
که نمیدانم بعد از معرفت وشناخت چیزی را افضل از نماز واز
حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت شده که اول چیزی که بنده بدان صح
کرده میشود نماز است پس اگر چنانچه نماز قبول شد باقی طاعتها
وی قبول میشود واگر نماز ابدرجهٔ قبول نرسد سایر اعمال هم مقبول
نخواهد بود ودیگر از اهل بیت صلوة الله علیهم روایت شده که
یکنماز فریضه بهتر است از بیست حج ویکحج بهتر است از خانه که پر از طلا
باشد وتمام را در راه خدا تصدق نمایند ونه پنداری که نمازی که اینرا
این ثواب عظیمست همین محض نشستی وبرخواستی است ومانند طوطی

کفکو



